

دلایل تضعیف کلیسای مشرق



فهرست

مقدمه	۵
فصل اول: مسیحیت در ایران پیش از اسلام	۸
مسیحیان در زمان ساسانیان	۱۰
فصل دوم: مسیحیت در بدو اسلام	۲۲
رابطه مسیحیت با اسلام	۲۴
سرنوشت مسیحیان در دست اعراب	۲۶
فصل سوم: مسیحیت زیر دست خلفا	۳۲
نفوذ مسیحیت	۳۴
نظریه حکومت	۳۷
جفای گاه بی گاه خلفا	۳۹
علت حقیقی عدم پیشرفت کلیسا را در خود کلیسا باید جستجو کرد	۴۰
مسبب ضعف زندگانی مسیحیان، نظریه آنها راجع به مسیحیت بود	۴۱
فصل چهارم: مسیحیت در چین و ترکستان و علل زوال آن	۵۲
مسیحیان مالابار	۵۷
انتقاد بر نهضت مرسلین نسطوری	۵۸
فصل پنجم: مسیحیت و چگونگی تماس آن با اسلام	۵۹
اصل و ریشه ترکها	۷۰
تأثیر هجوم ترکها در فلسطین و سوریه، جنگهای صلیبی	۷۲
فصل ششم: مسیحیت و مغول ها	۷۵
علائم و آثار زوال	۸۸
فصل هفتم: مسیحیت: شکست یا پیروزی؟	۹۴
آیا مسیحیت شکست خورده است؟	۹۹
بازگشت مسیحیت به مشرق زمین	۱۰۶



در طی رساله نقل و قول هایی با ذکر مأخذ از کتب مختلف ارائه شده است که اغلب از ترجمه انگلیسی متون اصلی آن است که در کتاب براون آمده است زیرا اینجانب به متون اصلی دسترسی نداشته ام.

شماره سالهایی که در این کتاب آمده همگی بر مبنای تاریخ میلادی است. علت اصرار و کوشش های طاقت فرسای مسیحیان در انتشار مسیحیت و قبولاندن عقیده خود به دیگران از قرن اول مسیحیت تا به امروز حکمی است که آنها از خداوند خود عیسی دارند که فرمود:

«رفته همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم».^{۲۰} به پیروی از این فرمان از همان روزهای اول بعد از ناپدید شدن مسیح و صعود وی به آسمان پیروان او که عده قلیلی بودند به اطراف رفته پیغام خود را به مردم می رساندند. از جمله ممالکی که در تحت نفوذ این مژده آسمانی قرار گرفت کشور ما ایران بود.

نظر به این که کشور کهن سال ایران در طول تاریخ خود فراز و نشیب های فراوان دیده و تلخ و شیرین های بسیار چشیده، ما در این رساله بحث خود را به دوره های تاریخی تقسیم می نماییم. اما هدف ما صحبت درباره اوضاع و احوال اجتماعی، وضعیت سیاسی و ذکر حدود جغرافیایی و غیره نیست، بلکه شرح مختصری از وضعیت کلیسا در هر دوره و بیان علل و موجبات ضعف مسیحیت در هر زمان است که نهایتاً منجر به انحطاط عمومی مسیحیت در مشرق زمین گردید. دعا و آرزوی قلبی ما این است که کلیساهای نورسته کنونی از گذشته پند گرفته اشتباهات گذشته را تکرار ننمایند تا اینکه ملکوت خدا در این سرزمین تاریخی مستقر گردیده و مانند زمانهای قدیم بشارت ملکوت به مناطق دیگر رسانیده شود.

علل انحطاط مسیحیت

در مشرق زمین

مقدمه

پیروان هیچ مذهبی به اندازه مسیحیان در انتشار آیین خود اصرار نورزیده اند. ورود مسیحیت به هر نقطه از جهان خود داستانی است طولانی و اغلب شیرین و جذاب. چون منظور اصلی ما در این رساله بحث در علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین است - به طور اعم و در کشور ایران به طور خاص - فرصت بحث مفصل در باب چگونگی تشکیل کلیسا و پیشرفت های آن در دورانهای مختلف تاریخی نخواهیم داشت.

کسانی که مایلند در این باره به فارسی مطالعاتی داشته باشند می توانند به دو کتاب زیر رجوع نمایند:

- «ایران در زمان ساسانیان» به قلم پروفیسور آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی.

- «تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران»، قسمت دوم، تألیف و.م. میلر.

مأخذ عمده این رساله کتابی است به نام «خسوف مسیحیت در آسیا از زمان محمد تا قرن چهاردهم میلادی»، به قلم ال.ئی. براون که در سال ۱۹۳۳ میلادی در چاپخانه دانشگاه کمبریج به چاپ رسیده است.^۱

فصل اول

مسیحیت در ایران پیش از اسلام

تاریخ ورود مسیحیت به ایران

تعیین تاریخ دقیق ورود مسیحیت به ایران امری مشکل، یا بهتر بگوییم، غیرممکن است. اصولاً اعتقادات دینی امری است شخصی و قلبی و نمی توان به آسانی بر روی کاغذ آورد. به علاوه آگاهی از رموز قلبی افراد و چگونگی نشر آن دقیقاً میسر نیست و شاید هم به همین دلیل مورخین قدیم کمتر به آن پرداخته و به ذکر وقایع ظاهری که در حقیقت نتیجه همان عقاید باطنی است اکتفا کرده اند. اما با وجود اشکالات و ابهامات فراوان، مورخین با تحقیقات و موشکافی های بسیار سعی کرده اند که رموز نهفته تاریخ را آشکار سازند و در این باره نیز تحقیقاتی کرده اند که به طور اختصار ذیلاً به خوانندگان گرامی عرضه می داریم:

در انجیل^۳ می خوانیم که روز پنطیکاست که حواریون مسیح به زبان های مختلف به مسیح که پنجاه روز پیش از آن صعود فرموده بود شهادت می دادند، عده زیادی از فرقه های مختلف در آنجا حضور داشتند و سخن ایشان را شنیدند. پارتیان، مادیان، عیلامیان و ساکنان جزیره (بین النهرین) از آن جمله می باشند. چنان که ملاحظه می شود چهار فرقه مزبور از نقاط مختلف ایران بودند و به احتمال زیاد بعضی از آنها از مژده انجیل متأثر شده و آن را برای هم میهنان خود به سوغات برده اند.

یک روایت آشوری می گوید که در قرن اول میلادی یکی از افرادی که مسیح را به چشم خود دیده بود به نام (مار آدای)^۴ به (ادسا)^۵ رفته مسیحیت را به آنجا برد. شاگرد او (ماری)^۶ مسیحیت را به ایران برد و حتی به فارس رفت و او

دعا

«ای خدای رحیم که در هنگامی که پسر خود را در این جهان فرستادی مجوسی چند از مشرق زمین را به تشریف حضور آن مولود مبارک سرافراز فرمودی؛ ببخش که ما ایرانیان این قرن هم وارث ارث مقدس اجداد خود شویم و نزد او سجده نماییم، که با تو و روح القدس زنده است و سلطنت می کند، خدای واحد تا ابدالابد - آمین»

دومین نماز مخصوص عید سعید ظهور

* * *

۳- اعمال رسولان ۹:۲.

۴- Mar Adai ۵- Edessa ۶- Mari

اما مسیحیان با وجود جفا‌های جزئی و محلی پیشرفت کرده و کلیساهایی در مناطق اطراف کوه‌های کردستان تا خلیج فارس بنا نموده و در حدود ۲۰ اسقف از خود داشتند.

مسیحیان در زمان ساسانیان

اقلیت‌ها فدای وحدت ملی

اردشیر بابکان در سال ۲۲۶ میلادی در کشوری روی کار آمد که در آن وحدت ملی و مذهبی وجود نداشت.

بزرگترین سیاست او ایجاد یک مذهب رسمی و ملی بود و بدین منظور دین باستانی ایران یعنی آیین زردشت را وسیله قرار داد و به حمایت جدی مغان پرداخت. بتکده‌ها را ویران نمود و به جای آنها آتشکده‌هایی بنا کرد؛ و زرتشتیان را به خشونت در برابر غیر زرتشتیان تشویق نمود و بدین وسیله آزادی عقیده و مذهب را که از اصول عالیه است فدای ملیت پرستی کورکورانه نمود. این سیاست کم و بیش سیاست مذهبی شاهان ساسانی بود و گاه و بیگاه مسیحیان تحت شکنجه و آزار شدید قرار می گرفتند.

جنگ شاپور با والرین و اسرای مسیحی

بعد از اردشیر، شاپور اول در سال ۲۴۰ به پادشاهی رسید. از کارهای مهم او جنگ با دولت روم و اسیر نمودن والرین می باشد. تأثیری که این جنگ بر حال مسیحیان ایرانی داشت این بود که با فتح بین النهرین و سوریه هزاران هزار از ساکنین آنجا به خوزستان کوچانیده شده و در جندی شاپور مسکن داده شدند.

در میان این اسرا عده زیادی مسیحی بودند که بر مسیحیان ایران اضافه شدند و چون قبلاً تابع دولت روم بودند مسیحیان ایران را با کلیسای روم آشنا ساختند.

در آنجا بود که اخباری درمورد تومای قدیس؛ رسول معروف هندوستان شنید. این که در دوره اشکانیان یعنی در قرون اول و دوم میلادی مسیحیت به ایران رسیده است حرفی نیست ولی گفتگو در اینجا است که آیا کلیسا تا آن زمان تشکیلاتی هم داشته است یا نه؟

نویسندگان معاصر، (وستفال)^۷ و (لابورت)^۸ که در این زمینه از تاریخ متخصص می باشند برای روایات آشوری فوق الذکر اهمیت تاریخی قائل نیستند و با اینکه وجود (آدای) و (ماری) را احتمالاً تصدیق می کنند وجود تشکیلات منظم کلیسا را در زمان اشکانیان به کلی نفی نموده و شروع کلیسا را در ایران از زمان اسقفی به نام (پاپا) که در حدود سال ۳۰۰ میلادی در سلوکیه می زیست، می دانند.

چنان که گفته شد مقصود محققین مزبور تشکیلات منظم کلیسایی است و به طور یقین از همان قرن اول خبر مسیحیت به ایران رسیده بود و بدیهی است که باید چندین سال بگذرد و تعداد مسیحیان آن قدر زیاد شود که به ایجاد تشکیلاتی موفق گردند.

بنابراین باید تاریخ ورود مسیحیت به ایران را همان قرن اول دانست، اما یکی دو قرن زمان لازم بود تا پا گرفته و قوام یابد.

مسیحیان در زمان اشکانیان

سلاطین اشکانی چندان اهمیتی به مذهب نمی دادند و به همین جهت پیروان مذاهب مختلف رسماً آزاد بودند و مخصوصاً مسیحیان روز به روز پیشرفت می کردند.

اما جفا‌هایی که به مسیحیان وارد می آمد از جانب مغ‌ها و پیروان مذاهب دیگر بود که از ضعف دولت مرکزی برای آزار رساندن به یکدیگر سوء استفاده می کردند.

۷ - Westphal .

۸ - Labourt .

ایران از روم را پیش بینی می کردند. باید دانست که امروزه مفهوم میهن دوستی آنچه در آن روزگار به آن معتقد بودند تفاوت دارد.

معنی «ملت» در قدیم

در قدیم بیشتر به مذهب نظر داشتند و حتی لفظ ملت را هم به معنی فرقه مذهبی به کار می بردند. معنی این کلمه از مشروطیت تا به حال در فارسی تغییر کرده و به اهالی یک کشور از هر دینی که باشند اطلاق می شود. اصولاً باید دانست وطن پرستی و دفاع از آب و خاک به شکلی که امروز وجود دارد چیزی است تازه و الا حتی در اروپا هم بیشتر نظر به مذهب داشتند و اختلافات و اتحادها اغلب مذهبی بوده است.

بنابراین نباید مسیحیان ایرانی دوران ساسانی را به کلی خائن شمرد به خصوص اینکه با وجود آزارهای سخت یکه به وسیله هم میهنانشان به ایشان می رسید، علیرغم جمعیت کثیر ایشان، هیچ گاه شورش نکرده و علم طغیان بر نیفراشتند.

جفای شدید در زمان شاپور دوم

بعد از وفات کنستانتین، جنگی که ۲۵ سال ادامه داشت بین ایران و روم شروع شد و سرانجام به پیروزی شاپور دوم انجامید و در نتیجه تسلط ایران بر قسمت غرب یعنی بین النهرین و به ویژه نصیبین زیادتر گردید.

کوتاه زمانی بعد از شروع این جنگ شاپور به شمعون که در آن زمان «جاثلیق» مسیحیان بود فرمان داد که از مسیحیان مالیات دو برابر گرفته شود. اما شمعون از پذیرش این فرمان خودداری نمود و پادشاه که فوق العاده عصبانی شده بود دستور توقیف شمعون و تخریب کلیسا را داد. از این پس دوره جفای هولناکی برای مسیحیان شروع شد که تا مرگ شاپور که ۴۲ سال بعد اتفاق افتاد، ادامه داشت.

مقام طلبی «پاپا»

در سال ۲۸۰ میلادی شخصی به نام «پاپا» به مقام اسقفی مداین، پایتخت ایران، منصوب گردید. این شخص مسیحیان پراکنده ایران را جمع نموده مرکزی برای آنها در مداین تشکیل داد و از آنجا که بسیار خود پسند بود ریاست آنها را به عهده گرفت اما چون مسیحیان او را نپذیرفتند ناچار به اسقفی که تبعه دولت روم بود پناهنده شد و به کمک وی مقامی را که می خواست به دست آورد و خویشتن را (جاثلیق)^۹ و رئیس کل کلیسای ایران نامید. این گونه مقام طلبی متأسفانه کم و بیش در تاریخ کلیسای مشرق زمین ادامه داشته و یکی از دلائل انحطاط مسیحیت به طور یقین همین رقابت و جاه طلبی ها بوده است که در موقع مناسب به ذکر آنها می پردازیم.

مسیحی شدن کنستانتین و تأثیر آن در وضعیت مسیحیان ایران

در سال ۳۱۲ میلادی کنستانتین امپراتور روم به مسیحیت گروید. این واقعه به تنهایی چندان قابل اهمیت نبود ولی در وضعیت مسیحیان ایرانی تأثیر به سزایی گذاشت.

مسیحیان دوست دشمن ایران شمرده می شدند

تا این زمان شاهان ساسانی مسیحیان را مانند یکی از فرقه هایی می دانستند که به طور عادی در کشور آنها زندگی می کردند ولی حال که بزرگترین دشمن ایشان یعنی امپراتوری روم رسماً مسیحی شده بود نمی توانستند وجود کسانی که خود را با دشمنان ایشان هم کیش می دانستند تحمل کنند. به خصوص اینکه مسیحیان ایران خود را در میهن خود بیگانه می دانستند و به آزادی هم کیشان رومی خود غبطه می خوردند و آرزو می کردند آنها هم به هر طریقی که شده آزاد شوند. به همین جهت از جنگ با روم خودداری می کردند و حتی گاهی شکست

۹- جاثلیق معرب کاتولیکوس می باشد و کاتولیکوس به معنی عمومی است.

به عوض نظر به مسیح و توکل به او مسیحیان نظر به دربار داشتند، با همراهی دربار جسور می شدند و با غضب شاه جبون جفا اگر محض جفا باشد کمتر می تواند باعث تضعیف کلیسای مسیح گردد، زیرا به شهادت تاریخ ثابت شده است که خون شهدا بذر کلیسا می باشد. اما مسیحیان ایران یک عیب بزرگ داشتند و آن اینکه اغلب اوقات نظر به دربار و قدرت های این جهان داشتند و ترقی و پیشرفت ملکوت خدا را مربوط و گاهی حتی منوط به آن می دانستند. بهترین مثال برای این قسمت احوال مسیحیان است در زمان یزدگرد اول:

رابطه دوستی مسیحیان با یزدگرد

یزدگرد اول در ابتدا نسبت به مسیحیان بسیار مهربان بود به حدی که به آزار سخت مغان که دشمنان جدی مسیحیان بودند پرداخت و زرتشتیان را از خویشن متنفر ساخت و بدین جهت به او لقب گناهکار و بزهکار دادند.

اسقف ماروتا طبیب یزدگرد

اسقفی به نام ماروتا اغلب از طرف دربار روم به دربار یزدگرد به سمت ایلچیگری رفت و آمد می کرد و چون پزشک هم بود و یزدگرد را هم از یک بیماری شفا داده بود مورد توجه شدید او بود. به وسیله نفوذ او پادشاه فرمان آزادی مسیحیان را داد و به آنها کمک کرد تا در سال ۴۱۰ شورایی در مداین تشکیل دهند و حتی شخصی را به نام اسحاق به جاثلیقی تعیین کرد.

مسیحیان از التفات شاه نسبت به خود بسیار شادمان بودند ولی نمی دانستند که به قول سعدی «... افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته اند از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بودن که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند.»

۱۶۰۰۰ مقتول

در طول این مدت مسیحیان را به انواع مختلف شکنجه داده می کشتند. در ابتدا ایشان را وادار می کردند که ایمان خود را انکار کنند تارهایی یا بند و در غیر این صورت یا سنگسار می شدند و یا با شمشیر به قتل می رسیدند و یا تکه تکه می شدند. اسامی ۱۶۰۰۰ نفر که به قتل رسیده اند در تاریخ به ثبت رسیده است.

پنج اسقف و یکصد کشیش کشته شدند

شاپور دوم چون سابقه دوستی با شمعون جاثلیق را داشت فرصت های زیادی به او داد تا ایمان خود را انکار کند؛ از جمله پنج اسقف و صد کشیش را جلو روی او کشتند و بالاخره چون راضی نشد دست از ایمان خود بردارد او را هم به قتل رسانیدند.

ده روز قتل عام

چون پادشاه از ایستادگی مسیحیان به خشم آمد حکم قتل آنان را در تمام امپراتوری خود داد، قتل عامی که ده روز ادامه داشت. در این مکیان «شاهدوست جاثلیق» که جانشین شمعون شده بود با ۱۲۸ کشیش دیگر نیز کشته شدند.

جاثلیق بعدی یعنی (باریچشمین) را هم محبوس و سپس به قتل رساندند. با ۱۲۰ کشیش دیگر نیز با او کشته شدند.

این قسم آزارها در نواحی که به روم نزدیکتر بود یعنی در بین النهرین زیادتر شیوع داشت. بالاخره در سال ۳۷۹ شاپور در گذشت و با مرگ او جفای مسیحیان خاتمه یافت.

جدایی از روم (شورای دادیشوع)

از وقایع مهمی که در این اوقات برای مسیحیان ایران اتفاق افتاد تشکیل شورایی به نام شورای دادیشوع بود. «دادیشوع» در سال ۴۲۱ به مقام جاثلیقی رسید و بعد از آن که یک بار مورد غضب پادشاه قرار گرفت و تازیانه خورد و از دنیا کناره گرفت اما مدتی بعد بنا به درخواست اسقفان از عزلت به در آمده شورایی از اسقفان مرو - هرات - اصفهان و عمان تشکیل داد. اما تصمیماتی که در این شورا گرفته شد اغلب اشتباه بود. یکی از این تصمیمات این بود که مسیحیان ایرانی رابطه خود را به کلی با رومیان قطع کنند و البته این تصمیم را از روی تجربه های تلخی که قبلاً داشتند گرفتند زیرا هر وقت جنگ ایران و روم شروع می شد مسیحیان ایرانی به تهمت دوستی با روم مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند. اما مسیحیان فراموش کرده بودند که کلیسای مسیح مانند یک بدن است و اعضای آن به هیچ قیمتی نباید از همدیگر جدا شوند. حق بود که در برابر جفاها ایستادگی می کردند و اتحاد روحانی خود را با برادران رومی خود حفظ می کردند در عین اینکه به میهن خویش، ایران، نیز علاقه نشان می دادند.

نسطوریت جدایی را تشدید کرد

چگونگی پیدا شدن «نسطوریوس» و شرح عقاید او و اینکه آیا حقیقتاً خود نامبرده بدعتگذار بوده است یا نه از بحث ما خارج است ولی سرعت پیشرفت نسطوریت در ایران دو موضوع را ثابت می کند: یکی علاقه به جدایی از روم که متأسفانه با نسطوری شدن کلیسای ایران انجام شد، و دیگری سطحی بودن عقاید مذهبی مردم که خیلی زود توسط نفوذ افرادی چند تغییر عقیده دادند.

تصمیم دیگر شورای دادیشوع این بود که مقام بسیار بلندی برای جاثلیق قائل شوند و حتی گفتند از این به بعد کسی حق ندارد بر او ایرادی بگیرد، و او را «پاتریارک» نامیدند. در اینجا نیز اشتباه آنان این بود که فراموش کرده بودند که نباید تمامی قدرت و قوت را به یک نفر داد زیرا بشر ضعیف است و از

جسارت مسیحیان و عکس العمل یزدگرد

مسیحیان ایران از موقعیت خود سوء استفاده کرده و به کارهایی دست زدند که پادشاه مجبور شد بر علیه آنان قیام کند از جمله کشیشی به نام «هاشو» در خوزستان یکی از آتشکده های بزرگ را ویران نمود.

واضح است که این عمل مغان متعصب زرتشتی را تا چه اندازه غضبناک نمود. پادشاه، «هاشو» و «عبدای» اسقف را احضار کرد و ایشان را به خاطر اهانت به مذهب رسمی کشور سرزنش و توبیخ نمود.

«عبدای» شرکت خود را در آن کار انکار نمود ولی «هاشو» با جسارت هر چه تمام تر عمل خود را اقرار کرده بازهم به آیین زرتشتی اهانت کرد. پادشاه به «عبدای» دستور داد که آتشکده را دوباره بنا کند ولی «عبدای» از قبول این کار سر باز زد و در نتیجه به قتل رسید.

وقایع دیگری نیز اتفاق افتاد که شرح آن ها در اینجا زاید به نظر می رسد ولی دلیل بر بی احتیاطی پیشوایان مسیحی و جسارت آنان می باشد که باعث جفاهای شدید و تضعیف روحیه کلیسا شد.

بی سواد بودن عامه؛ بی خبر بودن از اصول حقیقی؛

نداشتن انجیل به زبان خود

شاید بزرگترین علل ضعف کلیسا این بود که عامه از اصول عقاید مذهبی خود بی اطلاع بودند. بی سوادی رایج بود و به علاوه کتاب مقدس هم به زبان سریانی، و نه به پهلوی، خوانده می شد که عامه مردم از آن چیزی نمی فهمیدند. بنابراین نمی توانستند عقیده راسخی از خود داشته باشند و تحت تأثیر پیشوایان خود بودند. پیشوایان هم خواه ناخواه از عقاید رومیان متأثر می شدند چنان که در شورای مدائن اعتقاد نامه نیقیه را که اساس اعتقاد کلیسای روم بود قبول کردند. این البته کار خوبی بود به شرطی که عامه از آن اطلاع پیدا کرده اصول آن را درک می کردند، ولی متأسفانه چنین نبود.

اسقف نشین به ۶۶ رسید.

چون مسیحیت اول از بین النهرین شروع شده بود قدرتش در آنجا بیشتر بود ولی کم کم به نقاط دیگر نیز سرایت کرد به حدی که بعدها شهرهای ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، مرو، و هرات نیز اسقف نشین شدند و حتی در کتب تاریخی نام اسقفی را برده شده که اسقف چادرهای کردها بوده و معلوم است در بین کردها هم مسیحیت شیوع داشته است. بعضی از محققین معتقدند که علی الهی ها یا اهل حق که امروزه در کوه‌های کردستان زندگی می کنند از بقایای مسیحیانی هستند که به واسطه فشار اعراب و مغول به تدریج نام خود را تغییر دادند ولی هنوز شباهت‌های زیادی بین تعالیم و گفتارهای آنها با تعالیم انجیل هست^{۱۱}.

نزاع در بین سران کلیسا

در اواخر دوره ساسانیان مزدکیان بسیار پیشرفت می کردند به حدی که مغان زرتشتی به هراس افتاده، مسیحیان را رها نموده، تمام هم خود را صرف آزار مزدکیان کردند.

در این هنگام مسیحیان از آرامشی نسبی برخوردار شدند ولی متأسفانه سران کلیسا بر سر مقام و جاه طلبی در بین خود نزاع داشتند و چون نیروی آنها صرف جنگ و جدال‌های داخلی گردید فرصت کارهای اساسی از بین رفت.

مارابا؛ کاتولیکوس و تشکیلات او

اما خوشبختانه یکی از بانفوذترین زرتشتیان، شخصی به نام «مارابا»، مسیحی شد و با استعداد عجیبی که داشت به مقام جاثلیقی انتخاب گردید و تشکیلات منظم و نیکویی به کلیسای ایران داد. اما سرانجام «مارابا» نیز به دست انوشیروان محبوس گردید و صدمات زیادی به او وارد آمد تا اینکه بالاخره در سال ۵۵۲ میلادی وفات یافت.

داشتن قدرت زیاد مست می گردد. مسیح خود خداوند کلیسای خویش است و هیچ مقام بشری نباید جای او را بگیرد.

تشکیلات سبب تقویت بود نه تضعیف

بدیهی است حال که کلیسا از بدن جدا شد مرکزیتی لازم داشت و البته دادن تشکیلات و داشتن مرکزیت برای بقای کلیسا لازم بود، ولی یک باره همه قدرت را به یک نفر دادن و حق ایراد گرفتن از وی را سلب نمودن درست نبود. اما اینکه بعضی مرکزیت و تشکیلات شدید کلیسا را یکی از علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین دانسته اند^{۱۰} شاید صحیح نبوده و عکس آن درست باشد. یعنی اینکه اگر آن تشکیلات را هم نداشت زودتر از بین رفته بود.

مرکزیت و تشکیلات در صورتی که از حد نگذرد و به عقیده نگارنده در کلیسای قدیم ایران از حد نگذشته بود مفید است به شرطی که اولیای امور اشخاصی صالح باشند. اگر مردم صالح نبودند و تماس خود را با خداوند خود قطع نمودند، چه با تشکیلات و چه بی تشکیلات، رو به زوال خواهند رفت ولی اگر مردم صالح و حقیقتاً خداپرست مصدر کارها شدند و به تربیت مردم پرداختند مرکزیت و تشکیلات سبب تقویت و سرعت در کارها و انجام آنها می گردد. تشکیلات و مرکزیت به خصوص در زمان ساسانیان برای کلیسا امری لازم بود زیرا، هم چنان که گفتیم، مسیحیان یکی از اقلیت‌ها بودند و نیاز به حامی و سرپرست داشتند، نماینده می خواستند چنان که داشتند و به کمک همین تشکیلات بود که توانستند در برابر جفاهای شدید و مستقیم یا غیرمستقیم زرتشتیان ایستادگی کنند.

وضعیت عمومی کلیسا در ایران پیش از اسلام

در سال ۴۱۰ تقریباً چهل دایره اسقفی در ایران وجود داشته و در هر یک از این نواحی گروه بسیاری از مسیحیان می زیستند. در سال ۴۲۴ تعداد نواحی

رهبانیت

یکی از خصوصیات مسیحیان ایرانی تمایل به گوشه نشینی و زهد بود. رهبانان زیادی در دیرها زندگی می کردند و عمر خود را صرف دعا، نسخه برداری از انجیل، و تدریس می نمودند. تعداد دیرها در شمال بین النهرین مخصوصاً زیاد بود و به خصوص در اواخر دوران ساسانی روبه فزونی گذارده بود. املاک دیرها تحت نظر اسقفان اداره می شد.

شاید بعضی رهبانیت را تقبیح نمایند، و البته رهبانیت صرف و تأکید زیاد بر آن نیز صحیح نیست اما وجود این دیرها برای مسیحیان به منزله صخره و پناهگاهی بود که هر زمان که جفا یا بلایی وارد می شد مردم به آنجاها پناه می بردند و در نقاطی که شماره این دیرها زیادتر بود پایداری مسیحیان هم بیشتر بود. احتمال دارد همین زهد و بی علاقگی به دنیا بعدها بر مسلمانان نیز تأثیر کرده باشد چنان که بعضی از محققین از جمله «نیکلسن»^{۱۲} معتقدند که تصوف ایران از سرچشمه مسیحیت آب می خورد.

بشارت دادن

مسیحیان ایرانی از جدی ترین مبشرین تاریخ مسیحیت بوده و نمونه های بارزی از فداکاری های ایشان در تاریخ آمده است. از جمله اسقفی با شش نفر از رفقای خود به ترکستان رفته نوشتن و زراعت را به ترک ها آموختند و بسیاری از ترک ها مسیحی شدند.

مسیحیت به خصوص در بین طایفه هیاطله رواج یافته بود زیرا که وقتی در سال ۸۵۱ یونانیان در جنگی هیاطله را شکست دادند و اسیرانی از آنها گرفتند بر روی پیشانی آنها داغ صلیب دیدند. خلاصه در اواسط قرن هفتم در نتیجه فعالیت های مبشرین ایرانی بیشتر از ۲۰ اسقف در شرق رود جیحون مشغول کار بودند. مسیحیان ایرانی غیر از ترکستان به عربستان و هندوستان نیز مسافرت کرده

سازمان: انتخاب جاثلیق از طرف شاه غیر مسیحی

در این زمان جاثلیق مسیحیان یکی از سران بزرگ کشوری محسوب می شد و شاید بعد از موبد موبدان اولین شخص مذهبی مملکت بود. او معمولاً از طرف پادشاه انتخاب می شد و این امر که رئیس روحانی کلیسا و شبان مسیحیان را یک نفر رئیس دولت غیرمسیحی انتخاب کند به ضرر کلیسا بود و مسیحیان نمی بایستی این امر را می پذیرفتند.

تشکیلات کلیسا بسیار منظم بود و به تشکیلات دولتی شباهت داشت. کاتولیکوس، یا پاتریارک، رئیس کل کلیسای شرق بود و در مدائن مسکن داشت. تعدادی اسقف اعظم در ایالات مختلف از قبیل جندی شاپور - نصیبین - اربیل - کرکوک و مرو تحت امر وی و قریب صد اسقف دیگر نیز تحت ریاست این اسقفان اعظم در شهرها مشغول کار بودند. هر اسقف در ناحیه اسقف نشینی خود قدرت کامل داشت و اداره امور املاک کلیسا و مدارس و بیمارستان ها در دست او بود. هر اسقف اعظم اسقفان زیر دست خود را سالی دوبار برای مشورت در امور دعوت می کرد و هر چهار سال یک مرتبه اسقفان اعظم تحت ریاست کاتولیکوس تشکیل شورا می دادند.

نفوذ مسیحیت

با همه جفاها و مخالفت ها در اواخر ساسانیان مسیحیت در ایران نفوذ کامل داشت و در میان کسبه - تجار - صنعتگران پیروان مسیح یافت می شدند. در زمان ریاست مار ابا رؤسای تجار - زرگران - نقره کاران و متنفذین دیگر در شهر جندی شاپور همگی مسیحی بودند. انوشیروان و خسرو پرویز همسران مسیحی داشتند. یکی از پسران انوشیروان موسوم با نوشته زاد نیز مسیحی بوده و احتمالاً بزرگمهر وزیر کاردان انوشیروان نیز پیرو مسیح بوده است.

به انتشار دین خود می پرداختند و، چنان که در تاریخ آمده است، در وقت ظهور اسلام مسیحیت در بین قبایل مختلف عرب مانند ربیعہ - بهرا - غسان و تغلب رواج داشته و حتی بعضی از شعرای دوران جاهلیت نیز مسیحی بوده اند. چنان که در تاریخ ادبیات عرب معروف است که یکی از شعرای نابینا به نام «میمون بن قیس بن جندل» که کنیه او «ابوبصیر» و لقبش «اعشی» بوده است چند نفر از پادشاهان نجران و اسقفان آنجا را ستوده است. و نیز مشهور است که «امیه بن ابی صلت» اخبار زیادی از یهود و نصاری در اشعار خویش روایت کرده و اینها دلیل بر این است که مسیحیت در عربستان رواج داشته و شیوخ و قبایل عرب از آن مطلع بوده اند.

در هندوستان جنوبی هم امروزه کلیسایی به نام «مار توما» هست که تاریخی بسیار قدیمی دارد و مسلم است که در قرن ششم میلادی در آن ناحیه مسیحیانی زندگی می کرده اند و کلیسای هندوستان تحت نظر کاتولیکوس مدائن اداره می شده است.

* * *

فصل دوم

مسیحیت در بدو اسلام

وضعیت کلیسای ایران

قبلاً گفتیم که وضعیت کلیسای ایران در شورای سلوکیه در سال ۴۱۰ میلادی تثبیت گردید و شخصی به نام جاثلیق یا کاتولیکوس رئیس آن بود و در برابر دولت مسئولیت تام داشت.

بعدها این کلیسا به شکل یکی از «ملت»ها در داخل ایران درآمد و جاثلیق مشغول جمع آوری مالیات ها از اعضای کلیسا نیز گردید.

هیجده سال پس از استقرار وضعیت بالا نهضت نسطوریت شروع شد و سیل نسطوریان اخراجی روم به طرف ایران سرازیر گردید به طوری که تا اواخر قرن پنجم کلیسای ایران نسطوری شد و دیدیم که چگونه مسیحیان ایران خود را از روم جدا کرده از این جدایی نیز شادمان بودند، و مضرات این عمل را نیز یادآور شدیم.

در اواسط قرن پنجم تعلیمات «یک جنبه ای»^{۱۳} راجع به شخصیت مسیح مخصوصاً در مصر و سوریه رایج شده بود. کلیسای روم هم نسطوریان را و هم «یک جنبه ای»ها را خارج کرده بدعتگذار شمرده و خود را کاتولیک یا ارتدکس نامیده بودند ولی سایر کلیساها نیز خود را به این اسامی می نامیدند. از این جهت مشرقیان کلیسای مغرب را ملکیت،^{۱۴} می نامیدند یعنی مردمان ملک - مردمانی که تبعیت امپراتور روم را پذیرفته بودند.

تقسیمات

در قرن هفتم یعنی در بدو اسلام مابین مسیحیان این تقسیمات وجود داشت:

- ۱- ملکیت ها، ۲- یعقوبی ها، ۳- نسطوری ها. و البته در اینجا فرصت نیست در مورد علل پیدایش و موجبات این جدایی ها به بحث بپردازیم.

زیر تقسیم می‌گردید که هر یک زیر نظر یک اسقف اداره می‌شد:

۱- بابل که پایتخت آن مدائن یا تیسفون بود. این شهر مرکز کاتولیکوس نیز بود.

۲- شوش یا خوزستان که اسقف نشین آن جندی شاپور بود. این شهر مرکز دانشکده پزشکی نسطوریان بود که مبدأ نهضت طب اسلامی گردید.

۳- نصیبین که اسقف نشین آن نیز شهری به همین نام بود.

۴- بصره نیز اسقف نشین بود و بعدها مرکز حکمت الهی اسلامی نیز گردید.

۵- اربیل که اسقف نشین نیز بود.

۶- کرکوک که اسقف نشین نیز بود.

البته مسیحیان ایران به این شش ناحیه محدود نبودند و ذکر اینها در مبحث ما راجع به قبل از اسلام گذشت و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

آمار مسیحیان در عراق

راجع به تعداد مسیحیان در عراق مدارکی که در دست داریم این است که «عمر» در شش ناحیه مذکور در بالا از ۵۰۰،۰۰۰ نفر غیرمسلمان خراج می‌گرفت و چون این عده تنها کسانی بودند که توانائی جنگ داشتند می‌توان گفت که همه جمعیت از زن و مرد و اطفال به ۱،۰۰۵،۰۰۰ نفر می‌رسید - مشکل بتوان تعیین کرد که از این عده چه تعداد یهودی و چه تعداد مسیحی بودند اما به یقین اکثریت آنها را مسیحیان تشکیل می‌دادند.

رابطه مسیحیت با اسلام

عربستان به روی خارجیان بسته نبود

این عقیده که شبه جزیره عربستان به روی تمدن بسته بود و اعراب همگی وحشی بودند عقیده ای قدیمی و اشتباه است. عربستان از روزگار باستان با خارج تجارت داشت و نیز از راه ایران، سوریه و مصر نفوذ فرهنگی می‌یافت.

به طور خلاصه می‌توان گفت که:

«ملکیت‌ها» تجسم خدا را حقیقتی گرفته معمای فلسفی را به خود واگذار کردند.

و حال اینکه نسطوری‌ها و «یک جنبه‌ای»‌ها سعی بلیغ داشتند که این معمای فلسفی را حل کنند و در این راه حقیقت کامل تجسم خدا را از دست دادند.

اختلافات ناچیز بود ولی سبب ضعف گردید

از بحث ما خارج است که زیاده‌تر از این وارد بحث در اختلافات جزئی شویم ولی باید بگوییم که اختلافات در اصل جزئی بود اما چون مسیحیان متحد نشده بودند این اختلافات باقی ماند و در نتیجه در برابر اسلام کلیسای واحد متحدی وجود نداشت. حتی یک نویسنده یعقوبی نسطوریان را در نوشته‌های خود «کافر» قلمداد می‌کند^{۱۵} ولی چنان که می‌دانیم اختلافات آنها اساسی نبود چنان که اسقف نسطوری قرن نهم موسوم به «ایللیا جوهری»، که اسقف دمشق بود، راجع به این اختلافات می‌نویسد:

«... بنابراین با اینکه در بیان با هم اختلاف دارند در معنی با یکدیگر متفق می‌باشند، و با اینکه در ظاهر با هم مخالفند در باطن با یکدیگر موافق می‌باشند - تمامی آنها پیرو یک ایمان و مؤمن و خدمتگزار یک خداوند هستند. در این طور چیزها اختلافی در بین آنان نیست و وجه تمایزی موجود نمی‌باشد مگر احساسات و کشمکش‌های فرقه‌ای»^{۱۶}.

قسمت اعظم کلیسای ایران در زمان حضرت محمد نسطوری بود

و به شش ناحیه تقسیم می‌گردید

در زمان حضرت محمد کلیسای نسطوری قسمت اعظم کلیسای ایران را تشکیل می‌داد و قوت آن بیشتر در عراق و بین‌النهرین نهفته بود و به شش ناحیه

۱۵ - L.E.Brown, The Eclipse of Christianity in Asia, Nau

۱۶ - از همان مأخذ شماره ۱ از قول آسمانی.

دوستی حضرت محمد با مسیحیان مخصوصاً در اواخر عمر

حضرت محمد مخصوصاً در اواخر عمر خود با یهودیت سخت مخالف شده بود اما با مسیحیان نظر ملاطفت داشت و ایشان را بسیار به خود و به اسلام نزدیک می‌دید و حتی از رهبانیت به خوبی یاد می‌کرد با اینکه با ریاضت و رهبانیت شدید که با مسیحیت نیز بیگانه بود، مخالف بود:

«... ولتجدن اقر بهم موده للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى ذالك بان منهم قسيسين و رهبانا و انهم لا يستكبرون...» (سوره مائده آیه ۸۱)

روی هم رفته می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضرت محمد با مسیحیانی که دسترسی مستقیم به انجیل نداشتند حشر و نشر داشت و با عقاید متداول در میان آنها آشنا بود.

سرنوشت مسیحیان در دست اعراب

جنگ‌های هراکلیوس و خسرو

به هنگام فتوحات اسلام مسیحیان در چه وضعیتی بودند؟ چند سال پیش از هجرت، خسرو، پادشاه ساسانی تا مصر پیش رفته و اسکندریه را هم فتح کرده بود. در سال ۶۱۵ اورشلیم در دست ایرانیان بود و گاه و بی‌گاه هم یهودیان و هم مسیحیان از سوی ساسانیان آزار می‌دیدند. ولی در سال ۶۲۲ یعنی سه ماه قبل از هجرت، هراکلیوس حمله کرده مصر و اسکندریه و اورشلیم را پس گرفت و خسرو نیز کشته شد. احتمالاً در همین اوضاع و احوال بوده است که حضرت محمد می‌بایستی نامه‌های خود را به خسرو پرویز و سایرین نوشته باشد.

تحمیل اتحاد به مسیحیان به منظور وحدت امپراتوری

هراکلیوس که می‌خواست وحدتی در امپراتوری ایجاد نماید به جفای مذهبی دست زد. و نه فقط در مصر بلکه در آسیای صغیر و فلسطین و سوریه نیز به قتل

«... الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم...» (سوره العلق آیه ۳ و ۴)

دو آیه فوق و آیات دیگری در قرآن می‌رساند که ظواهر اولیه تمدن، یعنی نوشتن و خواندن در مکه مرسوم بوده است بنابراین توحش آن‌طورها که معمولاً به آن معتقدند در عربستان وجود نداشته است.

کتاب مقدس به عربی ترجمه نشده بود

اگر مسیحیان همت گماشته و کتاب مقدس را پیش از قرآن به زبان عربی در آورده بودند ممکن بود چگونگی وضعیت مذهبی در تمام مشرق زمین تغییر کند ولی افسوس که مسیحیان به این کار دست نزده بودند.

پیامبر اسلام پیشقدم حقیقی فرهنگ در عربستان بود

درست است که یهودیان و مسیحیان در عربستان بودند و از خارج نیز با آن رابطه داشتند ولی حضرت محمد را بدون شک باید پیشرو حقیقی فرهنگ در عربستان به شمار آورد.

اشعار جاهلیت

اعراب کمتر به مذهب گرایش داشتند چنان‌که اشعار جاهلیت کمتر رنگ مذهبی دارد. فقط گاه و بی‌گاه عقاید مذهبی در اشعار بعضی از آنها ملاحظه می‌گردد. از جمله در اشعار «امر القیس» و «امیه بن ابی صلت»، که عقاید مسیحی در اولی بسیار سطحی و در دومی بی‌اندازه مغشوش است. در این اواخر محققین راجع به اصل و حقیقت تاریخی اشعار جاهلیت شک کرده و آنها را ساختگی می‌دانند ولی این عقیده هنوز کاملاً ثابت نشده است. اگر اشعار جاهلیت ساختگی نباشد عقیده به وحدانیت که در آن یافت می‌شود بدون شک باید از تأثیر مسیحیت باشد.

نزد اعراب و هم نزد غیر اعراب، و آنها را به خدا و رسول او دعوت کنم؛ بهشت را به ایشان اعلام کرده از جهنم آنها را برحذر دارم. اگر قبول کردند به آنها همچنان رفتار شود که با مسلمانان می شود، و زیر همان احکام باشند. من به حیره آمدم و ایاض بن قبیصه الطایی و چند نفر دیگر از امنای حیره به ملاقات من آمدند. من ایشان را به خدا و رسول او دعوت کردم ولی آنها از پذیرفتن سر باز زدند. بنابراین من به ایشان پیشنهاد کردم که جزیه بدهند و در غیر این صورت با شمشیر کشته می شوند. آنها گفتند: «ما قدرتی نداریم که با تو بجنگیم بنابراین با همان شرایط جزیه دادن که با سایر اهل کتاب رفتار کرده با ما نیز پیمان بسته صلح کن». من راجع به تعداد ایشان تحقیقات کردم و شماره ایشان ۷۰۰۰ مرد بود. پس از امتحان معلوم شد که ۱۰۰۰ نفر از ایشان به بیماری های مزمن گرفتار می باشند. بنابراین عده که جزیه به ایشان تعلق می گرفت ۶۰۰۰ نفر بود و ایشان با من به شرط پرداخت ۶۰۰۰ پاره نقره صلح کردند. بنابراین من با ایشان پیمانی منعقد کردم که بنا بر آن، همان شرایطی که به اهل تورات و انجیل در سایر جاها تعلق گرفته است به آنها نیز تعلق می گیرد، یعنی اینکه به مخالفت بر نخیزند، کفار را بر علیه مسلمانان کمک نکنند، چه عرب باشند و چه غیر عرب، و عیوب مسلمین را افشا نکنند...»^{۱۸}.

پیمان های دیگر: پیمان های با بنی تغلب کمی عجیب است

پیمان های دیگری شبیه به پیمان های بالا با سایر قبایل مسیحی و با ارامنه بسته شد. بنی تغلب بین حس نژادی و احساسات مذهبی گیر بودند. از طرفی می خواستند جزو اعراب (غیر مسلمان) شمرده شوند و جزیه ندهند و از طرف دیگر مسیحیت خود را از دست ندهند. به این جهت بنا به گفته ابویوسف آنها با عمر پیمانی بستند که بر طبق آن مانند مسلمانان به عوض جزیه دو برابر صدقه به فقرا بدهند و خود را هم غسل تعمید ندهند. ولی به این شرط دوم هیچ وقت عمل نکرده فرزندان خود را تعمید می دادند.

۱۸- نقل از ابویوسف ص ۱۷۱ نقل از L.E.Brown

عام یهودیان پرداخت. سپس می خواست نسطوری ها را با ملکیت ها و «یک جنبه ای» ها یکی کند و برای این کار به کمک چند نفر عالم الهیات برای خود اعتقادی تازه ای پی ریخت به نام: «مونوتلیتیزم»^{۱۷} که دو جنبه بشری و الهی مسیح را کنار گذاشته برای او یک اراده واحد قایل می شد. هراکلیوس نقشه اش این بود که این عقیده را تحمیل نماید و برای این کار سیروس اسقف نسطوری را به سمت فرماندار به مصر فرستاد. اسقف نام برده در راه تحمیل این عقیده تازه از اعمال هیچ گونه آزاری خودداری نکرد. بنیامین، اسقف قبطی، خود را پنهان کرد و تا بعد از حمله عرب از مخفیگاه خود خارج نشد. بسیاری از قبطی ها به ملکیت ها ملحق شدند و بسیاری که توانستند فرار کردند.

البته این کارها مردم مصر را برای حمله عرب آماده می کرد ولی نباید تصور کرد که اعراب مصر را به آسانی فتح کردند بلکه عامل عمده فتح مصر به دست اعراب خیانت سیروس بود که در مقام فرمانداری کشور را به دست اعراب داد.

رفتار با مسیحیان

مسیحیان اهل کتاب بودند و با آنها چون با مشرکین رفتار نمی شد - البته اگر مقاومت می کردند آزار می دیدند ولی هنگامی که مملکتی یا شهری فتح می شد مسیحیان می توانستند جزیه بدهند و مسیحی بمانند ولی دیگران، مثلاً اعراب غیر مسیحی که مشرک بودند، به حکم اجبار می بایستی اسلام آورند.

پیمان خالد بن ولید با مسیحیان بنوحیره

برای مثال پیمانی که خالد بن ولید با مسیحیان حیره بست در اینجا ذکر می کنیم:

«این مکتوب خالد بن ولید است به مردم حیره: ابوبکر صدیق، خلیفه پیامبر خدا به من فرمان داد که وقتی از نزد مردم یمن برگردم به نزد مردم عراق بروم، هم

شرایط تسلیم اورشلیم

نمونه دیگر رفتار مسلمانان با مسیحیان شرایط تسلیم اورشلیم است: شرایط تسلیم اورشلیم که «عمر»، بنده خدا و امیر مؤمنین، به مردم اورشلیم پیشنهاد می کند از این قرار است:

«به جان آنها امان می دهم - هم چنین به مال آنها - بچه های ایشان - کلیساهای آنها - صلیب های ایشان و هر چه که مربوط به سلامت ایشان است - زمین های ایشان و همه مذاهب مختلفه ایشان - کلیساهای آنها نباید رو به ضعف گذارده خراب شود - موقوفات آنها نیز نباید پایمال گردد و احترام آنها باید محفوظ بماند. املاک آنها باید محفوظ بماند، هیچ کس نباید محل آسایش اهالی اورشلیم که به مراسم مذهبی خود اشتغال دارند بشود و نه آنها رازخمی کند». ۱۹

استقبال مونوفیزیت های سوریه از اعراب در قبال فشار رومی ها

هراکلیوس امپراتور روم فرمان داده بود که تمام فرقه ها باید از شورای «کالسدون» تبعیت کنند و در غیر این صورت بینی و گوش آنها بریده شود - اجازه نمی داد که یعقوبی ها نزد او حاضر شوند. و خلاصه همه غیر از ملکیت ها در عذاب عجیبی گرفتار بودند و از این جهت حمله اعراب را فرجی پنداشتند زیرا که از زیر یوغ آزاد می شدند.

مونوفیزیت های مصر و نسطوریان ایران نیز خوشنود بودند

به همان دلیل فوق الذکر یک جنبه ای های مصر و نسطوریان ایران نیز از حمله اعراب خوشنود بودند.

نامه پاتریارک ایرانی

نامه ای که (عیشویاهب) پاتریارک، به شمعون از اهالی (ریواردشیر) فارس نوشته است حاکی است که: «آن طایفه ها یا اعراب که خدا حکومت سرزمین ها

پیمان با نجران

بنابر گفته ابویوسف حضرت محمد یمن و نجران را نیز آزاد گذارد. راجع به نجران می گوید:

«نجران تحت حمایت خدا و حفاظت محمد، رسول او باشد؛ از اجناس ایشان - افراد ایشان - زمین های ایشان و مذهب ایشان - غایبین آنها و حاضرین آنها و خویشاوندان آنها - کلیساهای ایشان و هر چه که در دست ایشان است چه کوچک و چه بزرگ. اسقف ها نباید از مرکز اسقفی خود منتقل شوند و یا راهبی از دیرش و یا کشیشی از کارش».

نقض پیمان توسط «عمر»

ولی بعدها «عمر» این پیمان را به بهانه اینکه حضرت محمد گفته است در شبه جزیره عربستان نباید دو مذهب باشد، نقض کرده مسیحیان نجران را به عراق برد و یهودیان خیبر را بیرون کرد.

کاهش تعداد مسیحیان نجران در عرض هشتاد سال

تحت حکومت عثمان بن عفان و معاویه و یزید و حجاج یوسف و عمر بن عبدالعزیز، گاهی مالیات های سنگین بر مسیحیان نجران بسته می شد و گاهی برداشته می شد ولی روی هم رفته عذاب زیادی تحمل نمودند به طوری که در عرض ۸۰ سال عده آنها از ۴۰۰۰۰ به ۴۰۰۰ نفر رسید. از تعداد مسیحیان غیر عرب این طور به سرعت کاسته نمی شد و چنان برمی آید که به اعراب غیرمسلمان بیشتر فشار وارد می شد تا مسلمان شوند، چنان که با بنی تغلب، به طوری که قبلاً ملاحظه شد.

را به آنها عطا فرموده است اینک چنان که می دانی با ما هستند، ولی با مذهب مسیحی مخالفت نکرده بلکه برعکس با آن موافقت هم کرده - کشیشان ما را محترم شمرده و مقدسین ما را احترام کرده اند و به کلیساها و دیرها کمک هایی نموده اند».^{۲۰}

فصل سوم

مسیحیت زیر دست خلفا

اقلیت ها، ضمه مسلمانان بودند و «ملت» نامیده می شدند

وقتی پیروزی، اسلام را مسلم شد به اقلیت های مختلف از قبیل یهودیان، زرتشتیان و مسیحیان نه فقط حمایت داده شد بلکه آنها ضمه مسلمانان گردیدند و بعدها هر یک «ملت» جداگانه نامیده شدند. ملت ها جزو ارتش نمی رفتند ولی به عوض جزیه می پرداختند و حال آنکه خراج یعنی مالیات عادی از همه، چه مسلمان و چه «ملت ها» گرفته می شد. در این دو کار یعنی گرفتن جزیه و خراج، اعراب از ساسانیان پیروی می کردند. جزیه فقط از کسانی که جنگ نمی کردند ولی می توانستند جنگ بکنند گرفته می شد، ولی از زنان و کودکان و بیماران اخذ نمی شد.

محرومیت های ضمه ها

علاوه بر پرداخت جزیه؛ ضمه ها می بایستی بوسیله لباسشان از دیگران فرق داشته باشند، همچنین آنها نمی بایستی سوار بر اسب شوند و یا اسلحه حمل نمایند.

تعیین کاتولیکوس ایران به وسیله دولت

چنان که دیدیم کلیسای ایران از زمان شورای سلوکیه، یعنی از سال ۴۱۰ میلادی به بعد، «ملت» مخصوصی نامیده شد و تحت نظر کاتولیکوس که به وسیله شاهنشاه تعیین می گردید اداره می شد. این رویه را مسلمانان نیز اتخاذ کردند.

ممنوعیت ساخت کلیساهای جدید

شرط عجیبی که مسیحیان پذیرفتند و درست معلوم نیست که چرا آن را گردن

یکی از علل کاهش تعداد مسیحیان

مهاجرت آنها به روم شرقی بود

یکی از علل مهم کاهش تعداد مسیحیان در آسیای غربی مهاجرت عده زیادی از آنان بود به امپراتوری روم شرقی بود. در زمان هارون الرشید مسیحیانی که در سرحد روم می زیستند به علت جنگ های او با رومیان در پی آزارهایی که متحمل شدند به روم شرقی مهاجرت کردند. در میان این عده حدود ۱۲۰۰۰ نفر از ارامنه نیز بودند.

در زمان مأمون الرشید نیز به واسطه شورش بابکیان و اغتشاش داخلی عده زیادی که اغلب مسیحی بودند به آسیای صغیر پناهنده شدند.

ازدواج ایرانی ها و رومیان

مهاجرت به قدری زیاد بود که امپراتور تئوفیلوس (۸۲۹-۸۴۲) قانونی گذراند که بنا بر آن ازدواج ایرانی ها و رومیان آزاد گردید و ایشان پس از ازدواج نیز از حقوق ملیت و امتیازات مخصوص امپراتوری برخوردار می شدند. ولی از طرف دیگر فرقه های مختلف مسیحی که از روم جفا می دیدند به ایران پناه می آوردند. باید دانست که در مراحل اولیه فرقه های مختلف مسیحی اعم از ملکیت ها، نسطوری ها و یعقوبی ها در نظر مسلمانان یکی بودند اما به تدریج اختلافات ظاهر گردید و مسلمانان نیز همان سیاست ایرانیان را در مورد ایشان پیش گرفتند، یعنی کاتولیکوس نسطوری را ایشان تعیین نمودند و اختیارات اداره مسیحیان را به او می دادند.

نفوذ مسیحیت

نفوذ فرهنگی

مسیحیان به علت تعلیم و تربیتی عالی و تخصصی که در رشته های مختلف داشتند در همه جا مورد نیاز می بودند؛ چه در کارهای دولتی و چه در امور پزشکی و یا در کارهای عادی کشوری.

نهادند، این بود که دیگر کلیساهای تازه نسازند و این امر شاید اول محلی بود و بعداً عمومی گردید و در آن وقت دیگر به قدری تعداد مسیحیان کم شده بود که احتیاج به عمارات جدید نداشتند. هر چند این محدودیت ها اغلب کاملاً عملی نمی شد چنان که در تواریخ ذکر شده است که کلیساهای تازه بنا می گردید.

شکایت ابوعثمان از آزادی مسیحیان

«ابوعثمان عمر بن بحر الجاحظ» که در سال ۸۶۹ میلادی وفات یافت در نوشته های خود از آزادی مسیحیان و عدم اجرای مقررات شکایت کرده و از جمله می گوید:

«... ناقوس را به صدا در می آورند؛ نوکر استخدام می کنند؛ فرزندان خود را حسن و حسین و عباس و علی می نامند و چیزی نمانده که محمد و ابوالقاسم هم نامیده شوند ... مسلمانان با آنها رفیق شده اند و آنها اکثراً زنار بستن را ترک کرده و بعضی آن را زیر لباس خود می بندند ... اغلب آنها و همچنین قضات ما خون جاثلیق ها و اسقفان اعظم و اسقف ها را هم ارزش با خون جعفر و علی و عباس و حمزه می شمارند».^{۲۱}

قول ایلیا اسقف اعظم نصیبین

راجع به طرز رفتار مسلمانان نسبت به مسیحیان

ایلیا در سال های ۱۰۰۸ تا ۱۰۴۹ اسقف اعظم نصیبین بود. او راجع به طرز رفتار مسلمانان نسبت به مسیحیان چنین نوشته است: «مسلمانان ما را احترام می نمایند و اگر هم گاهی کسانی ما را آزار برسانند چون به شریعت و احکام خود نظر می کنند می بینند مخالف آن انجام داده اند، و حال اینکه دیگران برعکس آنند».

«به خدا من می دانم که فلان و فلان (عده ای از درباریان خود را نام می برد) ظاهراً اسلام آورده اند ولی مسلمان نیستند و در حضور من ریاکاری می کنند، افکار باطنی ایشان با گفتارشان مغایرت دارد. و این برای این است که این عده از روی تمایل و اشتیاق باطنی اسلام نیاورده اند، بلکه جهت دسترسی داشتن به ما، بزرگ کردن خود و استفاده از حکومت ما ... و به راستی من می دانم که فلان و فلان (عده ای از درباریان خود را نام می برد) مسیحی بوده و یا اینکه با اسلام مخالف بوده اند مسلمان شده اند بنابراین نه مسلمان هستند و نه مسیحی».^{۲۲}

رقابت بین مسیحیان

الکندی می نویسد که روی هم رفته رفتار خلفا نسبت به مسیحیان نسطوری چندان خوب نبود و علت آن را عدم پایداری امور در خلافت، طمع فرمانروایان و تنفر فقها می داند. ولی در حقیقت علت مهم، حسادت بین خود مسیحیان، شهوت رانی و فساد اخلاقی کشیشان و جسارت پیشوایان آنها بود که آتش جفا را دامن می زد.

رهبانان آلیو

مثلاً در زمان خلافت هارون الرشید رهبانان آلیو از پاتریارک انطاکیه خواهش کردند که یکی از راهبان را اسقف ایشان گرداند و او خواهش ایشان را رد کرد و اسقف دیگری برای آنها فرستاد. آنها هم عصبانی شده نزد هارون الرشید شکایت بردند که این پاتریارک جاسوس است و به یونانیان خبر می فرستد، به طوری که خلیفه عصبانی شده حکم به تخریب کلیساها داد.

۲۲- نقل از کتاب L.E.Brown ص ۵۳ (نقل از رساله الکندی).

سه مرکز عمده

سه شهر عمده مرکز فرهنگ مسیحی بود:

۱- نصیبین که دارای دانشکده حکمت الهی بود.

۲- جندی شاپور که دارای دانشکده پزشکی بود.

۳- مرو که آنجا نیز یک دانشکده پزشکی دیگری وجود داشت.

دانشکده پزشکی جندی شاپور در تأثیر و نفوذ علم طب در اعراب عامل بسیار مؤثری بود. پزشکان نسطوری آنجا استادان و دانشمندان و فلاسفه بعدی اسلامی شدند. پزشکان نسطوری نیز دانش خود را از ترجمه های کتب یونانی به سریانی دریافت کرده بود.

از قرن نهم به بعد اوضاع تغییر کرد

مسیحیان تا قرن نهم در همه جا مورد نیاز بودند. نه فقط محاسبین و گردآورنده مالیات ها بلکه پزشکان - منجمین و فلاسفه نیز همگی مسیحی بودند ولی از قرن نهم به بعد مسلمانان نیز صاحب علوم مربوطه شدند و رقابت شروع گردید و در نتیجه دشمنی میان آنها شدت یافت. یکی از نتایج سوء قدرت زیاد این بود که پزشکان نفوذ زیادی در دربار پیدا کرده در سیاست مداخله می کردند و مثلاً در قرن هشتم اسقفان اعظم با اشاره ایشان منصوب می گردیدند.

انکار مسیحیت

در این اوقات رسم عجیبی بین مسیحیان مرسوم شده بود به این معنی که ظاهراً خود را مسلمان نشان می دادند که شاغل کارهای مهم بشوند و به خیال خود باطناً مسیحی بودند. بنابراین نه این بودند و نه آن، و بدین ترتیب عده مسیحیان رو به تقلیل می رفت چنان که روزی مأمون خلیفه این موضوع را با درباریان در میان می نهد:

اغلب بدبختی‌ها ناشی از رفتار خود مسیحیان بود

اغلب آزاری که به مسیحیان وارد می‌آمد تقصیر پیشوایان مسیحی بود که به هر قیمتی در پی قدرت و جاه و جلال می‌رفتند و حتی رشوه می‌دادند و رشوه می‌گرفتند. بر سر تعیین اسقف اعظم نزاع‌ها و رقابت‌ها برپا می‌شد و ما در اینجا چند مثال می‌آوریم:

تیموتائوس با خدعه رأی می‌خرد

مثلاً در سال ۷۸۰ تا ۸۱۹ تیموتائوس نامی کاتولیکوس بود که به خدعه و فریب انتخاب شده بود، به این معنی که به هنگام رأی دادن به عده‌ای پول داده بود و به عده زیادی کیسه‌های پر از سنگ نشان داده به وعده پول رأی ایشان را خریده بود ولی بعد از اینکه انتخاب شد و رأی دهندگان از او پول طلب کردند به ایشان گفت «مقام کلیسایی را که در کلیسا نمی‌شود به پول فروخت!»

حسادت کاتولیکوس نسطوری

یونانیان زیادی در بغداد زندگی می‌کردند، ایشان از الیاس پاتریارک انطاکیه (۹۰۷-۹۳۴) خواهش کرده بودند که اسقفی بر ایشان نصب نماید. او یوحنا نامی را برای ایشان فرستاد. این امر باعث حسادت ابراهیم کاتولیکوس نسطوری (۹۰۵-۹۳۶) شده و یوحنا را نزد وزیر به محاکمه کشیده گفت ما دوست اعراب هستیم و این خارجی نباید اینجا باشد و بالاخره با پرداخت رشوه او را برکنار کرد.

شکایت بر علیه ازدواج مختلط

در نیمه دوم قرن پانزدهم صبرعیشوع کاتولیکوس نسطوری (۱۰۶۱-۱۰۷۲) برضد اسقف یعقوبی توما در بغداد شکایت برد که چرا یک نفر نسطوری را با یعقوبی به عقد ازدواج درآورده است.

سعایت

شخص دیگری به اسم ابراهیم بن نوح بر علیه پاتریارک («تئودوسیوس» نزد متوکل شکایت کرد و در نتیجه متوکل پاتریارک را محبوس نمود و مسیحیان را آزار داد و حتی با «بختیشوع» معروف نیز مخالفت‌ها نموده مسیحیان را جفا رسانید، اما کسی کشته نشد.

نظریه حکومت

باید دانست که هر چند گاه و بی‌گاه شورش‌های محلی انجام می‌شد و مردم مسیحیان را آزار می‌دادند ولی حکومت مرکزی مخالف آن بود، چنان که در زمان خلیفه المقتدر مسلمانیان در شهر الرمله بر علیه مسیحیان برخاستند و کلیساهای آنها را خراب کردند و در نتیجه تعدادی از رهبانان نزد المقتدر شکایت کردند و او فرمان داد از ایشان جزیه گرفته نشود و مانند سابق با آنها رفتار شود.

حکم مجتهدین علیه شورشیان

نمونه دیگر قضیه‌ای است که باید در حدود سال اتفاق افتاده باشد: بدین صورت که مسلمانان با پس از این که مسلمانی را کشته یافتند یک نفر مسیحی را به این قتل متهم کرده به کلیسا حمله بردند و آن را آتش زده و غارت کردند و بعضی نیز پیشنهاد نمودند که آن کلیسای سوخته باید مرقد و محل زیارت و امامزاده آن مقتول بشود. موضوع به قضات و فقهای اسلامی رجوع شد، یعنی به ابوحمید الاصفهانی - ابوبکر الخوارزمی و البیضاوی، و آنان گفتند مقصر کسی است که اول آتش را روشن کرده است. و او را برای تنبیه نزد سلطان فرستادند.

دستور سوزاندن کلیسای (قبر مقدس) در اورشلیم را داد.

به زودی بعد از آن الحکیم دستور تخریب تمام کلیساها را داد - تمام اسقفان بازداشت شدند - اشخاص را از تجارت و معامله با مسیحیان منع کرد. از سال ۱۰۱۲ تا ۱۰۱۴ کلیساها تخریب می شد و فقط در مصر و در سوریه در حدود ۳۰۰۰ کلیسا ویران گردید. یهودیان نیز به همین طور آزار دیدند. در اثر این جفاها عده زیادی از مسیحیان اسلام آوردند.

الحکیم در دوران آخر حکومتش به مسیحیان و یهودیان آزادی بیشتری داده نسبت به مسلمانان بنای سختگیری را گذارد. عده ای از مسیحیان را اجازه مهاجرت به ممالک دیگر داد. تعداد زیادی از مسیحیانی که اسلام آورده بودند به مسیحیت بازگشتند. علت این تغییر رأی در الحکیم این بود که ادعای الوهیت کرد و دستور داد در مساجد نام او را به جای نام خدا به کار ببرند:

«بسم الحکیم الرحمن الرحیم!»

این کفر گویی مصریان را عاصی کرده شورش کردند و در نتیجه الحکیم فرار کرد و ناپدید گردید.

علت حقیقی عدم پیشرفت کلیسا را

باید در خود کلیسا جستجو کرد

قضاوت کاملاً صحیحی است اگر گفته شود که بجز جفاهای خلیفه الحکیم دیوانه روی هم رفته حکومت اسلامی جفاکار نبود. بیشتر جفاها تقصیر خود مسیحیان و نزاع های داخلی خودشان بود.

چنان که گذشت، بر طبق «شریعت» بر مسلمین حکومت می شد. اقلیت های دیگر نیز چنان که قبلاً ذکر کردیم هر یک «ملتی» بودند و البته محدودیت هایی نیز داشتند و این وضع از قبل از اسلام به آنها به ارث رسیده بود. ولی در حکومت های اسلامی هرگز جفا به شدت جفا در زمان ساسانیان نرسید هر چند محدودیت ها گاه بی گاه قدری آزاردهنده و سخت می گردید.

جفای گاه بی گاه خلفا

گاه بی گاه خلفا دست به جفای مسیحیان می زدند، از جمله عمر دوم (۷۱۲-۷۲۰ میلادی) فرمان داد کلیساهای نوبنیاد تماماً تخریب گردند و یا خلیفه القادر بالله (۹۹۱-۱۰۳۱) به قدری محدودیت به مسیحیان تحمیل کرد که به صورت جفا درآمد. مثلاً آنها را مجبور نمود لباس مخصوص بپوشند - بر اسب سوار نشوند بلکه سوار قاطر یا الاغ شوند، و زرخیزند نداشته باشند و ...

سخت ترین جفاها در زمان الحکیم

سخت ترین جفاهایی که به مسیحیان وارد آمد در زمان خلافت خلیفه فاطمی الحکیم بود که ۱۱ سال به طول انجامید (۱۰۰۹ تا ۱۰۲۰). در زمان او مسیحیان مصر و سوریه جفاها کشیدند، کلیساهای اورشلیم تخریب شدند و اثاثیه کلیساها به غارت رفت. عده زیادی اسلام آوردند. اسقفی در مصر نقل کرده است که در نواحی غربی در حدود ۴۰۰۰۰ کلیسا و دیر ویران گردید و فقط عده معدودی از مسیحیان باقی ماندند.

محرک الحکیم دیوانه تعصب شدید اسلامی و حسادت او بود به اینکه مسیحیان موقعیت های حساس و دقیق را اشغال کرده بودند.

- در سال ۱۰۰۲ «عیسی بن نسطوریوس» را که سلف الحکیم به شغل مهمی گماشته بود به قتل رسانید.

- در سال ۱۰۰۴ اولین اعلامیه از سلسله اعلامیه های بچه گانه خود را که از هم اکنون آثار جنون از آن نمایان بود انتشار داد که حتی بر علیه مسلمانان نیز بود؛ چنان که عده زیادی از آنان را از کار بر کنار کرده اموالشان را گرفت و خود ایشان را کشت.

- در سال ۱۰۰۷ زمین های کلیسا را مصادره کرده صلیب های زیادی را سوزاند و دستور داد مساجد کوچکی در بام کلیساها ساخته شود و دو سال بعد

تأکید غلط بر مسکنت

نویسندگان مسیحی مانند الکندی (در حدود ۸۳۰ میلادی) و ابوعلی عیسی بن اسحاق فیلسوف معروف بغداد که در حدود ۱۰۰۷ می زیست و عیشویاهب بن ملکون، اسقف نسطوری نصیبین که در ۱۲۵۶ وفات یافت، همه راجع به صلیب عیسی - دوست داشتن دشمنان و مطالبی از این قسم نوشته اند. این نوشته ها به خودی خود غلط نیست ولی روی هم رفته معلوم است که تمایل کلیسا به طرف رهبانیت و عزلت گزینی و گوشه نشینی بوده، یعنی امری که از مسیحیت بیگانه می باشد. باید دانست با اینکه مسیحیان اولیه فروتن و مسکین بودند روحیه فرار از دنیا را نداشتند.

اهمیت بیش از اندازه به رهبانیت

موضوع دیگری که از این نوشته ها معلوم می شود این است که زندگی مسیحی را خلاف طبیعت وانمود می کند و این عقیده باعث تقویت زهد و رهبانیت گردید و مخصوصاً در قرن چهارم قوت گرفت. رهبانان فقط برای پرستش و عبادت رهبان نمی شدند بلکه به جهت این که به عقیده ایشان این نوع زندگی عالی ترین طرز زندگی می باشد. ایشان نمی دانستند که مسیحی بنا به فرمایش مسیح باید در دنیا باشد ولی از آن نباشد.^{۲۳} مثلاً در قرن چهارم در «ادس» برای مدتی فقط اشخاصی را که ازدواج نکرده بودند تعمید می دادند، هر چند این رسم به زودی منسوخ شد.

در قرن پنجم در کلیسای نسطوری نهضتی برعلیه ترک دنیا بر پا گردید ولی تأثیر چندانی نداشت و بار دیگر مقرر شد که اسقفان و اسقفان اعظم ازدواج نکنند.

۲۳- انجیل یوحنا باب ۱۷.

بنابراین خواه ناخواه به این نتیجه می رسیم که علت عدم پیشرفت و توسعه کلیسا ضعف ایمان خود مسیحیان بود و نه چیز دیگر.

ترس از جان دلیل عدم پیشرفت نبود

اغلب گفته شده است که مسیحیت در اسلام پیشرفت نکرده چون که هر مسلمانی که مسیحی می شد حکمش قتل بود. این امر برای هر روش دیگر ممکن است درست باشد ولی نه برای مسیحیت، چون که مسیحیت بر مرگ پیروز شده است.

در روزگاران قبل از حضرت محمد، یعنی در زمان ساسانیان نیز این حکم در حق زرتشتیان مسیحی شده اعمال می شد و بسیاری از مسیحیان شهید می شدند ولی مسئولین اعدام از اقرار ایمان شجاعانه مسیحیان تعجب کرده حتی گاه بی گاه خود نیز توبه کرده ایمان می آوردند و کشته می شدند زیرا هیچ چیز نمی تواند جلوی آن نهضتی را که در تاریخ بر هر چیز غالب شده است بگیرد مگر بی ایمانی و سستی خود مسیحیان. بنابراین باید در زندگی و حالات ایشان بیشتر تحقیق کرده علت را دریابیم.

مسبب ضعف در زندگانی مسیحیان

نظریه آنها راجع به مسیحیت بود

چنان که دیدیم شورای نیقیه مورد قبول نسطوریان واقع گردید. بنابراین هر چند شورای «کالسدون» را قبول نکردند باز از لحاظ علم الهی آنها را نمی توان بدعتگذار به حساب آورد. چنان که از نوشته های ایشان مشهود است آنها همان قدر ارتدکس هستند که کلیساهای دیگر و تهمت بدعت بعدها به آنها زده شده است. دلائل سستی و ضعف را باید از نظریه ایشان راجع به اصول حکمت الهی و طرز انطباق آن با زندگی، جستجو کرد.

ماده پلید است و روح را نیز پلید کرده است. هر چند نویسندگان مسیحی هیچگاه چنین اظهاری ننمودند زیرا آنها عقیده داشتند که خدا هم خالق ماده می باشد و هم خالق روح، ولی باید گفت که تا حدودی تحت تأثیر مانویان واقع شده بودند.

نو افلاطونیان

(فلوتین) که تقریباً می توان او را بانی فلسفه نو افلاطونی دانست طرفدار وحدت وجودی بود و حقیقت را واحد می دانست و آن را اصل و منشأ کل وجود می شمرد. تمامی موجودات را تراوش این مبدأ و مصدر کل به حساب می آورد و عقیده داشت که انسانها باید به آن مبدأ بازگشت نمایند. این عده عقیده داشتند که روح در قوس نزولی، از عالم ملکوت به عالم ناسوت آمده و گرفتار ماده شده و آلوده نواقص این عالم گشته است - بنابراین باید توجه خود را از محسوسات و ماده به عالم معقولات و روحانیت متوجه نمود. ناستیک ها نیز که تعدادشان در ایران زیاد بود عقایدی مانند آن داشتند و این عقاید چنان تأثیری در روحیه مردم گذاشت که هنوز آثارش در ادبیات فارسی آشکار است.

چنان که حافظ فرماید:

گر از این منزل ویران به سوی خانه روم

دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

و یا:

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

زیاد از مطلب دور نیفتیم - مقصود ما پی جویی رهبانیت شدید است. وقتی این عقاید در میان مردم مشرق رسوخ کرد فاصله عمیقی در مغز ایشان بین خدا و بشر ایجاد شد که اتحاد با خدا بر ایشان مشکل گردید.

عقیده توما در سال ۸۴۰

توما اهل «مارگا»، نویسنده «تاریخ رهبانیت توما» در سال ۸۴۰ می نویسد که اگر خدا به افلاطون و هومر و فیثاغورث که در حقیقت خدانشناس بودند از راه سکوت و عزلت، علم عطا فرمود چه اندازه زیاده تر به مسیحیانی که هم دانش خدا را دارند و هم عزلت اختیار می کنند علم عطا خواهد کرد. نام برده از کناره گیری از دنیا را تنها علامت مهم تقدس می دانست.

عقیده جاحظ معتزله

جاحظ فیلسوف معتزله که در سال ۸۹۹ وفات نمود بر رهبانیت مسیحی حمله کرده آن را برابر با آیین مانویان و زندقی ها می دانست و می گفت رابطه مخصوص یازاین لحاظ بین آن دو مذهب برقرار می باشد.

مصلین

در قرن چهارم در عراق فرقه ای در میان مسیحیان برخاستند که به مصلین و یا مردان دعا معروف می باشند. آنها به سوریه و جاهای دیگر رفتند و تا قرن دوازدهم نیز نفوذ داشتند. این فرقه را عقیده بر آن بود که هر بشری دارای دیوی می باشد که ارث به او رسیده و باید به وسیله دعا و روزه آن را بیرون کرد. آنها ابداً کار نمی کردند و عقیده داشتند که به وسیله دعا و عبادت می توانند به خدا برسند و نجات خود را تأمین نمایند.

ریشه رهبانیت غلط؛

ماده و روح

تشویق به زهد و رهبانیت به وسیله مسیحیان مصری وارد آسیا گردید، منتهی آنجا نیز زمینه را بسیار مساعد دیده رشد کرد: الجاحظ هم زیاد دور نرفته است وقتی که می گوید رهبانیت مسیحی با مانویت مربوط می باشد، زیرا در مانویت

آیا خدا تألم ناپذیر است؟

وقتی موضوع به مرگ و صلیب مسیح می‌رسید حتی یعقوبی‌ها نیز تمایلشان این بود که دو طبیعت را از یکدیگر جدا کنند و اشکال این موضوع اعتقاد به این عقیده بود که خدا تألم ناپذیر است چنان که «سیراکیوس» اسقف اعظم انطاکیه (۷۹۳-۸۱۷) می‌گوید:

«و چون بدن مسیح از طبیعت ما بود، چون ما تألم پذیر بود و برای خاطر ما در حقیقت در بدن خود الم کشید همان المی که ما می‌کشیم. ولی هیچ کدام از اینها با الوهیت او کاری نداشت زیرا اگر چنین می‌شد درست در نمی‌آمد، چگونه می‌شود آن کس که درد و رنج و مرگ و ترس آنها را نابود کرد خود گرفتار آنها بشود؟»

درک ناقص تجسم؛ رواج احترام به شمایل و مجسمه‌ها و سوء تأثیر آن

چون مسیحیان نسطوری تجسم را درست نکرده و فکر می‌کردند خدا فقط به صورت بشر درآمد، و نه آن که حقیقتاً بشریت را به خود گرفت، احترام به اشکال و مجسمه‌ها در میان آنها رواج یافت. از طرفی مسلمانان عقیده داشتند که مسیح بشری بیش نبود. به این جهت وجود شمایل‌ها و مجسمه‌ها در کلیساها ایشان را بیش از هر چیز آزار می‌داد ولی نسطوریان هم از آن دست برنداشتند. به عوض اینکه شمایل مسیح را در وجود مسیحیان نشان دهند به صورت عکس و تصویر نشان می‌دادند و البته این اشتباه بود. مسیح بشریت را به خود گرفت و انسان از آن خدا می‌شود، بنابراین بهترین طرز نمایش تجسم باید در زندگی مسیحیان باشد که در او زیست کنند، نه در چیز دیگر.

افسانه‌ای از ناستیک‌ها

افسانه‌ای در میان ملل آسیایی رواج داشت مبنی بر اینکه خدا به زمین آمده و لباس بشر پوشیده ولی بالاخره خود را رها کرده و از قید خاک و خاکیان خلاص گشته است. این عقاید خواه ناخواه در مسیحیان تأثیر می‌کرد چنان که «تئودورا بوکارا» اسقف ملکیتی حران تجسم خدا را در مسیح شرح داده مثالی می‌آورد که از آن چنین برمی‌آید که بشریت مسیح فقط لباسی بود جهت الوهیت او، و در حقیقت از اینکه او را کاملاً بشر به شمار آورد قدری باک داشت.

اشکال حقیقی بر سر طبیعت مسیح بود

اشکال حقیقی بر سر طبیعت و ذات مسیح بود. شرقی‌ها اغلب بین طبیعت بشری و طبیعت خدایی مسیح فرق گذارده و می‌خواستند آن را با موازین عقلی شرح دهند. نتیجه این شده است که آنها ضمن این که نتوانستند این کار را بکنند از اصل ایمان خود نیز دور افتاده‌اند حال اینکه غربی‌ها هر دو طبیعت را به هم وصل کرده و در آن باریک بینی نکرده‌اند.

ایلیا اسقف نصیبین دو طبیعت را جدا می‌کند

ایلیا اسقف نصیبین در مکالمه خود با وزیر المغربی، قانون ایمان نیقیه را قبول می‌کند ولی وقتی که وزیر از او می‌پرسد: آیا شما می‌گویید که عیسی که از مریم تولد شد و بشر بود و خدای حقیقی و جاودانی است که پیش از جمیع زمان‌ها از پدر خود مولود گردید و او مخلوق نیست؟ ایلیا در جواب می‌گوید که مقصود از عیسی جنبه بشری اوست و مقصود از خداوند جنبه خدایی او، و مقصود از مسیح اتحاد این دو جنبه است. وقتی ما می‌گوییم خدای حقیقی مولود از پدر، منظورمان خداوند است و نه عیسی و بدین گونه کاملاً دو طبیعت را از یکدیگر جدا می‌سازد.

قول الکندی

الکندی در «رسالات» خود می‌گوید:

«شما باید بدانید که ما انبیا را فقط برای این قبول داریم و به حرفشان اعتقاد می‌آوریم که شرایط نبوت و دلایل رسالت و علامات وحی را دارا هستند و نه به واسطه فتوحات آنها یا غرور خانوادگی و یا وطن پرستی آنها».

دفاع عجیب مسعودی از مسیحیت

مسعودی در کتاب «مروج الذهب» خود شرح جالب توجهی دارد که بر طبق آن سلطان احمد بن تولون در سال ۸۷۳ میلادی یک نفر رهبان قبطی را که ۱۳۰ ساله بود ملاقات نمود و از او در مورد مذهب مسیحیان سؤال نمود و رهبان در جواب گفت که مسیحیت مذهب عقل نیست و اصلاً با موازین عقل و منطق جور در نمی‌آید و حتی ضد و نقیض نیز دارد؛ بنابراین به عقیده رهبان تنها علتی که پادشاهان و خردمندان به مذهب مسیح می‌گروند معجزات آن است.

روی هم رفته اغلب رهبران کلیسا معجزه را دلیل کافی برای پذیرفتن مسیحیت می‌دانستند. درست است که در قرن اول معجزه نیز موجب تقویت ایمان بسیاری گردید ولی موضوع اصلی نیروی روحی بود که به وسیله ایمان در اشخاص ایجاد می‌شد و آنها را دگرگون می‌ساخت. هر کلیسایی این نیروی روحی را از دست بدهد ضعیف خواهد گردید.

تجربیات روحی کمیاب بود

در آثار نویسندگان مسیحی شرقی شرح تجربیات عمیق روحی و تولد تازه نادر بلکه نایاب است. از بت پرستان عده‌ای مسیحی می‌شدند ولی از مسلمانان خیر - حتی خود مسیحیان تجربیات عمیق روحی نداشتند. نزدیکترین تجربه روحی این بود که مسیحیان از جاه و منصب و مقام فرار می‌کردند و مثلاً اسقف شدن را نمی‌پذیرفتند و این خود دلیل ضعف روحی بود که اصولاً انجام وظیفه را

دفاع از احترام به شمایل‌ها

حتی تا قرن سیزده و چهارده نیز نویسندگان مسیحی در برابر مسلمانان از احترام به شمایل‌ها دفاع می‌کردند و می‌گفتند فرق است بین پرستش مجسمه که البته بت پرستی است و احترام به آن به نشانه اینکه خدا به آن صورت درآمد و رساله‌هایی در این باب نیز نوشته شد.

شمایل مقدسین

نسطوریان نه فقط شمایل مسیح را محترم می‌داشتند بلکه شمایل مقدسین را نیز می‌ساختند و مردم آنها را می‌بوسیدند و نزد آنها بخور می‌سوزاندند. اسقف اعظم سلطانیه در سال ۱۳۳۰ نوشته است که نسطوریان چینی کلیساهای زیبا و منظمی داشتند که در آنها اشکالی به یادگاری خدا و مقدسین او در آنها بر پا داشته و ادای احترام می‌کردند.

احترام به شمایل‌ها تا زمان مغول‌ها در کلیسای نسطوری مرسوم بود ولی امروزه از میان تمام کلیساهای شرقی، کلیساهای نسطوری شمایل‌ها را رها کرده‌اند.

کلیسا فاقد نیروی روحی بود

وقتی کلیسای نسطوری را با کلیسای اولیه مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که کلیسای نسطوری آن روحانیت و خلوص نیتی را که در کلیسای اولیه موجود بود از دست داده و به جای اهمیت به باطن به ظواهر اهمیت می‌داد.

معجزه را یکی از دلایل اثبات مسیحیت می‌شمردند

یکی دیگر از اشتباهات کلیسای مشرق تأکید بیش از حد بر معجزات مسیح بود. خلیفه از کاتولیکوس نسطوری «حنان عیشوع اول» (۶۸۶-۷۰۰) پرسید عقیده تو راجع به مذهب اسلام چیست و او گفت: «دینی نیست که مانند مسیحیت و یهودیت با معجزه و ایمان اشاعه یافته باشد».

مدح تیموتاؤوس پاتریارک از حضرت محمد

تیموتاؤوس پاتریارک نسطوری از حضرت محمد مداحی کرده و او را با ابراهیم مقایسه نموده مأمور خدایش می‌داند و عقیده دارد که خدا او را جهت تنبیه نمودن ایرانیان و رومیان، که مخلوقات را به عوض خالق می‌پرستیدند و درد و رنج به خدا نسبت می‌دادند، فرستاده است. چنان که ملاحظه می‌شود یک پاتریارک مسیحی می‌گوید خدا مسیحیان رومی را به این دلیل که به صلیب شدن عیسی و الوهیت او عقیده داشتند، به وسیله اسلام تنبیه نمود. کدام ورشکستگی روحی بدتر از این؟

الکندی

الکندی در کتاب «رسالات» در دفاع از مسیحیت، حضرت محمد را با یوشع مقایسه کرده موفقیت و پیروزی این دنیا را دلیل همراهی خدا با او می‌داند.

علی طبری در کتاب الدین و الدوله

بزرگترین شاهد ما علی طبری است که از مسیحیت به طرف اسلام رفت و به سال ۸۵۵ میلادی کتاب معروف خود «الدین و الدوله» را نوشت و در آن کتاب در طی صفحات ۱۳۲-۱۳۳ علت شکست‌های مسیحیان را تعالیم صلح طلبانه مسیح می‌داند و از جهاد دفاع می‌نماید. به عقیده طبری تعلیم «عدم مقاومت» مسیح باعث شد که پیروانش بعد از او نه نیروی دین داشته باشند و نه نیروی دنیا. واضح است که علی طبری ابداً از نیروی روحی مسیحیت اطلاعی نداشت و چون در اسلام هر دو یعنی دین داری و دنیا داری با هم توأم بود آن را پسندید و اسم کتاب او (الدین و الدوله) خود دلیل بر این عقیده است. در صورتی که این عقیده که طبری حتماً در زمان مسیحی بودن خود داشته است کاملاً برخلاف تعلیم مسیح می‌باشد که گفت خدا و ممونا را با هم نمی‌توان خدمت نمود.^{۲۴}

۲۴- انجیل متی ۲۴:۶.

مقام طلبی شمرده از آن گریزان بودند، به عوض اینکه آن را مسئولیت و خدمتی به حساب آورده با کمال وفاداری انجام دهند.

علت العلل در تعلیم غلط بود

سابقاً گفتیم که کلیسای مشرق دو طبیعت مسیح را از هم جدا کرده بود و راجع به وحدانیت دو طبیعت صحبت‌ها زیاد می‌شد. آیا نمی‌توان علت عدم فعالیت و پیشرفت روحی را در این تعالیم غلط دانست؟ مسکنت روحی و صبر و مظلوم واقع شدن را مسیحیان از جنبه بشری مسیح می‌دانستند و سعی می‌کردند مثل او شوند و در این قسمت‌ها پیشرفت هم کردند ولی کارهای پر قدرت او را متعلق به جنبه خدایی او می‌دانستند و عقیده نداشتند که می‌شود از آنها تقلید کرد، و از این جهت از پیشرفت باز ایستادند.

محک قدرت، دنیوی شده بود

مسیحیان چون محک قدرت روحی را از دست دادند با اهل دنیا هم عقیده گشتند که پیشرفت و نیروی دنیوی دلیل بر حقانیت است، یعنی عقیده بسیار خطرناکی که نویسندگان عهد عتیق مانند نویسندگان مزمو ۷۳ و کتاب ایوب سعی کردند با آن بجنگند، جنگی که بالاخره در عهد جدید به پیروزی انجامید. در انجیل هیچ جا قدرت دنیا دلیل بر حقانیت و روحانیت نیست ولی مسیحیان مشرق زمین آن را درک نکرده و در دام افتادند. ما در اینجا چند مثال در این مورد ذکر می‌کنیم:

ابویوسف

در شرق این عقیده که اشخاص خوب و خداپرست زندگی خوبی در این دنیا خواهند داشت، رواج داشت چه در میان مسلمانان و چه در میان مسیحیان. چنان که ابویوسف در کتاب الخراج می‌گوید: اشخاص مطیع و خوب اجر دنیوی می‌یابند اما اشخاص نامطیع برعکس آنها، و خداوند قدرتش را هم از ایشان خواهد گرفت.

همان موضوعی که مسیحیان را در ایمانشان محکوم می کرد همان باعث انحطاط مسیحیت شد

در تمام دوره تاریخ مسیحیت نمونه های بسیاری داریم که اولیای امور کلیسا به قدرتهای این دنیا تکیه زده خواسته اند کار خود را پیش ببرند، مثل اینکه پاک فراموش کرده بودند که نیروی مسیح قوی تر از هر چیز دیگر است و همین موضوع که آنها را در مسیحیت ایشان محکوم می سازد بزرگترین علت اضمحلال و ضعف آنها نیز می باشد.

* * *

فصل چهارم

مسیحیت در چین و ترکستان و علل زوال آن

قبلاً گفتیم که تا اواخر قرن پنجم مسیحیت به ترک ها رسیده بود و جماعتی مسیحی در کنار رود سیحون وجود داشتند. اینان شاید در اثر تماس با روم شرقی و آمیزش با اسیران آنها مسیحی شده بودند.

مسیحیان نسطوری که در امر بشارت دادن ذوق و شوق فوق العاده داشتند این فرصت را غنیمت شمرده رسولانی برای آنها فرستادند. مردم آن نواحی بودایی و مورد نفرت مسلمانان بودند.

چگونگی بسط و توسعه مسیحیت در آن نواحی از بحث ما خارج است زیرا ما در مورد علل انحطاط مسیحیت صحبت می کنیم و نه توسعه آن، ولی ناچاریم بعضی حقایق را فهرست مانند بگوییم و بگذریم:

در اواسط قرن هشتم در میان ترک ها به قدری تعداد مسیحیان زیاد شده بود که تیموتائوس کاتولیکوس مجبور شد اسقفی برای آنها تقدیس کرده بفرستد و این امر در سال ۸۷۱ صورت گرفت. در یادداشت های اسقف نام برده نیز مذکور است که می خواسته اسقفی جهت مسیحیان تبت نیز تقدیس کند، و اینکه یک اسقف اعظم در چین فوت کرده است.

این اشارات مختصر حاکی است که در آن نواحی فعالیت رسولان مسیحی گسترده بوده ولی متأسفانه اسناد تاریخی زیادی در این باره باقی نمانده است. در همین اوقات بود که اسقفی دیگر به نام «شبه الیشوع» با جلال و جبروت زیاد به کشورهای گیلان و دیلم مسافرت کرد. تیموتائوس کاتولیکوس بیش از ۸۰ رهبان به همراهی شبه الیشوع فرستاده بود و شبه الیشوع بعضی از آنها را برای بشارت به شرق دور فرستاد.

ایرانیان بود و این البته صحیح نبود. کلیسایی که رنگ خارجی دارد جزو لاینفک زندگی مردم آن کشور نمی شود و به دل ها راه نمی یابد و نتیجتاً پایدار نمی ماند. البته از طرف دیگر کلیسای مسیح مافوق ملیت پرستی است و باید مواظب بود روحیه ملت پرستی، عمومیت و جامعیت مذهبی مسیح را تحت نفوذ قرار ندهد.

پشت گرمی به امپراتور

اگر مسیحیت جزء لاینفک زندگی مردم نشد اولیای امور به دنبال یافتن پشت گرمی های دیگری یا به ممالک خارجی که میسیونر هایی از آنجا آمده اند و یا به دولت همان مملکت پناه می برند. نسطوریان چینی البته نمی توانستند پشت گرمی به خلفای اسلام داشته باشند و نیز به واسطه بعد مسافت نمی توانستند از پاتریارک های تیسفون و غیره کمک بخواهند، بنابراین استظهار ایشان به امپراتوران چینی بود. به لطف و همراهی ایشان شاد می شدند و به غضب و مخالفت ایشان نابود می گشتند.

بار اول به واسطه موافقت امپراتور «تای تسونک» به سال (۶۲۷-۶۴۹) مسیحیت در چین رواج یافت. جانشین او «کائوتسونک» (۶۵۰-۶۸۳) دستور داد دیرها در هر جا ساخته شوند. بعضی امپراتوران دیگر مسیحیت را در مقابل مخالفت های بودایی ها حمایت و حفاظت می کردند. قسمتی از نوشته های آن سنگ نبشته از تجلیل امپراتور و بیان دو قدرت یعنی دولت و مسیحیت و همکاری آن دو با هم حکایت می کند.

اما بودند امپراتورانی که مخالفت نیز می کردند. مثلاً به سال ۸۴۵ فرمانی از امپراتور صادر گردید که تمام دیرها خراب شوند و رهبانان و راهبه ها وارد زندگی عادی دنیوی گردند. این فرمان صدمه بسیار به مسیحیت وارد آورد و باعث زوال آن در آن کشور گردید.

سنگ نبشته معروفی که در «سینگان فو» در سال ۷۷۹ نصب شده بود و اکنون کشف شده است خود حاکی از وجود اجتماع مسیحی است در قلب چین در آن زمان.

مورخین چینی می گویند در سال ۷۳۲ سفارتی از ایران به آن دیار رسید که در بین آنها راهبی به نام «چی لیه» بود.

به سال ۷۴۴ میسیونر دیگری از سوریه به چین رفت، و مردی به نام عیسویا (ایزوبوزیه) نیز از بلخ به آن نواحی رفته زحمات زیادی کشید. وی در زمان نصب سنگ نبشته مذکور اسقف ناحیه «خومدان» بوده است که احتمال دارد بعدها ریاست تمام مسیحیان چین را به عهده گرفته باشد.

فهرست الندیم

الندیم در فهرست خود می گوید که راهبی نجرانی که به سال ۳۷۷ هجری (۹۸۷ میلادی) از چین آمده به وی گفته است که او زحمات زیادی دیده و مسیحیت تقریباً از آن کشور پهناور برچیده شده است.

به هر جهت یقین است که در اواخر قرن دهم میلادی مسیحیت به کلی از چین رخت بر بسته بود. چرا؟

کلیسا جنبه خارجی داشت

یکی از علل زوال مسیحیت در چین این بود که کلیسای آنجا بومی نشده و هنوز جنبه خارجی داشت.

از ۷۵ نامی که روی سنگ نبشته نام برده حک شده است تقریباً همه سریانی است و این امر می رساند که پیشوایان کلیسا همه خارجی بودند.

به علاوه نام مذهب مسیحی به زبان چینی «تاجین» بود که به معنی مذهب اهالی مدیترانه می باشد. دیرهای مسیحی در چین موسوم به دیرهای ایرانی بودند. هر چند عده زیادی مسیحی ترک وجود داشت ولی اداره امور دست

این موضوع می‌رساند که عقیده اولیای امور کلیسایی راجع به تولد تازه چه بوده و اینکه آیا آنها به ظواهر کار اهمیت می‌دادند یا به باطن.

ذکر مسافرن اروپایی از مسیحیان نسطوری

مسافرن اروپایی در قرن سیزدهم در نوشته‌های خود از جماعات زیاد مسیحی در ترکستان شرقی و چین می‌نویسند. از جمله «ویلیام روبرک»^{۲۵} که در سال‌های ۱۲۵۳ تا ۱۲۵۵ مسافرتی به جنوب روسیه داشته - شمال بحر خزر و دریای خوارزم و مغولستان را گردش کرده و به اردوی خان بزرگ رسیده است - در نوشته‌های خود از مسیحیان نسطوری در نقاط مختلف بسیار صحبت می‌کند.

مارکوپولو

مارکوپولو که در سال ۱۲۷۸ خط جنوبی‌تری را سیر نمود از مسیحیان نسطوری در شهرهای سمرقند - کاشغر - یارقند و غیره اسم می‌برد و نیز وجود مسیحیان را در منچوری و سرحدات کره و در حوالی رودخانه یانگ تسه تأیید می‌نماید.

بنا به گفته مارکوپولو در چین به خصوص در شهر «چین کیانگ فو»، یعنی جایی که مطابق روایات شخصی به نام «مارس‌رگیس» دیر داشته، جد او طبیب سمرقند بوده و پسر چنگیز خان را شفا داده بود، قبل از سال ۱۲۷۸ مسیحیانی زندگی می‌کرده‌اند.

مارکوپولو وجود مسیحیان را در چین به این علت می‌داند که خان بزرگ به مردم خود اعتماد نداشت و از این جهت تاتارها و مسلمانان و مسیحیان را که دوستان او بودند به کارها می‌گماشت.

عده مسیحیان از ملیت‌های دیگر زیاد بود ولی چینی‌های مسیحی شده در اقلیت بودند چنانکه شخصی به نام «جان دمونته کورونیو»^{۲۶} که سال‌ها

مضار آن

اگر مسیحیان به عوض پشت گرمی به قوای دولتی و نیروهای این جهان که دیرهای آنها را تخریب نموده بودند کاملاً به خداوند خود متکی بودند و سعی می‌کردند که مسیحیت در میان چینی‌ها رخنه نماید، با عوض شدن امپراتور تغییر چندانی در کلیسا رخ نمی‌داد و اگر هم مخالفتی می‌شد مردم می‌توانستند در برابر آن ایستادگی کنند، زیرا در آن صورت آن را از خود می‌دانستند.

تأثیر مسیحیت در آسیای میانه

با اینکه اندیم عقیده داشت مسیحیت به کلی از چین رخت بر بسته بود باید دانست که اثر مسیحیت در آسیای میانه باقی ماند و بعدها نیز تشدید گردید ولی به دلیل معایبی که در فعالیتهای آن بود نتوانسته بود کاملاً ریشه بدواند. پسر سلجوق غزی به نام میکائیل مسیحی بوده است، هر چند خود سلجوقیان بعدها مسلمانان متعصبی گردیدند.

مسیحی شدن ترکان کریت

در اوایل قرن یازدهم نهضت بزرگ عمومی در میان ترکان کریت که در شمال مغولستان در جنوب دریاچه بایکال زندگی می‌کردند شروع گردید - هر چند داستان مسیحی شدن پادشاه کریت قدری با خرافات آمیخته است ولی همراه با او ۲۰۰۰۰۰ از رعایایش نیز مسیحی شدند.

عدم تدبیر میان عمال کلیسایی

ولی برای این عده زیاد که می‌خواستند مستقیماً از بت پرستی وارد مسیحیت شوند کاتولیکوس به اسقف اعظم نوشت که یک کشیش و یک شماس و یک میز مقدس فرستاده بشود!!

انتقاد بر نهضت مرسلین نسطوری

خلاصه کارهای این نهضت مرسلین (فرستادگان) را که از بزرگترین نهضت‌های بشارتی دنیاست و حتی می‌توان گفت در دنیا بی نظیر می‌باشد ذکر کردیم و عیوب و نواقص کار آنها را نیز متذکر گردیدیم. اینک به طور خلاصه می‌گوییم که عیوب کار بشارت در کلیسای نسطوری که سبب انحطاط مسیحیت در آن نواحی گردید در حقیقت نتیجه حیات روحانی کلیسای آن زمان بود. غیرت داشتند ولی نه از روی فهم، حاضر بودند هر گونه سختی سفر را متحمل شوند ولی مسیحیت فقط تحمل زحمت و زهد و تقوای خشک نیست. اینها بیشتر شریعت است تا آزادی در مسیح. عدم توجه به زندگی روحانی و کار روح القدس و پیشرفت اخلاقی، پشت گرمی به قوای دنیوی، همه این‌ها باعث شد که کلیسا در آسیای میانه ریشه محکمی نیابد و چنانکه گفته شد، این شکست که نتیجه روش ناصحیح کار مرسلین بود، نتیجه مستقیم حیات روحی کلیسایی آن زمان می‌باشد.

* * *

درخان بالغ کار می‌کرد (پس از سال ۱۳۰۰) مطابق روایات ۱۰۰۰۰ تاتار را تعمیم داده است ولی نامی از چین در میان نیست. اسقف اعظم سلطانیه در سال ۱۳۳۰ از تعداد زیادی مسیحی در خان بالغ صحبت می‌کند.

کمیت زیاد؛ کیفیت ناچیز

با وجود زیادی تعداد، کیفیت زندگی روحانی آنان بسیار پایین بود «روبرک» درباره آنان می‌گوید:

«نسطوریان آنجا هیچ نمی‌دانند؛ مرتب نماز می‌خوانند، کتب مقدسه دارند ولی همه آنها به زبان سریانی است و آنها این زبان را نمی‌دانند، ولی همانند رهبانانی که در بین ما هستند و دستور زبان نمی‌دانند آواز مانند متون را می‌خوانند. بیش از هر چیز آن‌ها رباخوار بوده و عادت به مستی دارند. بعضی از آنها که با تاتارها زندگی می‌کنند مانند آنها دارای چند زن می‌باشند... اسقف بندرت به این حوالی سر می‌زند. منتهی هر پنجاه سال یک مرتبه وقتی او می‌آید تمام اطفال ذکور خود را حتی آن‌هایی که هنوز در گاهواره هستند به مقام کشیشی دستگذاری می‌کند، بنابراین تمام مردان آنان کشیش هستند»^{۲۷}.

نویسندگان دیگر نیز مسیحیان نسطوری را تنگ نظر و متعصب نسبت به فرقه‌های دیگر دانسته و حتی نسبت جادوگری نیز به آنان داده‌اند.

مسیحیان مالابار

در اصل و ریشه و چگونگی پیدایش مسیحیت در جنوب هندوستان سخن زیاد رفته است و این موضوع از بحث ما خارج است ولی به هر جهت از لحاظ جغرافیایی مسیحیان مالابار تحت نفوذ مسیحیان نسطوری بودند و زیر نظر کاتولیکوس ایشان اداره می‌شدند و شاید به همین علت در آن نقطه دور افتاده تا امروز باقی مانده‌اند.

^{۲۷} - نقل از L.E.Brown ص. ۱۰۶.

پس از شرح و بسط زیاد که بیشتر به سفسطه و جدل شباهت دارد، نویسنده این نصیحت را به مسیحیان می دهد:

«... و آن وقت آن مسلمان از شما سرخورده، مردد می ماند چون هیچ جوابی ندارد بدهد زیرا آن عده از مسلمانان که این را می گویند نزد مسلمانان دیگر بدعتگذار و منفور و بد هستند و اگر بخواهید این گفته را به دیگر مسلمانان نیز بگویید او از شما حساب خواهد برد»^{۲۷}.

به طوری که ملاحظه می شود روحیه بشارت دادن و موعظه کردن در کلیسا از بین رفته بود. چنان که الکندی دو قرن بعد از حضرت محمد چنین می نویسد:

«**رهبانان امروزه مبشر نیستند**». با اینکه عده زیادی از آنها به اکناف و اطراف عالم رفته اند ولی ممکن است این کار حتی بدون روحیه بشارت حقیقی عملی شده باشد که در این صورت ریشه نخواهد دوانید. به هر جهت فرار از مسلمانان به سوی بت پرستان و ترک ها، اقرار به ضعف بود.

مدح اسلام به وسیله مسیحیان

گرچه بعضی از جمله الکندی صریحاً از قرآن و از حضرت محمد انتقاد می کردند (رسالات صفحه ۵۳) ولی بودند اشخاصی که برای خشنودی مردم مدح نیز می گفتند. از جمله تیموتائوس، پاتریارک نسطوری که پس از تمجید و تحسین از حضرت محمد می گوید:

«... و چه کسی او را که برای خدا نه فقط با حرف بلکه با شمشیر نیز جنگید، که این همه شاهد غیرت او برای خالق عظیم است، احترام و تمجید و ستایش نخواهد کرد؟»

موضوع سردرگم می شود

واضح است که با این وضع موضوع درهم می شد و دیگر برتری اخلاقیات در مسیحیت ناپدید می گردید.

فصل پنجم

مسیحیت و چگونگی تماس آن با اسلام

نقاط ضعف و عکس العمل های آن

پیشقدمی در رسانیدن بشارت

به حالت دفاعی تبدیل شده بود

مسیحیان از جلال و پیشرفت دنیوی اسلام و فتوحات آن تحت تأثیر واقع شده روحیه پیشقدمی در بشارت را از دست داده بودند و این امر از نوشته هایی که از آن دوره موجود می باشند مشخص می گردد.

اولین نوشته ای که در این خصوص موجود می باشد مباحثه یوحنا اول پاتریارک انطاکیه است با عمرو بن عاص، فاتح مصر. در این نوشته سردار فاتح پاتریارک را به باد سؤال گرفته و پاتریارک به عوض اینکه پیشقدم شده پیغام انجیل را شجاعانه به او برساند، از خود دفاع می کند.

منظور از مباحثه دور کردن طرف بود

در اغلب مباحثات منظور مسیحی این نبود که طرف را به نجات برساند بلکه می خواست به اصطلاح شر او را کم کند.

بهترین نمونه ای که راجع به این موضوع داریم مکالماتی است بین مسیحیان و مسلمانان که به وسیله یوحنا دمشقی یا شاید شاگرد او «تئودور ابوکارا» تنظیم شده بود و ما در اینجا قسمتی از آن را نقل می کنیم.

«مسلمان: اگر یک نفر مسیحی اراده خدا را به عمل آورد او را شخص خوبی می دانید یا بالعکس؟

مسیحی: می دانم چه در سرداری.

مسلمان: یگو چه می دانی.»

عیسای مسیح شهادت می دهد ولی من حتی یک آیه هم در اناجیل و در کتب انبیا یا جای دیگر پیدا نکردم که به حضرت محمد یا کارهای او یا نام او شهادت بدهد. به راستی می گویم اگر من در اناجیل یک پیشگویی هم راجع به آمدن محمد می دیدم انجیل را می گذاشتم و پیرو قرآن می شدم همان طوری که از تورات و صحف انبیا به انجیل رسیده ام»^{۲۹}.

مخاطره این موضوع

البته این موضوع بسیار خطرناک بود به این معنی که اگر با علم آن روزها راجع به چگونگی نسخه برداری و نویسندگی و غیره، شخصی چیزی می گفت و خدعه لغتی می زد یک نفر مسیحی که شخصیت مسیح در وی اثری نکرده بود مجبور بود مسیحیت را ترک کرده به اسلام بگردد. چنان که بعضی از مسلمانان سعی کردند پیشگویی هایی از تورات و انجیل درباره حضرت محمد بتراشند، از جمله:

علی طبری و سعید بن حسن پیشگویی می تراشتند

مثلاً علی طبری در کتاب الدین و الدوله صفحه ۱۷ سعی می کند که از کتاب مقدس سریانی هر جا ریشه لغت «حمد» ببیند آن را به حضرت محمد منسوب دارد. از جمله مثلاً به زمزمور ۴۵ و ۴۸ رجوع می کند و کلمات حمد - محمود و محمد را مربوط به حضرت محمد می داند.

شخص دیگری به نام سعید بن حسن که یهودی الاصل بود و اسلام آورده بود و در قرن چهاردهم می زیست، از عدم آگاهی عامب به زبان عبری استفاده کرده کلماتی را در تورات عوضی جلوه می داد و مردم را گمراه می کرد.

نسبت معجزه به حضرت محمد

مادامی که مسلمانان در تورات و انجیل می گشتند تا بتوانند پیشگویی هایی راجع به حضرت محمد در آنها پیدا کنند در همان اوان معجزاتی برای حضرت

باید گفت که نه فقط مسلمانان از مسیحیت آگاه نبودند بلکه خود مسیحیان نیز از اختلافات اساسی که در بین دو مذهب بود آگاهی نداشتند.

شک مسلمین نسبت به کتاب مقدس؛

دلایل مسیحیان از آن

مرکز دفاعیات اسلامی رد اناجیل بود، و مرکز دفاعیات مسیحی اثبات و نقل قول از آن - از این جهت البته صحبت ها به جایی نمی رسید و این وضع قرن ها ادامه داشت.

مثلاً مسیحیان سعی می کردند الوهیت مسیح را از عهد عتیق و عهد جدید ثابت نمایند. ایشان از یاد برده بودند که خداوندشان گفته بود:

«اما من شهادت انسان را قبول نمی کنم ... و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم یعنی این کارهایی که من می کنم بر من شهادت می دهد که پدر مرا فرستاده است ...»^{۲۸}.

مسلمانان خود قرآن را ازلی و ابدی و غیرمخلوق می دانستند ولی اناجیل را تحریف شده می شمردند. مسیحیان هم به عوض اینکه موعظه کنند به دنبال دلایل خارجی می گشتند و اغلب از کتاب مقدسی که مسلمانان آن را تحریف شده می شمردند دلایل می آوردند، چنان که گذشت.

دفاعیه تیموتائوس

عجیب اینجاست که مسیحیان عهد عتیق را حاوی تعالیم مسیح نیز می دانستند مثلاً تیموتائوس نامی به سال ۷۸۱ میلادی در طی دفاعیه خود می گوید که در عهد عتیق پیشگویی ها و دلایلی راجع به مسیح موجود می باشد ولی هیچ درباره محمد نیست و حتی جلوتر رفته می گوید اگر در تورات و انجیل یک جمله راجع به محمد پیدا شود من مسلمان می شوم!! «... بنابراین این آیات و آیات بسیار دیگر بر

۲۸- نقل از دفاعیه تیموتائوس ص. ۱۲ (از کتاب L.E.Brown)

مباحثه خلیفه المهدی با پاتریارک نسطوری

برای نمونه قدری از مباحثه پاتریارک نسطوری را با خلیفه المهدی در سعی او در اثبات تثلیث اقدس نقل می‌کنیم:

«عدد یک، علت عدد سه است ای پادشاه ما زیرا که عدد یک، علت عدد دو است و عدد دو، علت عدد سه ... از طرف دیگر عدد سه نیز علت عدد یک است زیرا که عدد سه از عدد دو ایجاد شده و عدد دو به وسیله عدد یک؛ بنابراین عدد سه علت عدد یک است! چنان که مشاهده می‌شود هیچ ذکر اخلاقیات در این مباحثه نیست و ابداً ربطی به زندگی حقیقی ندارد.

همچنین در قرن ۱۱ ایلای نصیبی سعی کرد تثلیث اقدس را از راه فلسفه خشک حل کند و البته تنها این راه کافی نیست و ممکن نیست بتوان طرف مخالف را با جدل قانع ساخت. از طرف دیگر به قدری در گیر و دار لغات پیچیده و درهم گیر کرده بود که بالاخره می‌گوید در حقیقت بین عقیده مسلمانان و مسیحیان هیچ فرقی راجع به خدا نیست و آن فقط بر سر نبوت محمد بن عبدالله با هم اختلاف دارند. بنابراین در حقیقت مسیحیت خود را از دست داده بود زیرا بین مفهوم خدا در مسیحیت و در اسلام فرقی نمی‌دید و حال اینکه این دو مفهوم با یکدیگر اختلاف بسیار دارند.

تأثیر اخلاقیات مسیحی بر افکار عمومی مسلمانان

عکس العمل اسلام را در برابر مسیحیت می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد، یکی تأثیر اخلاقیات مسیحی بر افکار اسلامی و دیگری نسبت دادن اوصاف مسیح به محمد و به قرآن، و دیگری تأثیر شخص مسیح که هر یک را به طور خلاصه شرح می‌دهیم:

باید دانست که در طی قرون متمادی عده زیادی از مسیحیان اسلام آوردند و اینان بدون شک عقاید اخلاقی مسیحی خود را در اسلام نفوذ دادند. تا این

محمد می‌تراشیدند تا بتوانند در جدل با مسیحیان فایق آمده و دست کمی از آنها نداشته باشند.

الکندی فقط چهار معجزه را که به محمد نسبت داده شده بود ذکر می‌کند، لکن البخاری در این مورد کتابی نوشت و معجزات زیادی به محمد نسبت داد از جمله اینکه محمد چند هزار نفر را با چند قرص نان خوراک داد که یقیناً از روی معجزه پنج هزار نفر خوراک دادن مسیح گرفته شده است.

از روح حقایق تاریخی که در دست داریم نسبت دادن معجزه به حضرت محمد به وضعی که گذشت در قرن نهم صورت گرفت.

کتب زیادی درباره معجزات حضرت محمد نوشته شد که از جمله کتاب دلائل النبوه ابو نعیم بود. این کتاب همان گونه که از اسم آن بر می‌آید برای اثبات نبوت حضرت محمد در برابر مسیحیان نوشته شد. چنان که از مقدمه ابوالنعیم این مطلب به خوبی معلوم می‌گردد:

«اگر کسی بگوید که عیسی بر سایر انبیا برتری و فضیلت داشت زیرا که روح القدس او را به مادرش اعلام کرد و اینکه او در گاهواره از نبوت خود صحبت کرد، ما جواب می‌دهیم که چنین چیزهایی درباره پیغمبر ما هم رخ داد...» این همه سعی و کوشش مسلمانان در نسبت دادن معجزه به محمد البته عکس العمل تأکید زیاد از حد مسیحیان بود به معجزات عیسی.

پرداختن مسیحیان به ظواهر و حفظ دستورالعمل‌ها

و عدم توانایی آنان در انطباق آنها به زندگی مثلاً «تثلیث اقدس»

مسیحیان به ظواهر امر می‌پرداختند و اصول مسیحیت را فورمول مانند و به عنوان اسرار حفظ می‌کردند بدون اینکه آن را در زندگی با عمل تطبیق دهند. مثلاً راز تثلیث اقدس یعنی هدایت روح القدس در زندگی و کارهای پسرانسان و محبت پدر را با زندگی منطبق نساخته آن را چون دستورالعمل رازگونه‌ای می‌دانستند و به همین جهت است که دنیای مسلمان به طور کلی مسیحیان را سه گانه پرست می‌داند.

خطایا و گناهان ما را بیامرزد. تو خداوند مردان نیکو هستی - رحمت از رحمت خود و شفا از شفای خود به این مصیبت بفرست که دوباره سلامتی برقرار گردد».

ازلی بودن نور محمد و قرآن کلمه ازلی خدا

از چیزهای دیگری که از مسیحیت در اسلام تأثیر کرد ازلی بودن مسیح بود. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود.»^{۳۰} کم کم در اسلام این عقیده پیدا شد که نور محمد قبل از او وجود داشت و اولین چیزی بود که آفریده شد. این موضوع در افکار اسلامی قرآن بسیار اهمیت پیدا کرد و در حقیقت به جای کلمه ازلی فرض شد. نطق و کلام از اوصاف جاودانی خداست که نه ابتدا دارد و نه انتها، مثل علم خدا و سایر صفات او. فعالیت کلام و نطق خدا مکاشفه اوست و این عمل نیز از ازل بوده و تا به ابد خواهد بود. و البته برای مسلمانان این مکاشفه خدا همان قرآن بود.

اعتراض معتزله

ولی معتزله که فرقه متفکرین و فلاسفه اسلامی هستند بر ضد این قیام کرده گفتند اگر قرآن ازلی باشد مثل این است که برای خدا شریک آورده باشیم، و از این جهت ایشان قرآن را مخلوق دانستند نه ازلی و ابدی.

فرق حقیقی کلمه الله و کلام الله

مسیحیان و معتزله هیچ کدام از فلسفه بافی در این مورد به جایی نرسیدند و هنوز اسلام عقیده دارد که قرآن کلام الله و غیرمخلوق است. عجیب اینجاست که مسیحیان هیچ گاه این موضوع را به میان نکشیدند که خدا ممکن است در یک وجود اخلاقی مانند مسیح تجلی کند و تجلی او کامل باشد، ولی نمی تواند در کلمات و عبارات تجلی فرموده و تجلی او کامل باشد. آن چیزهایی را که

۳۰- انجیل یوحنا ۱: ۱.

اواخر که تحقیقات درست شیوع نیافته بود این گونه تأثیرات مجهول بود زیرا همه را در احادیث به حضرت محمد ربط داده بودند.

تصوف مثلاً البخاری در «الصحیح» می گوید:

«داوری اعمال از روی قصد و منظور آنهاست و باید با شخص مطابق قصد و منظور او رفتار کرد و نه به عمل او». و واضح است که این موضوع از انجیل متی باب ۵ متأثر شده است.

یک امر واضح تأثیر زهد و رهبانیت مسیحی است در بنا کردن تصوف در اسلام و در اینجا جای آن نیست که به این سخن پردازیم. قبلاً دیدیم که چگونه معجزات به حضرت محمد نسبت داده شد. کم کم از این امر هم بالاتر رفته گفتارهایی چون کلمات مسیح به حضرت محمد نسبت دادند.

نسبت دادن اوصاف مسیح به محمد

از جمله در حدیث است که محمد به کسی برکت می دهد که خوبی کند و آن را پنهان دارد به طوری که دست چپ او از آنچه دست راستش کرده است خبر نداشته باشد و دیگر اینکه: «نسبت اصحاب من به اجتماع من نسبت نمک است به خوراک زیرا که غذا بدون نمک مزه ندارد». و دیگر اینکه: «کسی که دانش و علم خود را برای نالایقان تلف کند مثل این است که جواهرات به گرازان بسته باشد».

شبهات دعای ربانی

دیگر از چیزهایی که به محمد بن عبدالله نسبت داده شده است دعایی است که بسیار شبیه به دعای خداوند می باشد.

«اگر مردی متحمل زحمات می شود و با بردارش در مصیبت گرفتار است بگوید: خداوند خدای ما که در آسمانی - نام تو مقدس باد - قوت تو در آسمان و بر زمین است. چنانکه رحمت تو در آسمان است آن را بر زمین معمول بگردان،

غزالی: غزالی در کتاب «احیا»ی خود درباره مسیح گفتارهایی دارد و در کتاب «الدرالنادر» نیز حکایتی دارد که بر طبق آن از فقرا سؤال شد که چرا مطابق اراده خدا رفتار نکردند، ایشان گفتند فقر نگذاشت. ندا رسید فقیرتر از عیسی که نبودید گفتند نه. گفته شد پس چطور او توانست اراده خدا را به عمل آورد؟ آن وقت می گوید پس ای خواننده از عیسی سرمشق بگیر، او که ثروت نداشت و مدت ۲۰ سال یک پیراهن پشمی (صوف) پوشید. و حکایات دیگر از این گونه بسیار است. ولی باید دانست که احادیث ضد زهد و رهبانیت عیسی نیز در اسلام بسیار است و آنهایی که باعث آن احادیث بودند کسانی بودند که اصولاً با گوشه گیری و زهد خشک مخالفت می کردند. از جمله این اشخاص یکی مولانا جلال الدین است که مثلاً کمک خواستن مسیحیان را از مسیح مصلوب مورد انتقاد قرار می دهد:

چهل ترسا بین امان انگیخته زان خداوندی که گشت آویخته
چون به قول اوست مصلوب جهود پس مرا و را امن کی تاند نمود؟^{۳۲}

نهضت هایی جهت نزدیک کردن اسلام با مسیحیت

در تاریخ اشاراتی هست که گاه و بی گاه اشخاصی سعی کرده اند رابطه دوستی و مودت بین اسلام و مسیحیت را تقویت نمایند. **مکتب قونیه:** از جمله این دسته مولانا جلال الدین و شمس تبریزی می باشند در قونیه. یکی از دلایل این ادعا کلیسایی است در قونیه به اسم کلیسای حضرت امفیلوکیوس^{۳۳} و در آنجا قبری است که هم به وسیله مسیحیان احترام می شود زیرا آنان آن را قبر آن حضرت می دانند، و هم به وسیله مسلمانان که آن را قبر افلاطون می دانند.

در احادیث راجع به مولوی از دیری سخن به میان آمده به نام دیر افلاطون و

۳۲- مثنوی، کتاب دوم.
St. Amphilochius-۳۳

مسلمانان از مسیحیان قرض کردند آنهایی نبود که مسیحیان در دفاعیه های خود به آنها اهمیت داده بودند. تنها اثر دفاعیه های مسیحیان این بود که مسلمانان را واداشت برابر این چیزها را، بدون توجه به مسئولیت اخلاقی، به محمد نسبت دهند و این خود محکومیت دفاعیه مسیحیان را ثابت می کند.

تأثیر شخص مسیح (الوهیت)

معتزله در اسلام سعی کردند تقریباً همان عقیده را که مسیحیان نسبت به مسیح دارند داشته باشند یعنی الوهیت او را اقرار کنند و این عقیده در کتاب الانتصار مرقوم است. همچنین شهرستانی از قول جاحظ، و البغدادی نیز در مورد عقاید ایشان نسبت به الوهیت مسیح گفتارهایی دارند. شهرستانی می گوید که شخصی به نام منصور اجلی در زمان هشام بن عبدالملک گفت اولین چیزی که خدا خلق کرد عیسی بن مریم بود و سپس علی ابن ابیطالب. منصور حلاج نیز که به نام بدعتگذار در سال ۹۲۱ به دار آویخته شد خود را خدا دانسته از آشامیدن پیاله ای که مسیح قبل از او آشامیده بود سخن گفت.

سنت اسلام عیسی را راهب می داند

ولی باید گفت که این عقیده اقلیت های اسلامی است و آنها در سنت اسلام بدعتگذار به شمار می رفتند. عیسای مسیح در نظر اهل سنت شخصی زاهد، مقدس، و راهب بود. شعری که به ظاهر متعلق به قبل از اسلام است ولی در حقیقت به بعد از اسلام تعلق دارد می گوید: «راهبان در هر کلیسا راهب راهبان یعنی مسیح، پسر مریم، را ستایش می گویند»^{۳۱}.

۳۱- کتاب L.E.Brwn ص ۱۳۲.

تمدن اسلام و عناصر مختلف آن

تمدنی که در دنیا به نام تمدن عرب یا تمدن اسلامی معروف است در حقیقت از هجوم عرب تا قرن چهارم از آمیخته شدن عناصر مختلفه تمدن های آسیای غربی تشکیل گردید که از جمله مسیحیت سوریه و آیین زرتشت در ایران عوامل مؤثر آن بود. با اختلاط فرهنگ های مختلف اختلاط نژادهای مختلف نیز شروع شد به طوری که مثلاً در قرن یازدهم حتی جماعات مسیحی نیز اختلاطی از سریانی و ایرانی بودند.

مسیحیان وارث افکار عبرانی و تمدن یونانی بودند و اینها را به مسلمانان دادند. در قرن هفتم فاصله بین مسیحیان و مسلمانان زیاد بود ولی در قرن یازدهم کم و بیش فرهنگ ایشان ملی و به هم نزدیک شده بود.

اصل و ریشه ترک ها

از قرن ها قبل در آسیای میانه اقوامی زندگی می کردند که موی دماغ امپراتوری چین می شدند. این اقوام در قرن ششم میلادی چنان قدرت یافته بودند که سفیر به دربار روم فرستادند و رومیان از آنها برای رقابت با ایرانیان استفاده می کردند و اینها حتی در لشکر هراکلیوس بر ضد ایران جنگیدند.

هارون الرشید (۷۸۶-۸۰۹) برای اولین بار افسران ترک در لشکر خود استخدام نمود و پسر او معتصم یک گارد مخصوص سه هزار نفری از ایشان تشکیل داد که افراد این گارد اغلب اوقات دارای قدرت های بی نهایت می گشتند.

در زمان سامانیان اسلام در میان ترک ها پیشرفت های شایانی نمود. سمرقند و بخارا مرکز علم و فرهنگ گردید و حضور ترک بچه ها در دربار معروف است.

غزنویان: کم کم این ترک ها قدرت پیدا کرده از ایرانیان پیش افتادند. یک سلسله از آنها به نام ایلک خانیان در ماورای سیحون دارای نفوذ شدند، و یک سلسله دیگر به نام غزنویان که پایتخت ایشان در غزنه افغانستان بود،

احادیثی راجع به جلال الدین و شمس تبریزی درباره آن موجود می باشد و در آن غار سه کلیسا و یک مسجد ساخته شده است.

در مقبره جلال الدین در قونیه قبر دیگری موجود است که بر طبق احادیث قبر یکی از اولیای امور کلیسای مسیحی بوده که با مولوی رابطه داشته است.

در بقعه شمس الدین فقط قبر خود اوست ولی مسیحیان هم آن را احترام می کردند، به علت این که بر طبق روایات شمس الدین در خفا پیش از مرگ به مسیح ایمان آورده و عشای ربانی را در یک سیب از دست یک کشیش ارمنی دریافت کرده است، حتی بنا برگفته ابوصالح، پاتریارک اسکندریه (۱۱۳۶-۱۱۵۰) به مسلمین نیز اجازه شرکت در عشای ربانی را داده است.

در شیراز: حتی در شیراز در قرن ۱۱ برای جشن های غیرمسلمانان بازارها را تزئین می کردند. و نیز بنا برگفته یاقوت حموی مورخ معروف، غیر مسلمانان نیز مراسم مذهبی خود را در ملا عام به جا می آورند و از برقرار کردن جشن هایی در دیرها سخن می رانند که چگونه عموم برای شرکت و تماشا به آنجا می رفتند:

کلیسا فرصت خود را از دست داد

چنان که گفته شد مباحث فلسفی و عمیق الهیون و فلاسفه مسیحی چندان اثری در اسلام نکرد. ولی در عوض اخلاقیات مسیحی تأثیر خود را به جا گذارد. زندگی عامیانه مسیحیان بیشتر از مباحث عالمانه علما تأثیر کرده بود. به غیر از اغتشاشات محلی که ریشه در حسادت اقتصادی داشت، مسیحیان و مسلمانان تا قبل از حمله ترک ها با هم در آرامش زندگی می کردند. این معاشرت ها و رفاقت ها باعث نفوذ در همدیگر می گردید. حتی می توان چنین استنباط کرد که یک ذوق و شوقی در مسلمین وجود داشت که مسیحیت یک چیز انجام نشده را در اسلام انجام خواهد داد. ولی بدبختانه کلیسا بیدار نبود و فرصت بشارت با جنگ های صلیبی و حمله مغول ها از بین رفت.

تأثیر هجوم ترک‌ها در فلسطین و سوریه جنگ‌های صلیبی

روابط مسلمین با مسیحیان پیش از هجوم ترک‌ها

فلسطین جایگاه اماکن مقدس، از همان ابتدا مورد توجه مسیحیان بوده است مخصوصاً در قرن چهارم با پیروزی مسیحیت زیارت بدان نواحی رواج یافت. در قرن هفتم با پیشرفت اسلام زیارت فرنگی‌ها با اشکال مواجه شد. ولی مسلمانان هیچگاه با رفت و آمد فرنگی‌ها بدان نقاط مخالفت شدید نکردند و از کارهای مهم آنان این بود که بین فرقه‌های مختلف مسیحی تفاوتی قائل نمی‌شدند. در سال ۷۹۷ میلادی شارلمانی سفیری به دربار هارون الرشید فرستاد و خلیفه حق نظارت «قبر مقدس»^{۳۴} را در فلسطین به وی تفویض کرده و اختیارات دیگری نیز به وی داد که هیچ جنبه سیاسی نداشت بلکه محدود به اختیارات رئیس یک «ملت» بود. از این جهت شارلمانی در اروپا به «حامی مسیحیان» معروف گردید و اروپاییان با پرداخت مالیاتها به آسانی می‌توانستند به زیارت اماکن مقدسه بروند.

جنگ‌های صلیبی و علل آن

پاپ (اربان دوم)^{۳۵} در سال ۱۰۹۵ برای اولین بار مردم را به جنگ‌های صلیبی دعوت نمود ولی این دعوت جهت رهایی سرزمین مقدس از دست ترک‌ها بود و نه کمک به امپراتور روم شرقی. محرک و علت عمده جنگ‌ها احساسات مذهبی آن زمان بود. در آن روزها در مغرب زمین به زندگی رهبانی و عزلت و گوشه نشینی زیاد از حد اهمیت می‌دادند و از این جهت مردم روحاً با آن مخالف

۳۴- مقصود قبری است که احتمالاً بدن عیسی برای مدت ۳ روز در آن گذارده شده بود.

Urban - ۳۵

نفوذشان حتی تا اصفهان رسید. دربار محمود غزنوی و رواج علم و فرهنگ در آن زمان البته معروف است و همه از آن اطلاع دارند.

سلجوقیان: گروهی از ترکان که در تمدن دست کمی از غزنویان ندارند سلجوقیان می‌باشند که از قرقیزستان آمده و در ماورای سیحون اسلام آوردند این گروه در ابتدا ابداً به تمدن آشنایی نداشتند.

طغزل بیک در سال ۱۰۵۵ میلادی بغداد را متصرف شد و خود را سلطان آنجا نامید. پس از چندی سلجوقیان یک امپراتوری از سیحون تا مصر ایجاد کردند و چون اهل تسنن بودند تمام فرمانروایان شیعه را از بین بردند. سلجوقیان در آداب و اخلاق و تمدن بسیار خشن بودند و تا به آخر از این لحاظ از سایر مسلمانان عقب‌تر ماندند.

پیدا کرد و اروپاییان ایستگاه‌هایی برای خود به دست آوردند، ولی در قرن سیزدهم بالاخره مسلمانان اروپاییان را به کلی از آسیا راندند و اروپاییان تمام پایگاه‌های خود را در آسیا از دست دادند.

سرایت دشمنی بین مسیحیان بومی و مسلمانان

جنگ‌های صلیبی از نقطه نظر اروپاییان شاید حادثه جویی بود ولی از نظر ممالکی که در آنها جنگ ادامه داشت به جز اغتشاش و بی‌نظمی و خونریزی چیز دیگری نبود.

ترک‌ها و اروپاییان هر دو مهمان ناخوانده بودند که با صاحب‌خانه وجه مشترکی نداشتند، چه این صاحب‌خانه مسلمان بود چه مسیحی. آنها چون دو دشمن ملاقات کردند و بعد از دو قرن هم چون دو دشمن از هم جدا شدند. منتهی دشمنی از آنها به مسیحیان و مسلمانان که بومیان حقیقی آن سرزمین‌ها بودند سرایت کرد و از آن روز به بعد این دشمنی رو به افزایش گذاشت.

* * *

بودند. بدین لحاظ دعوت به جنگ برای کشته شدن در راه مذهب و یا رهایی اماکن مقدسه از دست غیرمسیحیان، چون عملیات ماجراجویانه‌ای دربرداشت، به نظر خوش آیند بود و مردم از این دعوت استقبال کردند.

محرك این جنگ‌ها رهایی اروپا از مهاجمین ترک نبود، هر چند این مقصود تاحدی عملی گردید و تسخیر قسطنطنیه را سه قرن به عقب انداخت. هم چنین علت این جنگ‌ها هجوم و تصرف زمین نیز نبود. قصد اول صلیبیون این بود که به وسیله شمشیر، ملکوتی جهت مسیح تسخیر نمایند.

بزرگترین اشتباه تاریخ مسیحیت - انکار مسیح

بگذریم از اینکه شاهزادگان و متنفذین کم‌کم سوء استفاده‌ها کرده می‌خواستند زمین‌هایی برای خود در مشرق به دست بیاورند. و نیز بگذریم از نتایج اختلاط فرهنگی مشرق و مغرب که در نتیجه جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاده ولی کاملاً صحیح است اگر بگوییم که جنگ‌های صلیبی از غم انگیزترین وقایع تاریخ مسیحیت است. شاید جنگجویان اغلب مسیحی بودند و به خیال خود برای مسیح می‌جنگیدند ولی باید گفت که آنها مسیح خود را درست نشناخته بودند، زیرا که مسیح این تجربه را که بازور و شمشیر برای خود ملکوت درست کند رد کرده بود. البته کسانی مانند «فرانسیس آسیسی»، «ریمون لول» و «ویلیام روبروک» هم بودند که آن زمان هم با جنگ مخالفت می‌کردند اما کلیسا محکوم است به اینکه کاری کاملاً برخلاف اراده استاد و آقای خود مسیح انجام داده و بر روی دیگر ابنای بشر شمشیر کشیده است.

بی تأثیرترین هجوم‌ها هجوم صلیبیون بود

از چهار مرحله معروف در آسیای غربی یعنی حملات اعراب - ترک‌ها - فرنگی‌ها و مغول‌ها - حمله فرنگی‌ها که همان جنگ‌های صلیبی باشد از همه کم‌اثرتر بود. در مدت دو قرنی که جنگ‌های صلیبی ادامه داشت، البته نشیب و فرازهایی

منظور از تأسیس این سفارت دو چیز بود:

۱- مسیحی کردن مغول ها

۲- کاستن از زجر مسیحیان

طرز رفتار سفر او تمجید بی حد ایشان از پاپ، مغول ها را عصبانی کرد به طوری که از خشم ایشان رهبانان مجبور به فرار شدند.

تعمید منکوقاآن توسط یک اسقف ارمنی

در سال ۱۲۵۱ منکوقاآن به تخت نشست. او دو برادر داشت یکی گوبلای قاآن که او را مأمور فتوحات چین کرد و دیگری هلاکو که او را مأمور فتوحات ایران و آسیای غربی نمود. مورخ ارمنی به نام «هایتون» می گوید که منکوقاآن به وسیله اسقفی ارمنی که به اصطلاح وزیر دارایی ارمنستان نیز بود تعمید یافت، او و خانواده اش و جمع زیادی از زنان و مردان دیگر.

هلاکوخان؛ فتوحات او و رفتار وی با مسیحیان

هلاکوخان سرسلسله ایلخانیان است در ایران. نخستین کار او از بین بردن اسماعیلیان و پیروان حسن صباح بود. سپس عازم بغداد شد و در سال ۱۲۵۸ آن شهر را تسخیر کرد و اهالی آنجا را قتل عام نمود و آخرین خلیفه عباسی المعتصم بالله را روغن مالیده در نمذ پیچید و در آفتاب گذارد تا جان بدهد.

همسر هلاکوخان یک مسیحی بود

ولی مسیحیان بغداد در امان بودند و همگی در کلیسایی جمع شده و کشته نشدند، شاید به این علت بود که هلاکو خود را مسیحی می دانست. اینکه خود هلاکو آیا هیچ وقت تعمید داشت یا نه معلوم نیست ولی زنش مسیحی جدی بود و یحتمل او هلاکو را به آزار نرساندن به مسیحیان ترغیب می نمود. به علاوه باید در نظر دانست که ارامنه و مسیحیان گرجی از متحدین او بودند.

فصل ششم

مسیحیت و مغول ها

وضعیت مسیحیان در هنگام حمله چنگیز

فتوحات چنگیز از یک طرف آسیا تا طرف دیگر ادامه داشت. خراسان و افغانستان را تسخیر و با خاک یکسان کرد و با خوارزمشاهیان پنجه نرم کرد. پسر چنگیز اگتای به بین النهرین حمله برد و آخرین پادشاه خوارزمشاهیان را در سال ۱۳۲۱ به قتل رسانید. تمام نواحی بین النهرین - ارمنستان - آذربایجان - اران و گرجستان را تصرف کرده اهالی آنجاها را مورد قتل و غارت قرار داد. البته در این نواحی عده زیادی مسیحی بودند که یقیناً آنها بسیار عذاب کشیدند؛ در تاریخ مکتوب است که چگونه صلیب ها را زیر پا می شکستند و کلیساها را ویران می کردند.

ارامنه و گرجی ها متحدین مغول بر ضد ترکان سلجوقی

هنگامی که مغول ها با سلجوقیان پنجه نرم می کردند ارامنه و گرجیان بر ضد سلجوقیان به مغول ها کمک می کردند. یک مورخ ارمنی به نام «گیراگوس» می گوید دکتري سربانی «سیمون» نام با «اگتای» رفاقت کرد و از او خواهش نمود که مسیحیان را آزادی بخشد و در نتیجه در تبریز و نخجوان کلیساها بنا شد و ناقوس ها به صدا درآمد.

سعی در ایجاد اتحاد بین مغول ها و اروپائیان

در این اوان سعی می شد که بین مغول ها و اروپاییان اتحادی ایجاد گردد. منظور از این اتحاد البته اتحاد برضد ترکان سلجوقی بوده است. اولین سفارت: نخستین سفارت اروپایی در دربار مغول های ایران در سال ۱۲۴۷ تشکیل شد که از طرف پاپ رهبانانی به ارودی مغول فرستاده شدند.

نشان دادن خود را هم نداشتند»^{۳۶}.

مورخ دیگر مسیحی راجع به مرگ هلاکو می گوید

و نیز یک مورخ دیگر یعقوبی راجع به مرگ هلاکو و زنش می گوید: «از مرگ آن دو مجاهد غیور مسیحی سرتاسر جهان را غم فرا گرفت»^{۳۷}.

به هر جهت چه هلاکو تعمید گرفته باشد یا نه، بسیار باعث تعجب و مایه تأسف است که مورخین مسیحی از مردی وحشی چون او این طور به خوبی صحبت کنند.

محرک مغول ها در تماس با مسیحیان اروپا

چنین بر می آید که گاه گاهی مغول ها اروپاییان و پاپ ها را فریب داده وانمود می کردند که مسیحی هستند و یا درخواست مسیحی شدن می کردند زیرا می خواستند آنها را بر ضد ترکان با خود متحد سازند. از طرف دیگر اروپاییان نیز به همین دلیل با پیشنهاداتی این چنین موافقت می کردند.

نامه پاپ الکساندر چهارم به هلاکو در مورد تعمید

قسمتی از متن نامه ای که پاپ الکساندر چهارم در سال ۱۲۶۱ به هلاکو نوشته به این مضمون است:

«ملاحظه بفرمایید چگونه هنگامی که سربازان مسیحی آشکارا و با قوت به شما کمک نمایند، بر نیروی شما بر ضد مسلمین افزوده می شود. از این راه شما هم به قدرت دنیایی خود خواهید افزود و هم آخرت شما در امان خواهد بود»^{۳۸}.

۳۶- نقل قول از کتاب براون ص ۱۵۱.

۳۷ و ۳۸- نقل قول از کتاب براون ص ۱۵۱.

سوء استفاده مسیحیان از موقعیت، و رفتار ناشایست آنان در دمشق

برای اولین بار در مشرق فرمانروا خود را مسیحی می دانست. یکی از ادارات دولتی خلفا در بغداد قصر کاتولیکوس نسطوری شد و مسیحیان آزادی کامل داشتند و روزگار به کام آنان شد. اکنون موقع امتحان فرا رسیده بود ولی بدبختانه مسیحیان نه فقط در مغول ها حقیقتاً نفوذ روحانی نکردند بلکه خود نیز نیروی حیات روحانی را از دست داده بودند. وقتی هلاکو دمشق را فتح کرد مسیحیان همان کارهایی که مسلمانان به سر آنان آورده بودند بلکه بدتر به سر آنان آوردند؛ از جمله به طور واضح شراب نوشیده و آن را در کوچه و بازار به لباس مسلمین می پاشیدند، مخصوصاً در ماه رمضان در کوچه و خیابان صلیب را بشکارا حمل می کردند و مردم را مجبور به احترام به آن می نمودند، مسلمانیان از این امور نزد فرماندار و دست نشانده هلاکو شکایت بردند و او چند نفر از ایشان را کمک کرد.

در تکریت هنگام هجوم مغول، مسیحیان عده زیادی از مسلمانان را کشتند و چون خبر به هلاکو رسید دستور داد آنها نیز کشته شوند. همچنین صلیبیون صیدون به مسلمانیان آزار رسانده عده ای را کشتند و در عوض کشته شدند. به غیر از این چند واقعه روی هم رفته مسیحیان در زمان هلاکو بسیار آسوده و راحت بودند.

مورخ ارمنی، «هایتون» راجع به همسر هلاکو خان می گوید:

حتی کار سوء استفاده از موقعیت به جایی رسیده بود که یک نفر مورخ ارمنی هایتون نام که مسیحی بود از همسر هلاکو تعریف کرده اعمال قتل و غارت او را نسبت به مسلمانان تمجید می نماید.

«این خانم مسیحی جدی فوراً اجازه خواست که معابد مسلمانان را خراب نماید و هر گونه مراسمی را به نام حضرت محمد ممنوع سازد. باعث خرابی معابد مسلمانان شد و چنان ایشان را تحت اسارت آورد که دیگر ایشان جرأت

شکست کلیسا

ولی بدبختانه کلیسا نتوانست به این دعوت به این بزرگی جواب گوید. اگر چند نفر مبشر حقیقی فرستاده بود ممکن بود تمام صفحه تاریخ مشرق زمین را تغییر دهند، یعنی مسیحیت حقیقی را به مغول ها تعلیم دهند و یک تمدن مسیحی بوجود بیاورند.

مقاومت مصر در برابر مغولها

وقتی مغول ها دمشق را گرفتند معلوم بود که به مصر نیز حمله خواهند کرد. سلطان مملوک، پادشاه مصر، هم مردم را بر ضد مغول ها برانگیخته در «عین جالوت» آنها را شکست قطعی داد و این شکست دو نتیجه مهم دربر داشت:

- ۱- از میان کشورهای اسلامی، مصر از شر مغول جان سالم به در برده بود و از این جهت آن کشور مرکز تمدن اسلامی گردید.
- ۲- از این پس مغول ها دیدند که زور با مسلمانیان است مخصوصاً هنگامی که مسلمانیان دوباره دمشق را گرفته قدرت خود را به مسیحیان نشان داده عده زیادی از آنان را کشتند، مغول ها که نظر به زور و قدرت ظاهری داشتند کم کم به اسلام متمایل شده از مسیحیت دلسرد گشتند.

آباغا، جانشین هلاکو، رفتار شوم کاتولیکوس و نتایج آن

در سال ۱۲۶۵ آباغا جانشین هلاکو شد. او خود را مسیحی نمی شمرد اما طرفدار مسیحیان بود. همان مقرر قدیمی را به کاتولیکوس نسطوری موسوم به «دیننه» داد ولی رفتاری از دیننه سر زد که از یک سو نشانه سوء استفاده از محبوبیت مسیحیان است و از سوی دیگر نتایج شومی به بار آورد. بدین معنی که شخصی مسیحی از اهل تکریت مسیحیت را ترک و به اسلام پیوسته بود. دیننه دستور داد او را در دجله غرق کنند. این کار اهالی بغداد را به قدری عصبانی کرد که خواستند او را بکشند و مقرش را بسوزانند ولی علاء الدین رئیس شورای مغول از این کار ممانعت کرد و او را نجات داد. اما چند سال بعد که

معیار سنجش حقیقت برای مغول ها، قدرت بود

ولی نمی شود اظهار علاقه مغول ها به مسیحیت را تماماً از روی خدعه و فریب دانست. بدون شک صمیمیتی هم در آنها بوده است. مغول های بت پرست بر ضد ترک های مسلمان می جنگیدند و اروپاییان مسیحی با آنها متفق بودند. بنابراین تمایل به مسیحیت از جانب آنها امری طبیعی بود. اما درواقع میزان سنجش آنان برای حقیقت، قدرت و نیروی دنیوی بود.

سرگذشت «نایان» به نقل از مارکوپولو

برای مثال مارکوپولو حکایتی دارد راجع به نایان، غلامباشی گوبلای خان که به او خیانت کرد ولی گوبلای خان او را به سزای اعمالش رسانید. نایان مسیحی بود و صلیب بر پرچم داشت. پس از تنبیه نایان مردم مسیحیان را مسخره کردند که خدای شما نایان را نجات نداد. اما گوبلای خان مردم را گفت که نایان خودش مقصر بود و خدا نمی بایستی او را کمک کند. مسیحیان از این دفاع گوبلای خان شاد خاطر شدند.

علت مسیحی نشدن گوبلای خان

گوبلای خان با همه مذاهب موافق بود و به خصوص با مسیحیان میانه خوبی داشت. اما مسیحی نشد و وقتی از او سؤال شد جواب داد که بت ها و جادوگران می توانستند کارهای خارق العاده انجام دهند و مسیحیان نمی توانستند. بروید به پاپ بگویید که صد نفر که در شریعت مسیحی استاد باشند پیش من بفرستد تا من و قوم من را به راه راست هدایت کنند و به این جادوگران و بت پرستان ثابت کنند که آنها از شریر می باشند. اگر این کار را کردند من و تمام افسران من و طبیعتاً تمام پیروان من مسیحی خواهیم شد به طوری که در این نواحی بیش از اروپا مسیحی یافت شود.

نامه ارغون به پاپ

قسمتی از نامه ارغون به پاپ و به شاهزادگان مسیحی اروپا در دست می باشد که به قرار زیر است:

«چون احمد از طریق پدران ما برگشته و طریق اعراب را انتخاب نموده بود» و پدران ما از آن اطلاعی نداشتند، تمام شاهزادگان مستقیماً بر ضد او قیام کرده او را از سلطنت خلع کردند و از خان بزرگ، پدر ما، خواستند که او را داوری نماید و مرا به تخت سلطنت بنشانند»^{۳۹}.

رفتار ارغون با مسیحیان

ارغون با مسیحیان بسیار با ملاحظت رفتار نمود. چادر کاتولیکوس در کنار چادر او برپا می شد و نماز عشای ربانی مرتباً روزانه برگزار می شد.

ارغون سفیرانی به اروپا فرستاد

ارغون در سال ۱۲۸۷ سفیرانی به اروپا فرستاد. سال پیش از آن نیز سفیری نزد پاپ فرستاده بود. دو سفیر دیگر هم بعداً فرستاد که در مورد یکی از آنها می گوید که اگر خدا به او کمک نماید تا اورشلیم را فتح کند، او مسیحی خواهد شد. غای خاتو: در سال ۱۲۹۱ کی خاتو یا غای خاتو به تخت نشست. وی نسبت به عموم مذاهب نظر لطف داشت. مسیحیان نیز بسیار خوشحال بودند و کلیسا روز به روز پیشرفت می کرد.

دو اتفاق سرنوشت مسیحیان را تعیین کرد

ولی در حالی که مسیحیان تحت سلطنت کی خاتو خوش و کامروا بودند، دو اتفاق افتاد که کار آنها را یکسره کرد و سرنوشتشان معلوم گردید:

۳۹- نقل از کتاب براون ص ۱۵۷.

اسماعیلیان قصد قتل علاء الدین را کردند و موفق نشدند تقصیر را به گردن مسیحیان انداخته توطئه را زیر سر دینیه دانستند و از این جهت دستور داده شد که اسقفان و کاتولیکوس دستگیر و محبوس شوند. بعد از این واقعه، کاتولیکوس مرکز خود را به «اشنو» در آذربایجان منتقل ساخت.

در سال ۱۲۸۰ مغول ها بار دیگر از مصریان شکست خوردند و این نیز باعث شد که مغول ها فکر کنند اسلام از مسیحیت بهتر است زیرا که در لشکر آنها تعداد زیادی مسیحی از گرجستان و ارمنستان بودند، به خصوص که علت شکست فرار مرموز سرکرده سپاه بود، و الا مغول ها از لحاظ تعداد بسیار بیشتر بودند و در جنگ شکست نمی خوردند.

احمد: بعد از آباغا «احمد» بر سر کار آمد. احمد با اینکه مسیحی بار آمده بود مسلمان شد و مسیحیان را آزار بسیار داد. در این زمان بسیاری از مغول ها نیز مسلمان شدند.

علت آزار مسیحیان توطئه دو اسقف بر ضد کاتولیکوس بود که به حبس او انجامید ولی چون موضوع توطئه برملا شد، کاتولیکوس به کشتن آن دو اسقف رضایت نداد و فقط ایشان را از مقامشان خلع نمود و تکفیرشان کرد. این آزار و جفای مسیحیان عمومیت نداشت چنانکه رئیس قسمت شرقی کلیسای یعقوبی به حضور احمد مشرف شد و مورد لطف او قرار گرفت و اجازه ساختن کلیسا به او داده شد که کلیساهایی در آذربایجان - سوریه و بین النهرین ساخت.

ارغون: مغول ها احمد را از تخت به زیر انداخته ارغون را به جای او نشانیدند. آیا علت طغیان مغول ها این بود که احمد مسلمان شده بود؟ درست معلوم نیست. ولی احتمال دارد که وی قدری قبل از اینکه عقیده عمومی مغول ها با اسلام همراه شده باشد این کار را کرده است. بر طبق گفته مورخین گوبلای خان از خبر مسلمان شدن احمد به خشم آمده او را توبیخ نمود.

رقابت «بایدو» و «غازان»

بعد از «کی خاتو»، «بایدو» و «غازان» دو رقیب بودند. بایدو در دل مسیحی بود هر چند به ظاهر خود را مسلمان نشان می داد. غازان در خفا بر علیه او توطئه می چید و با او می جنگید. پیروان مسلمان بایدو او را رها کرده دنبال غازان رفتند. بایدو که طرفدار مسیحیان بود در اردوی خود کلیسا هم داشت ولی می ترسید آشکار کند. خود را نزد مسلمانان مسلمان، و نزد مسیحیان مسیحی نشان می داد و صلیب به گردن می آویخت، ولی مسلمانان می دانستند که او طرفدار مسیحیان است. در ۵ اکتبر ۱۲۹۵ بایدو به قتل رسید و غازان خان صاحب تاج و تخت شد.

اقرار آشکار غازان خان به اسلام

سرتیپ نوروز که غازان خان را به تخت نشانده بود او را وادار کرد که خود را رسماً مسلمان اعلام کند و به او قول داد که این امر باعث محبوبیت او خواهد شد. بنابراین، غازان خان در ۱۶ ژوئن همان سال به سلطنت رسیدن خود، خویشان را رسماً مسلمان اعلام کرد و تمام افسران و رؤسای لشگری و کشوری از او تبعیت کردند. نکته مهم این است که در اینجا مردم خان را مجبور به قبول اسلام می کنند و نه خان مردم را.

شروع آزار و شکنجه سخت در مورد مسیحیان

در زمان سلطنت غازان خان جفای سخت نه فقط بر مسیحیان و بلکه بر یهودیان نیز آغاز شد. در اینکه فرمان جفا را سرتیپ نوروز داد یا خود غازان خان اختلاف است، ولی به هر جهت فرمان این بود که کلیساها تخریب گردند، نماز عشای ربانی برگزار نشود، سرائیدن سرود و به صدا در آوردن ناقوس متوقف گردد، سران مسیحیت و یهود همگی کشته شوند، مسیحیان بدون بستن زنار خارج نشوند و... مثلاً اهالی تبریز تمامی کلیساها را با خاک یکسان کردند.

۱- سقوط عکا، مرکز صلیبیون

یکی از این اتفاقات سقوط «عکا»، آخرین مرکز صلیبیون بود به دست مسلمانان در سال ۱۲۹۱. این اتفاق بار دیگر به مغولها ثابت کرد که اسلام از لحاظ نیروی دنیوی از مسیحیت قوی تر می باشد.

۲- تسخیر قلعه الروم به دست مصریان

واقعه دیگر حمله سلطان مصر به قلعه الروم یعنی مرکز خلیفه نشین ارمنی بود که عده زیادی از ارامنه و مغولها که پادگان آنجا را تشکیل می دادند به ضرب شمشیر کشته شدند.

خواب و خیال مسیحیان مشرق نقش بر آب شد

بنابراین برای آخرین بار هر گونه امید مسیحیان مشرق مبنی بر اینکه بیگانگان آنها را از دست مسلمانان خواهند رها نید، نقش بر آب گردید.

رؤیای شلمون، اسقف بصره

بهترین سند وجود این آرزو و خواب و خیال نوشته های شلمون، اسقف بصره است که به سال ۱۲۲۲ به مقام اسقفی رسیده بود و هفتاد سال پیش از دو واقعه فوق الذکر این آرزو و خواب و خیال را به صورت یک رؤیا در نامه ای بیان می کند، که چگونه در موقع مصیبت و سختی های زیاد پادشاه یونان حمله خواهد کرد و اعراب را به صحرای یثرب بازخواهد گردانید و صلح و صفا بار دیگر حکمفرما خواهد شد و...

ولی چنان که دیدیم شکست نهایی جنگ های صلیبی و سقوط عکا به تمام این بیم و امیدها خاتمه داد. بنابراین سال سقوط عکا را می توان سال سرنوشت دینی و معنوی مغول دانست. از این به بعد مغول ها با مسیحیت مخالف و با اسلام موافق گردیدند.

مسیحیت تمایل دارد حرکت کرد، ولی وقتی که رسید متوجه شد که «بایدو» با نوروز در جنگ است. از این جهت شاه به دستور «بایدو» به مراغه رفت و در انتظار پایان جنگ ماند ولی وقتی «بایدو» شکست خورد و کشته شد شاه با هدایایی به نزد غازان رفت و غازان فرمان خود را راجع به تخریب کلیساها لغو نمود و هایتون شاه شاد و خرسند بازگشت.

بنابراین هر چند غازان خان در ابتدا کلیساهای زیادی را تخریب نمود ولی بعد از یک سال حاضر بود آنها را مرمت کند. اما دیگر کار از کار گذشته و اداره امور از دست دولت خارج شده بود. مثلاً یک سال بعد در مراغه بدون اجازه غازان فرمانی صادر شد که هر کس مسیحیت را انکار نکند کشته شود و پیش از اینکه از این امر جلوگیری شود خرابی های زیادی وارد آمده بود.

فرمان غازان در دمشق، آزادی مذهب

در سالی که غازان خان لشکر مصر را در دمشق شکست داد این فرمان را که آزادی مذهب در آن هویدا است صادر کرد:

«با این که ما غدغن فرموده بودیم، بدبختانه در میان سربازان ما عده ای بودند که به قتل و غارت و اسارت مردم پرداخته اند. برای عبرت دیگران و نیز برای اثبات اینکه ما جداً می خواهیم فرمان های ما اجرا شود آنان را اعدام نموده ایم.

ما نیز فرمان داده ایم که پیروان سایر مذاهب را آزار نرسانند، چه یهود و چه مسیحی و چه صبایی. چرا که آنها مالیات می پردازند تا اینکه اجناس آنها مثل اجناس ما حفاظت شده و خون آنها مانند خون ما به شمار آید. فرمانروایان همان طور که ضامن حفاظت مسلمانان می باشند ضامن حفاظت هر کس دیگر که به آنها مالیات می پردازد نیز می باشند. چنانکه پیغمبر می فرماید: امام مردم چون شبان ایشان است و شبان باید برای گوسفندان خود حساب پس بدهد» ۴۰.

۴۰- نقل از کتاب براون ص ۱۶۸.

مأمورین تخریب کلیساها حاضر بودند رشوه بگیرند و کلیساها را خراب نکنند و مثلاً در اردبیل بیست روز صبر کردند تا مگر رشوه بگیرند ولی اسقف اعظم آنجا چنان به خود مشغول بود که امور کلیسایی را از یاد برده بود. بنابراین به مردم دستور داده شد کلیساها را خراب کنند.

در جاهای دیگر مسیحیان با پرداخت رشوه های کلان کلیساهای خود از تخریب شدن نجات دادند ولی در عوض بسیار فقیر شدند.

جفا خصوصاً در بغداد شدید بود و مسیحیان در آنجا متحمل عذابی فوق العاده شدند. این جفا در بغداد در سال ۱۲۹۶ یعنی پنج ماه بعد از به تخت نشستن غازان خان اتفاق افتاد.

شرح عمومی جفا به قلم یک مورخ ارمنی

استیفان مورخ ارمنی شرح عمومی جفا را بدین گونه بیان می نماید: کلیساهای بسیاری خراب شد و کشیش ها کشته شدند. این اتفاقات منحصر در شهرهایی چون بغداد - موصل - مراغه - و ارمنستان روی داد. کاتولیکوس نسطوری مراغه نیز مورد شکنجه واقع گردید. عذاب مسیحیان در مراغه مخصوصاً شدید بود. کاتولیکوس در آنجا زندانی و مورد شکنجه واقع شد و برای جلوگیری از تخریب کلیساها پول های زیادی از جانب مسیحیان پرداخته شد، از جمله هایتون پادشاه ارمنی پول زیادی پرداخت، و نزد غازان خان از کاتولیکوس شفاعت کرد و غازان فرمان آزادی کاتولیکوس را صادر کرد و اغلب خرابی ها آباد گردید و بعد از آن کاتولیکوس نزد غازان خان عزیز و محترم نیز گردید.

غازان خان تغییر رأی می دهد ولی دیگر دیر شده

مورخ ارمنی هایتون نام که هم اسم و از خویشان هایتون، پادشاه ارامنه بود نقشی را که شاه در نجات مسیحیان بازی کرد شرح می دهد، که شاه ارمنی برای دیدار «بایدو» که رقیب غازان خان و با او در جنگ بود و شهرت داشت که به

ضد مسیحیان در نتیجه ضعف الجایتو بیشتر برانگیخته شد و مردم آنها را بسیار آزار رساندند. حتی یکی از سران کلیسا به دیدار خربنده خان رفته با او ملاقات کرد ولی در این ملاقات خربنده خان هیچ حرفی نزد و از این جهت رهبر روحانی با دلی شکسته از حضورش بازگشت.

آخرین جفا در این دوره

جفای شدید دیگر در سال ۱۳۱۷ در دیار بکر اتفاق افتاد - بسیاری از مسیحیان کشته شدند و اسقف یعقوبی نیز به قتل رسید و کلیسا را آتش زدند. این اتفاقات در آغاز پادشاهی ابوسعید اتفاق افتاد و از این دوره دیگر اسناد تاریخی راجع به مسیحیان نسطوری و یعقوبی در دست نداریم.

علائم و آثار زوال

اسقف اعظم سلطانیه مسئول حبشه و هندوستان

در سال ۱۳۱۸ پاپ یوحنا بیست و دوم، اسقف اعظمی برای سلطانیه فرستاد که وی نه فقط مسئول کاتولیکوس های ایران بود بلکه مسیحیان حبشه و هندوستان نیز تحت نفوذ او بودند و این امر ثابت می کند که در این زمان از عده مسیحیان بسیار کاسته شده بود.

حمله مصریان و ترک ها به ارمنستان

به سال ۱۳۲۰ مصری ان و ترک ها به ارمنستان حمله بردند و آنجا را مورد قتل و غارت قرار دادند. پاپ نامه ای به ابوسعید نوشته او را از رفاقت های قبلی مخبر ساخت ولی چندان اثری نداشت.

سفیر جیمز دوم

وقتی غازان خان سوریه را تسخیر کرد جیمز دوم پادشاه «آراگون» سفیری نزد او فرستاده پیشنهاد اتحاد با او کرد و غازان خان اظهار تمایل به قبول مسیحیت نمود. در بقیه دوران سلطنت غازان صلح و صفا حکمفرما بود چنان که در مراغه بدون سر و صدا دیر بزرگی نیز ساخته شد.

الجایتو «خربنده خان». در سال ۱۳۰۴ الجایتو به تخت نشست. وی تربیت مسیحی داشت ولی به تسنن گرایید و نام خود را خدا بنده گذاشت ولی پس از چندی مذهب تشیع را قبول کرد. از این جهت سنی ها اسم او را به «خربنده خان» تغییر دادند. الجایتو با مسیحیان به ملاطفت رفتار می کرد. وی در سال ۱۳۰۵ سفیرانی به انگلیس و به فرانسه فرستاد.

الجایتو ضعیف النفس و آزار مسیحیان

الجایتو اصولاً ضعیف النفس بود و در سال ۱۳۰۷ تحت تأثیر مسلمانان واقع شده فرمان آزار ارامنه را صادر کرد. یحتمل که این جفا منحصر به ارامنه و به ارمنستان بود و بس. بنا بر سند تاریخی که از این جفا در دست است الجایتو فرمانی صادر کرد که: عموم مسیحیان باید اسلام بیاورند و یا جزیه بدهند، باید سیلی بخورند و ریش آنها کنده شود، علامت سیاهی روی بازوی راست خود داشته باشند، عشای ربانی و رفتن به کلیسا غدغن گردید و تعمید اطفال نیز ممنوع شد.

تصمیم این بود که مسیحیت را بایک ضربت از بین ببرند ولی مسیحیان باوفا ماندند - مالیات ها را پرداختند و شکنجه ها را تحمل نمودند. خربنده خان چون پایداری آنها را دید فرمان داد همه خصی شوند و یک چشمشان کور شود مگر اینکه مسلمان شوند - بسیاری در اثر این جفاها از بین رفتند.

چنان که ذکر شد خدا بنده اصولاً ضعیف النفس بود. وی می توانست از این جفاها جلوگیری کند ولی نکرد. احساسات وحشیانه اعراب، کردها و مغول ها بر

بودائیت را پذیرفتند و مسیحیانی که باقی مانده بودند در سال ۱۳۶۸ به وسیله چینی‌های بومی به کلی از میان رفتند و مسیحیت در آن کشور رسماً ریشه کن شد اما نفوذ خود را باقی گذاشت.

از بعد از سال ۱۳۶۸ نه در اسناد چینی و نه در اسناد اروپایی دیگر اسمی از مسیحیت در چین نیست.

حتی مبشرین «یسوعی، Jesuits» که در قرن شانزدهم وارد چین شدند چنین تصور می‌کردند که پیش از آنها حتی اسم مسیحیت هم به چین نرسیده بود.

نسطوریان مالابار

مسیحیان «مالابار» تنها مسیحیان کلیسای نسطوری بودند که از اسلام آوردن مغول‌های ایران مستقیماً آزاری ندیده بودند. ایشان حتی در سال ۱۴۹۰ از کاتولیکوس نسطوری درخواست کردند که اسقفی جهت ایشان فرستاده شود. زیرا مدت مدیدی بود (شاید به علت جفای مسلمانان جنوب هندوستان) که آنها بدون اسقف مانده بودند.

در قرن شانزدهم وقتی مبشرین پرتغالی به آن نواحی وارد شدند در آنجا ۳۰۰۰ خانواده مسیحی دیدند.

اشکالاتی که بعدها این عده از مسیحیان با آن روبرو شدند اغلب به واسطه عوض کردن تبعیت روحانی خود به «روم» و سپس به پاتریارک یعقوبی بوده است.

مسیحیان مصر

در همان اوقاتی که مسیحیان در آسیای غربی تحت آزار و شکنجه شهید می‌شدند مسیحیان مصری هم تحت شکنجه بودند فقط اختلاف در اینجا بود که فرمانروایان مصری از مغول‌ها نبودند.

علت منفور بودن مسیحیان در مصر دو چیز بود:

۱- نفرتی که در اثر جنگ‌های صلیبی ایجاد شده بود.

تجزیه ایلخانان، فقدان نیروی مرکزی، آزار از گوشه و کنار

نبودن اسناد راجع به آزار دیدن نسطوریان و یعقوبیان دلیل عدم آن نیست. پس از ابوسعید سلطنت ایلخانان تجزیه شد و قدرت مرکزی از بین رفت و از این جهت مسلمانان در هر جا توانستند به اذیت و آزار مسیحیان باقی مانده پرداختند و قدرتی نبود که جلو آنها را بگیرد.

خالی ماندن «اسقف نشین‌ها» از اسقفان

مراکز کاتولیکوس نشینی نسطوریان از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ و همچنین مراکز خلافت یعقوبیون از سال ۱۳۷۹ تا ۱۴۰۴ خالی ماند، یعنی مدت ۲۵ سال، و احتمال قوی دارد که این امر فقط منحصر به این سال‌ها نبوده است. به قدری کلیسا رو به ضعف گذارده و از تعداد مسیحیان کاسته شده بود که در موقع حمله تیمور لنگ که در سال ۱۳۹۴ اتفاق افتاد، عده بسیار کمی نسطوری و یعقوبی باقی مانده بودند.

وضعیت در هنگام حمله تیمور

بر اثر این حمله شهرهای بغداد-تکريت-آمید-ماردین-اربیل-موصل همگی خراب گردیدند و نه فقط مسیحیان بلکه عموم از این حمله خسارات غیرقابل جبرانی دیده و اغلب مردمان آنجا کشته شدند. در آمید اهالی عموماً در آتش سوختند و در «طور عابدین» مسیحیان مورد تعقیب قرار گرفتند و آنهایی هم که خود را پنهان کرده بودند از دود آتش خفه شدند.

در چین: مسیحیت که در قرن سیزدهم با هجوم مغول بار دیگر وارد چین شده بود باز هم از بین رفت. چنان که دیدیم مسیحیت به عنوان «مذهب خارجی» مشهور شده و از این جهت بد نام بود. هم چنان که مغول‌های غربی بین اسلام و مسیحیت مردد بوده بالاخره اسلام آوردند-مغول‌های شرقی هم

کردند و در همان روز (۹ ربیع الثانی ۷۲۱ هجری، ۱۳۲۱ میلادی) در سرتاسر مصر این اتفاق روی داد.

موضوعی که در این جفاها باعث تعجب است این است که فقیری از میان جماعت ناگهان صدا زده است «نابود باد کلیساهای» و خود ناپدید شده از این جهت مردم فکر می کردند تخریب ناگهانی از طرف خداست.

سلطان که از این امور بسیار عصبانی بود فرمان قتل عام مسلمانان را داد ولی البته این کار عملی نشد.

در حدود یک ماه بعد چندین آتش سوزی اتفاق افتاد و مردم تعدادی از مسیحیان را که دستشان سرخ بود به اتهام داشتن در ایجاد حریق دستگیر کردند. بعضی در زیر شکنجه اقرار کردند که ایشان تعمداً حریق برپا می کردند تا تلافی خراب نمودن کلیساهای را بنمایند.

مردم به سلطان شکایت بردند که منشیان مسیحی خود را بیرون کند و او باز عصبانی شده فرمان قتل عام مسلمانان را صادر کرد ولی بیش از ۲۰۰ نفر دستگیر نشدند.

در این زمان آتش سوزی دیگری اتفاق افتاد و وقتی سلطان بیرون می رفت قریب ۲۰ هزار نفر جلو او را گرفته وی را مجبور کردند که فرمان قتل عام مسیحیان را صادر کند و او مجبور به اطاعت شده دستور داد هر کس هر جا مسیحی ای ببیند می تواند او را کشته اموالش را به غنیمت ببرد.

از این جهت مسیحیت روز به روز رو به ضعف نهاد - مسیحیان می ترسیدند در کوچه و بازار ظاهر شوند و بسیاری از آنها مسلمان شدند. در یک شهر کوچک ۴۵۰ نفر مسیحی در یک روز اسلام آوردند و این برای سرتاسر مصر نمونه بود.

در اثر این جفاها تعداد قبطیان مصر به تعداد امروزی رسیده و چنان که گفتیم علت این جفاها نفرتی بود که در اثر جنگ های صلیبی ایجاد گشته بود و به طور خلاصه می توان گفت که عامل مؤثر آن یکی این بود که زور در دست دشمنان

۲- کوشش های اروپاییان مسیحی در ایجاد اتحاد با مغول ها که دشمن مصریان بودند.

قبلاً دیدیم که چگونه وقتی که مصریان لشکر کشیده دمشق را که مغول ها از آنها گرفته بودند دوباره تسخیر کردند، مسیحیان دمشق تحت آزار و شکنجه قرار گرفتند زیرا که مسیحیان با مغول ها تبانی کرده بودند.

می توان فرمان بستن کلیساهای را در سال ۱۳۰۱ اولین اقدام دولت مصر دانست که رسماً بر علیه مسیحیان عملی گردید ولی هنوز هم دولت مردد بود زیرا چهار سال بعد بار دیگر اجازه باز کردن کلیساهای را صادر نمود.

چنان که دیدیم فرمانروایان مغول به تدریج در اثر فشار عقیده عمومی مسیحیان را آزار می رساندند و این عمل در مصر مؤثر افتاد.

نوشته ای موجود است که شاید نماینده افکار آن زمان باشد، نوشته ای از یک نفر یهودی مسلمان شده به نام سعید بن حسن از اهالی اسکندریه. نام برده فتوحات غازان را نتیجه آزار او به مسیحیان و یهودیان می داند و تشویق می کند که تمام کلیساهای و کنیسه ها باید خراب شوند. او همچنین شرح می دهد که چگونه مصریان هنگامی که کلیساهای را بسته بودند توانستند در برابر مغول ها مقاومت کنند.

شدت تدریجی جفا در مصر

نوشته های سعید بن حسن می رساند که چگونه افکار عمومی و طرز رفتار مغول نسبت به اقلیت ها بر مصریان نیز تأثیر کرد و به تدریج در مصر هم رو به افزایش گذارد. و اینکه در سال ۱۳۲۱ سلطان الناصر محمد مملوک، که مشغول ساختن سدی بر روی رود نیل بود برای بدست آوردن خاک، دور کلیسایی را این قدر کردند تا اینکه کلیسا مانند جزیره ای در میان باقی ماند. مقصود از این کار این بود که کلیسا خود به خود خراب شود ولی یک روز جمعه که مسلمانان مشغول عبادت و نماز جمعه بودند گروهی به کلیسا ریخته آن را یک باره خراب

مسیحیان بود و دیگری عقیده مردم و سلاطین به اینکه موفقیت در این دنیا در نتیجه همراهی و کمک خدا حاصل می‌شود.

فصل هفتم

مسیحیت، شکست یا پیروزی؟

در فصول پیش دیدیم که چگونه مسیحیت که خود از مشرق ظهور کرده بود تدریجاً در این صفحات رو به ضعف و انحطاط گذارد و کلیسای مسیح که روزی دارای عظمت و نفوذ فراوان بود روز به روز ضعیف تر شده کیفیت روحانی و معنویت عمیق خود را از دست داد.

رقابت علت انحطاط نبود

در هر فصل به جای خود علل انحطاط را بیان کرده ایم، و در فصل آخر به طور خلاصه و به منظور نتیجه گیری چند نکته دیگر را نیز یادآور می‌شویم. شاید تصور شود که مذاهب تازه‌ای در مشرق زمین که همیشه مهد ادیان مختلف بوده و هست سربرآورده، با مذهب قدیمی بنای رقابت گذارده، و با آن پنجه نرم کردند و سرانجام آن را زبون و ناتوان ساختند. اما با کمی دقت معلوم می‌گردد که این فکر تصویری بیش نیست. معنویت حقیقی و روحانیت هر کجا که باشد رقابت نمی‌شناسد. شناسایی خدا در مسیح حقیقت حقیقت هاست که هر حقیقت دیگر نه فقط با آن رقابت نخواهد کرد بلکه تا آنجا که حقیقتی در آن هست به پیشرفت آن کمک نیز خواهد نمود.

از جمله مذاهبی که بعد از مسیحیت در مشرق زمین ظهور کرد مذهب اسلام بود ولی چنانکه دیدیم معنویت و روحانیتی که در مذاهب هست هیچ گاه با هم رقابت نخواهند کرد. اگر رقابت و مبارزه بین پیروان مذاهب باشد علت را باید جای دیگری جستجو کرد و بدبختانه اغلب این دشمنی‌ها و رقابت‌ها از سرچشمه‌های مبارزات سیاسی و اقتصادی آب می‌خورند که اشخاصی پیدا شده، به اسم مذهب احساسات مردمی را بر علیه مردم دیگر برانگیخته‌اند و به قول فردوسی:

زبان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش

در مورد اصفهان می گوید که از شهرهای بسیار معتبر است ولی قسمت مهمی از آن به علت نزاع های سنی ها و شیعیان خراب گشته و چنان که از نوشته های مورخ مزبور برمی آید این خرابی و انهدام در زمان وی هنوز ادامه داشته است. درباره کوفه و کربلا ابن بطوطه می گوید کوفه که محل سکونت اصحاب پیغمبر و مرکز خلافت علی ابن ابیطالب و کانون علم و دانش بود به علت رقابت های طوایف عرب ویران گردیده و کربلا نیز که اهالی آن همه شیعه هستند در اثر اختلافات شدید و تعصبات بی جا از پیشرفت باز مانده است.

ابن بطوطه به همین قسم از شهرهای دیگر اسم می برد و از خرابی آنها سخن می راند و بجز خرابی بخارا و بلخ و هرات و نیشابور و مرو که آن را در اثر وحشی گری های مغول می داند، خرابی مادی و معنوی سایر شهرستان ها را تقصیر اهالی آن شهرها و به علت اختلافات و دورستگی هایی که با هم داشتند می داند. البته وحشی گری های مغول ها در دامن زدن به این اختلافات و هم در انهدام شهرها بی تأثیر نبوده است.

رکود فرهنگ اسلامی در قرن پانزدهم

یاقوت حموی مورخ معروف نیز می گوید که مغول ها کتابخانه عظیم مرو را آتش زده آن شهر را به طوری خراب کردند که نه میلیون جسد دفن نشده در میان خرابه ها باقی ماند. به سال ۱۳۴۸ میلادی نیز طاعون بزرگی رخ داد که تلفات زیادی وارد آورد و آن واقعه در تاریخ به «مرگ سیاه» معروف است. ولی باید دانست که شهرهای فوق الذکر قبل از این اتفاقات رو به انهدام معنوی و مادی گذارده بودند. فرهنگ اسلامی نیز مانند مسیحیت در مشرق زمین در یک روز رو به انحطاط نهاد، به طوری که حتی در سال ۱۴۳۷ میلادی هنوز تقویم معمولی سمرقند منتشر می گردید، بلکه انحطاط متدرجاً واقع شد تا اینکه در قرن پانزدهم میلادی یعنی در همان اوقاتی که دنیای مغرب زمین از خواب خرگوشی بیدار شده نبوغ اروپاییان شروع به کار کرد، فرهنگ اسلامی از پیشرفت باز ایستاده متوقف گردید.

اگر مذهبی که دارای معنویت و روحانیت هست رو به انحطاط گذارد علت را باید در زندگی روحانی پیروان آن مذهب جستجو کرد. بنابراین انصاف نیست که گناه انحطاط کلیسا را به گردن رقابت های ادیان دیگر گذارد و مثلاً گفت اسلام در مشرق زمین علت العلل انحطاط مسیحیت بوده است. اتفاقاً چنان که از تاریخ برمی آید در همان زمانی که انحطاط مسیحیت بیش از هر وقت دیگر بارز و آشکار گردید اسلام نیز به اوج عظمت و پیشرفت خود رسیده از ترقی باز ایستاده بود و حتی بعضی از شهرهای اسلامی نیز رو به ویرانی و انهدام گذارده بود.

گزارش ابن بطوطه از شهرهای اسلامی

ابن بطوطه مورخ معروف اسلامی که در سال ۱۳۲۶ میلادی به سوریه مسافرت کرده، راجع به شهرهای آن دیار می نویسد: از اورشلیم به قلعه عشقلون رفتم که کاملاً خرابه است و از آنجا به صور رفتم که آنجا نیز خرابه است، هر چند نزدیک آن یک دهکده مسکونی وجود دارد که اهالی آن رافضی می باشند. از آنجا به شهر طبریه رفتم که قبلاً شهری مهم و پرجمعیت بود و اکنون فقط علائم و آثاری وجود دارد که می رساند در آن محل روزی شهر بزرگی بر پا بوده است»^{۴۱}.

ممکن است تصور کرد که خرابی سه شهر نام برده در بالا در اثر جنگ های صلیبی بوده اما خرابی شهرها منحصر به نواحی مجاور مدیترانه نبوده است بلکه شهرستان های پرجمعیت و آباد عراق نیز پس از چندی به شهرهایی ویران و خالی از سکنه و یا با جمعیتی اندک و فقیر، تبدیل گردیدند. ابن بطوطه علل همه این خرابی ها را نه از مغول بلکه از اختلافات و دودستگی های اهالی آن شهرها می داند. از جمله وی راجع به بصره می گوید که روزی شهری معتبر و مرکز علم و فرهنگ اسلامی بوده ولی اکنون از آن عظمت ها چیزی باقی نمانده و حتی آن فرهنگی هم که در آن رایج بود رو به زوال است.

۴۱- نقل از کتاب براون ص ۱۷۹.

مادی در نظر خدا همان قدر ارزش دارد که دنیای معنوی. اگر به کتاب مقدس و به انجیل خود رجوع می کردند درمی یافتند که خالق تمامی کاینات خداست و ماده را هم خدا خلق کرده و نه فقط هیچ نظر پستی به آن ندارد، بلکه با تجسم خود جسم و ماده را تقدیس نیز فرموده است. مسیحیان با یک سرسختی عجیبی از این حقیقت منحرف شده و به قدری به روحانیت و معنویت خشک و خالی اهمیت می دادند که زندگی خانوادگی و حیات اجتماعی و وظایف عمومی و خدمت عملی به مخلوق در نظر آنها دیگر اهمیت خود را از دست داده بود. چنان که در فصول پیش دیدیم که این اشتباه کلی چگونه باعث تضعیف کلیسا گردید و چطور خورشید حقیقت، مسیحیت را قرن ها در لابلای ابرهای سیاه و متراکم قرار داد. مسیحیان به عوض پرداختن به زندگی خانوادگی و رشد روحانی و ذهنی و جسمی خود و اجتماع خود و خدمت عملی و صادقانه به مخلوق، چنان که منظور و مقصود خود مسیح می باشد، به عزلت و انزوا و گوشه نشینی پرداختند و مسیحیت را وارونه و یا بهتر بگوییم یک طرفه جلوه دادند.

یکی دیگر از راه هایی که مسیحیان در حقیقت مسیح را انکار کرده و از مسیحیت حقیقی منحرف شده بودند شیفته شدن به قوای دنیوی بود. ملجاء و تکیه گاه حقیقی مسیحی خداست. پیرو عیسی در همه اوقات و در کلیه امور باید مانند استاد خود به خدای پدر متکی و پشت گرم باشد و از روح القدس هدایت شده مطابق اراده او رفتار نماید و نه چشم داشت به مقامی و نه ابایی از کسی داشته باشد. ولی بدبختانه چنان که در گذشته دیدیم مسیحیان به تدریج دارای این عقیده غلط شدند که موفقیت و کامیابی در این دنیا دلیل بر همراهی خداست. آنها عقیده داشتند که هر جا زور و قدرت دنیوی وجود دارد حقیقت الهی نیز آنجاست.

اگر آن سه نفر یهودی یعنی شدراک و میشک و عبدنغو^{۴۲} تحت تأثیر قدرت عجیب نبوکدنصر قرار گرفته و خدا را انکار کرده بودند ما آنها را به طعنه منکرین خدا می دانستیم و حال اینکه مسیحیان مشرق زمین سال های سال این

۴۲- کتاب دانیال نبی باب ۳.

هر چند بیان چگونگی این موضوع از بحث ما در اینجا خارج است ولی به عنوان تذکر باید گفت که مسلمانان در بیداری اروپاییان نیز عامل مؤثری بودند. بدین معنی که ایشان وسیله رسانیدن دانش ها و اندوخته های چندین صد ساله خاور به باختر گردیدند. نویسندگان عرب زبان در بدو اسلام که اغلب آنها از مسیحیان نسطوری بودند اندوخته های فکری یونانیان را به عربی درآورده آنها را در فرهنگ امپراتوری عرب وارد کردند. مسلمانان نیز به نوبه خود پس از قرون متمادی آن دانش ها را در خود هضم کرده به طرز تازه ای بار دیگر تحویل اروپاییان دادند.

فرق بین مسیحیت و «مسیحیان»

شاید یکی از بهترین راه هایی که می توان به وسیله آن پی به علل حقیقی انحطاط مسیحیت در مشرق زمین برد این باشد که شخص محقق قبل از هر چیز در اصل مسیحیت تحقیق نماید. مسیحیت یعنی زیستن به روش مسیحایی و برای اینکه به چگونگی این روش پی ببریم می بایستی در زندگی خود عیسی دقیق شویم. بهترین مأخذ جهت تحقیق در زندگی عیسی اناجیل چهارگانه است که چهار نفر از پیروان آن حضرت پس از او به رشته تحریر در آوردند. وقتی به اناجیل رجوع می کنیم و با شخص عیسی در عالم روح آشنا می شویم، فهم این رساله و درک علل انحطاط کلیسا بر ایمان روشن می گردد.

چنان که بارها ذکر آن گذشت اشخاصی در کلیسا بوده اند که اندک آشنایی با روح عیسی مسیح نداشته به روش او نه فقط عادت نداشتند بلکه کاملاً مخالف آن نیز رفتار می کردند ولی نام مسیح را بر خود گذاشته بودند. بنابراین در حقیقت مسیحیان کاذب باعث عدم پیشرفت مسیحیت حقیقی گشتند.

حقایق فراموش شده توسط مسیحیان مشرق زمین

از جمله حقایقی که مسیحیان به کلی به آن پشت پازده بودند این بود که زندگی در این دنیا دارای اهمیت فراوان است. آنها فراموش کرده بودند که دنیای

تابیدن گرفت. حقیقت مسیحیت شکست ناپذیر است بدین معنی که در مسیحیت خدای خالق کاینات و دوستدار بشر برای نجات آدمیان از قید خودخواهی و ناطاعتی و گناه اقدام به عمل مخصوصی نمود و آن عمل تجلی، و یا به اصطلاح مسیحیت، مکاشفه او بود در وجود مبارک عیسی مسیح. زندگی و مرگ و قیام عیسی از وقایع تاریخی است که هر یک حقایق عجیب و عمیق روحانی در بردارد. ایماندار حقیقی به این حقایق یک باره دگرگون می شود، استحاله ای در وجود او ایجاد می گردد، نظریه او نسبت به حیات و ممات تغییر خواهد کرد و ملاک ها و میزان های او در زندگی با اشخاص دیگر و با محک ها و معیارهای قبلی خودش فرق کلی خواهد داشت. اما اگر اشخاصی پیدا شدند که با موازین دینی و اخلاقی دیگر ولی به نام مسیحیت زندگی کردند دیگر بر مذهب مسیح ایرادی نیست.

از نقطه نظر مسیحیت واقعی آنها هنوز گناهکارانی هستند که به نجات عیسی احتیاج شدید دارند و گر نه مسیحیت حقیقی هیچ گاه شکست نخورده و نمی تواند شکست بخورد. حتی تمدن مادی مغرب زمین نتوانست و نخواهد توانست روحانیت مسیحیت را پایمال خود گرداند.

در طول دو قرن گذشته حملات شدیدی از دنیای مغرب زمین به مسیحیت شده است که مسیحیت چنانچه فاقد ماهیت روحانی و حقیقت معنوی بود هر یک از آن حملات به خودی خود کافی بود که آن را متلاشی کرده به کلی محو و نابودش سازد. ولی هیچ کدام از آن حملات نه فقط خللی بر ارکان مسیحیت وارد نیاورد بلکه آن را از خرافات و عقاید غلط نیز پاک کرد و حقیقت آن را بیش از هر زمان دیگری جلوه گر ساخت.

آن حملات یکی پس از دیگری عبارتند از:

تحقیقات علمی: زمانی بود که کتب آسمانی و نوشته های مذهبی و احادیث دینی خود محل استناد همه علوم بود. پیروان مذاهب هر یک کتاب آسمانی خود را کامل و عاری از هرگونه خطا می دانستند. اما با نهضت های

عمل را انجام می دادند و میزان و ملاک حقیقت حتی معیار و مقیاس سنجش حقیقت دین خود را قدرت های این دنیا قرار داده بودند. مسیحیان در حقیقت از سرچشمه و اصل مذهب خود منحرف گشته و فراموش کرده بودند که عیسی مسیح فرموده بود «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است پس رفته همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم»^{۴۳}.

مسیح خود قدرت این دنیا را رد کرده و به آن پشت پا زده بود و حال اینکه صاحب تمامی قدرت و اقتدار بود. مسیح مایل است که پیروان او مانند او فکر کنند و مانند او زندگی نمایند و هر نفر و یا هر گروهی که برخلاف او عمل نمایند در حقیقت مسیحی نیستند اگر چه خود را به نام او بخوانند.

آیه ای در باب سوم مکاشفه یوحنا رسول است که مصداق حال چنین اشخاص است که می فرماید: «اعمال تو را می دانم که نام داری که زنده ای ولی مرده هستی».

مسیحیان وقتی عمق روحانیت مسیح را فراموش کردند که بر طبق آن می بایستی تمامیت حیات خود، چه روحی و چه ذهنی و چه جسمی، را به خدا تقدیم نموده و تسلیم شده برای جلال او به کار روند. اما یک روحانیت غلط از خود بروز دادند که بر طبق آن نه می توانستند به جنبه روحانی حیات پردازند و نه به جنبه جسمانی و مادی آن. نتیجه منطقی این اشتباه کج روی این بود که مسیحیت حقیقی در آسیا ریشه ندوانید و از تعداد مسیحیان و از نفوذ کلیسا روز به روز کاسته گردید.

آیا مسیحیت شکست خورده است؟

چنان که قبلاً اشاره شد خورشید مسیحیت به واسطه ابرهای تیره و تاری که در آسمان مشرق زمین پیدا شد مدتی از نظرها پنهان گردید ولی در نقاط دیگر

این مهربانی و عطف و دستگیری و رأفت و کمک به ضعفا همه گمراهی و ضلالت است. نیچه آن نابغه آلمانی مبلغ این عقیده بود و شفقت و مهربانی را از ضعف می دانست و وجود انبیاء و معلمین بشر به خصوص عیسای ناصری را به حال جامعه مضر و بی فایده می پنداشت!

حملة تحقیقات علمی نتوانست تزلزلی بر صخره مستحکم مسیحیت وارد آورد ولی رسوباتی که در اثر مرور زمان و تعصبات و خرافات بی جا برگرد آن جمع شده بود از هم پاشیده شده و این صخره پاک تر و روشن تر از پیش جلوه گر گردید.

کمونیسم: موج دیگری که در دنیای مغرب بر صخره قوی مسیحیت خورده و می خورد و به سهم خود رسوبات دور آن را شسته و می شوید کمونیسم می باشد. یک قرن پیش یعنی به سال ۱۸۴۸ کارل مارکس و فردریک انگلز «مانیفست کمونیست» را منتشر ساختند. عیب بزرگ مانیفست آن است که به کلی وجود عالم روحانی را انکار کرده آن را وهم، تخیل، و بی فایده می انگارد. در مطالعه و تفسیر تاریخ فقط یک جنبه از حقیقت را دیده، زیاد از حد بر آن تأکید می کند و جنبه های دیگر تاریخ را به طور کلی تکفیر می نماید.

«مانیفست» با این جمله شروع می شود: «تاریخ تمام جوامع بشری چه در گذشته و چه در حال عبارت است از تاریخ کشمکش های طبقاتی...». البته کشمکش طبقات در تاریخ بشر تأثیر داشته ولی بدیهی است که تمامی آن نمی تواند باشد. ما در اینجا کاری به روش های سیاسی و اقتصادی کمونیسم نداریم و بحث ما فقط در مورد تأثیر کمونیسم است بر مذهب.

کارل مارکس و انگلز در دنیای مغرب زمین تربیت یافته و خواه نا خواه تحت تأثیر افکار مسیحی واقع شده بودند، ولی عمداً هیچ گونه روحانیتی در سیستم خود راه ندادند.

مارکس پس از انتقاد از روش های مذهبی در مورد اصول اجتماعی مسیحیت می گوید که آنها اصولاً برای مردم بدبخت و بیچاره درست شده و به عبارت دیگر ترس از خدا - تحقیر نفس و اطاعت و تواضع و غیره را بورژوازی برای

علمی قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سیل امواج تحقیق شروع گردید. زوایای تاریک تاریخ روشن شد. حقیقت از افسانه جدا گشت. سندیت تاریخی اسناد حقیقی معلوم گردید و کار اسناد جعلی به رسوایی کشید. کتب آسمانی هم از حمله امواج تحقیق مستثنی نماند. محققین و منقدین اروپایی کتاب مقدس را که تا آن زمان کسی جرأت خرده گیری بر آن نداشت زیر و رو کردند، مورخین دیگر به صرف اینکه یکی از اسقفان اعظم تاریخ خلقت را از روی تورات دقیقاً به سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد تعیین کرده بود نمی توانستند چشم و گوش بسته آن را بپذیرند.

وقتی چارلز داروین به سال ۱۸۵۹ کتاب خود را تحت عنوان «منشأ انواع» منتشر ساخت در عالم مذهب غوغایی به پا شد. تا آن زمان تورات درس آغاز خلقت را به جهانیان داده بود. داستان خلقت مکتوب در باب های اول کتاب پیدایش که ارزش روحانی داشته و دارد برای مردم آن زمان به غلط ارزش علم طبیعیات نیز داشت. کلیسا نمی دانست که وظیفه مذهب این نیست که بگوید بشر چگونه وجود پیدا کرده، زیرا که این موضوع علوم طبیعی است، بلکه تکلیف مذهب حقیقی این است که بگوید بشر چرا و به چه منظور خلق شده است.

به هر جهت پس از نشر عقاید داروین مردم به خصوص روحانیون حاضر نبودند تصور کنند که انسانها فرشته نژاد نبوده بلکه به قول مرحوم فروغی بوزینه نژاد و خویش نسناسند. با اینکه شخص داروین ضدیتی با مذهب نداشت، و حتی زمانی می خواست کشیش شود، زیرا که او می دانست مقصود از کتب آسمانی پیشرفت روحانیت بشری است و نه زنجیر کردن علم و تجربه و عقل بشری. ولی انتشار این عقاید کافی بود که میان علم و دین فاصله عمیقی ایجاد شود و بین دانشمندان و روحانیون نزاع درگیرد و به ظاهر از اعتبار دین بکاهد.

از طرف دیگر عده ای گفتند که اگر به اصطلاح اصل و مبنای آدمی میمون بوده بنابراین علاج دردهای ما رجوع به اصل است. روش حقیقی زندگی به نظر این گروه روش تنازع بقا بوده و اصل بقای اصلح باید مراعات گردد. بنابراین

از طرف دیگر فرویدیسلم جبر صرف است و شخصیت آدمی را معلول قوانین وراثت و تمایلات درونی و پنهان او می‌داند - هر چه هست تقدیر است و تدبیر، و آزادی شخصی بجز خواب و خیال چیز دیگری نیست. بنابراین خیر مطلق دیگر وجود نخواهد داشت و خوبی و بدی نسبی خواهد بود. عقاید فروید به سرعت عجیبی پیش رفته و می‌رود و خطر اینجاست که مردم بدون مطالعه عمیق و تعمق زیاد به طور سطحی تحت تأثیر واقع شده بگویند: «خوب؛ الحمد الله که بالاخره وضعیت مذهب هم معلوم شد. آخر فهمیدیم که مذهب هم مانند سیمرغ و کوه قاف بجز وهم و خیال چیز دیگری نیست و از این جهت باید هر چه زودتر از قید آن خلاص شویم».

پیروزی مسیحیت

بدیهی است که در این مختصر نه می‌توان حق اشخاص نام برده را که هر یک به سهم خود از نوابغ عالم بشریت می‌باشند و سال‌ها مطالعه دقیق نموده و چیزهایی گفته و رفته‌اند، ادا کرد و نه وارد بحث دقیق در مکاتب فلسفی آنان شد. تمام مذاهب دنیا خواه ناخواه در برابر این امواج واقع خواهند شد. کدام یک بتوانند در برابر آنها ایستادگی کنند و چه چیزی از آنها باقی بماند بستگی به شهادت تاریخ در آینده دارد.

چون هر سه این امواج از دریای مشوش مغرب یعنی جایی که کشتی مسیحیت برای سالیان دراز بر آب‌های آن روان می‌باشد برخاستند، بالطبع اول از همه این مذهب را تحت ضربات شدید خود گرفتند.

کتاب مقدس (تورات و انجیل) در برابر شدیدترین انتقادات علمی و ادبی قرار گرفت و در نتیجه پس از گذشت یک قرن، امروز سندیت و اعتبار آن بیش از هر زمان دیگر ثابت شده است. راجع به شخصیت تاریخی عیسیای مسیح صحبت بسیار شده و در نتیجه امروز از هر روز دیگر شخصیت او برجسته‌تر و ثابت‌تر و نفوذ روحی او بر قلوب و افکار میلیون‌ها مردم، در گذشته و حال، محرزتر گشته است.

استشمار و انتفاع از زحمت کشان تلقی کرده‌اند و می‌گویند زحمت کش به اینها احتیاجی ندارد بلکه او اعتماد به نفس، تکبر و استقلال لازم دارد. و بالاخره مارکس در جایی در نوشته‌هایش مذهب را تریاک مردم دانسته و معتقد است که باید به عوض صحبت درباره آخرت درمورد وضع همین دنیای مادی صحبت کرد، به جای صرف وقت و بحث درباره مذهب درباره قوانین بحث نمود و به عوض مطالعه و دقت در الهیات، در سیاست و علوم مدنی داخل شد.

لازم به تذکر نیست که نشر این عقاید تا چه اندازه در سست کردن عقاید مذهبی تأثیر داشته و دارد و اگر صخره مذهب متین و قوی و مایه دار نباشد بلاشک از هجوم این امواج درهم خواهد شکست.

فرویدیسلم: موج سوم و شاید از همه خطرناک‌تر که به پیکر مذهب خورده و می‌خورد موج روان‌شناسی جدید است. به سال ۱۸۹۴ زیگموند فروید تحقیقات خود را در «روانشناسی غیرعادی، abnormal psychology» آغاز کرد. کشفیات فروید راجع به شعور باطن و یا وجدانیات مغفوله آدمی بسیار گرانها است و نام برده حقیقتاً خدمت عظیمی به عالم بشریت نموده است. فروید را می‌توان در رشته خود در ردیف نیوتن و گالیله دانست. اما فروید نه فیلسوف بود و نه عالم الهیات و بدبختانه در طی تحقیقات خود در چگونگی مغز آدمی مجبور شد در آن دو علم دخالت کند. به این معنی که عده‌ای از بیماران روحی که تحت نظر فروید مداوا می‌شدند اشخاصی بودند که به طرز غلط مذهب را پناهگاه ضعف‌های روحی و جسمی خود قرار داده بودند. فروید که خود علاقه‌ای به مذهب نداشت و از ماهیت روحانی و از اساس آن بی‌خبر بود تصور کرد که یکی از علل آلام درونی بیماران او مذهب ایشان است.

فروید نیز مانند مارکس نیمی از حقیقت را گرفته آن را کلیت داد. درست است که بعضی مذهب را وسیله فرار از زندگی قرار می‌دهند و اولین قدم در راه کمک به آنان این است که آنها را از آن حالت درآورده و از عالم خواب و خیال بیدار نمود، ولی این موضوع ربطی به وجود خدای متعال و نفوذ روح او بر مغزهای سالم بشری و قلوب زنده آنان ندارد.

کتاب مقدس هنوز بیش از هر کتاب دیگر در دنیا طبع و نشر می گردد بلکه سالی صدها کتاب مذهبی به وسیله علمای طراز اول تدوین شده در کتاب فروشی های معتبر دنیا به فروش می رسد و کرسی های استادی الهیات دانشگاه ها به وسیله متفکرین بزرگ اشغال می گردد.^{۴۴}

بازگشت مسیحیت به مشرق زمین

رساندن مژده انجیل به دیگران وظیفه هر فرد مسیحی است یک فرد مسیحی کسی است که سعی می کند در زندگی، در افکار، گفتار و کردار خود مانند استاد خود مسیح بشود. یکی از دستورات صریح مسیح چنان که در مقدمه این کتاب گذشت این است که هر شخص ایماندار به او باید مژده نجات انجیل را به دیگران برساند. بنابراین شخصی که خود را مسیحی بداند ولی مسیح را به دیگران معرفی نکند در حقیقت شخصی است که از دستور صریح مسیح سرپیچی کرده، او را تحقیر نموده است و دیگر نمی توان او را مسیحی خواند.

مبشرین

وظیفه یک مسیحی تبلیغ برای دین خود نیست بلکه رساندن مژده نجات بخش خداست به دیگران، با فروتنی و محبت و فداکاری. از آنچه که در فصول قبل گذشت دیدیم که کلیسا تا آن زمان که هنوز روحیه بشارت دادن را از دست نداده بود در حال ترقی و پیشرفت بود اما به مجردی که، به هر دلیل، ملاحظه و یاترس، این روحیه را از دست داد رو به زوال گذارد. مسیحیان مغرب زمین هم مانند مسیحیان اولیه مشرق زمین به اطاعت از حکم عیسی مسیح به اطراف و اکناف عالم پراکنده شدند و با اینکه با هزار گونه مشکل روبه رو گشتند به نشر

^{۴۴} - آنچه مربوط به حملات مکتب های مختلف به مسیحیت در این فصل ملاحظه می شود از فصل اول کتابی به نام «مسیح، کلیسا و دنیای او» به قلم اسقف «نیل» متفکر و نویسنده بزرگ معاصر گرفته شده است.
Christ, His Church and His World. by: Bishop Stephen Neill

فاصله ای که بین دانشمندان و روحانیون ایجاد شده بود کم کم از میان رفت و اکنون هر دو می بینند که جویای یک حقیقت می باشند. برای مثال بی مورد نیست گفته شود که همه دانشگاه های معتبر مغرب زمین به رشته الهیات همان قدر اهمیت می دهند که به رشته های علمی دیگر.

در حدود سه سال پیش مدیر داخلی دانشگاه کیمبریج کشیشی بود به نام دکتر راون (Raven) که در عین حال استاد علوم طبیعی دانشگاه نیز بود و خدا را در کلیسا و در آزمایشگاه یکسان عبادت می نمود.

نه کمونیسم و نه فرویدیسم هیچ کدام نتوانستند اساس مسیحیت را از هم بپاشند، بلکه بر عکس مسیحیت این دو طفل نوزاد گمراه را گرفته در کلیسا تعمید داد، بدین معنی که مسیحیان ملتفت شدند که از مسیحیت حقیقی منحرف گشته و در جامعه غفلت ها کرده اند. امواج کمونیسم آنها را از خواب بیدار کرد و چون به انجیل رجوع کردند دیدند که اصول برادری و مساوات حقیقی در انجیل بوده اما خودخواهی و گناه آنان مانع از عمل کردن به آن می شده و فهمیدند که برای رسیدن به وضع بهتر مادی نه فقط لازم نیست به روحانیت و مذهب پشت پا بزنند بلکه تا روحانیت عمیق و مذهب حقیقی در یک جامعه ای نباشد آن جامعه معنی سعادت حقیقی را که عبارت از سعادت مادی و معنوی و ذهنی و آزادی فردی باشد، درک نخواهد کرد. از فرویدیسم نیز درس ها آموخته و می آموزند و آن را تا آنجا که حقیقت دارد و می تواند کمکی باشد برای پیشرفت کار خدا و رسیدگی به آلام روحی بشر که از وظایف اولیه کلیسا است به کار برده و می برند.

بدیهی است که در این مختصر نمی توان آن طور که شایسته است از مذهب در برابر افکاری که مختصراً ذکر آنها گذشت دفاع نمود و منظور ما هم در این فصل این نیست. فقط کافی است گفته شود که مسیحیت یکی دو قرن است در برابر امواج سابق الذکر قرار گرفته و نه فقط از بین نرفته بلکه اساس آن، چه از لحاظ علمی و چه تجربی، مستحکم تر و متین تر گشته است به طوری که نه تنها

از جمله یکی آنکه برای یک نفر شرقی بسیار دشوار است باور کند که یک مبشر غربی که در نظر او نماینده تمدن مادی و سلطه غربی‌ها بر دنیاست در حقیقت به امور مادی و کارهای سیاسی نظر نداشته منظور و مقصودش شناساندن مسیح و ترویج تواضع و حلم و فروتنی و فداکاری و جان نثاری اوست که صلیب مسیح علامت آن است. در حقیقت صلیب مسیح در لابلای لفافه‌های مختلف قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی مغرب زمین که کاملاً با آن مخالف است پیچیده شده و به وسیله مبشرینی که در نظر مردم عادی با سایر مردم مغرب زمین تفاوتی ندارند به شرقیان اهداء شده است.

خطر بزرگ برای کلیساهای نورسته در اینجاست که باردیگر اعضای کلیسا مرتکب همان اشتباهاتی بشوند که مسیحیان در گذشته شده‌اند، یعنی این لفافه‌ها را به عوض اصل مذهب بپذیرند، و فکر کنند که مسیحیت با نفوذ و قدرت دنیوی و تمدن ظاهری مترادف است و با پشت گرمی به مبشرین با این عقیده غلط وارد کلیسا شوند. اگر این امر اتفاق بیفتد یقین است که مسیحیت حقیقی شروع نخواهد شد و اگر با حمایت مبشرین سازمان‌هایی هم تشکیل گردند بالاخره متلاشی خواهد گردید.

اما اگر چند نفری هم پیدا شدند که به کمک فیض خدا توانستند از غبارهای سوء ظن و نفرتی که نسبت به خارجی‌ان در فضا پراکنده است رد شوند و معنی حقیقی صلیب مسیح را از زیر لفافه‌های مذکور، که کاملاً برخلاف مسیحیت است، درک نمایند همان عده، هر چند هم اندک باشند، کافی خواهند بود که بنیاد متین و مستحکم کلیسای مسیح را در ایران بنا نهند و حقیقت او را به دیگران نشان دهند تا بار دیگر خورشید حقیقت از زیر ابرهای متراکم و تیره و تار آسمان مشرق طلوع کرده جهان را منور گرداند. بهار ۱۳۳۱

* * *

انجیل پرداختند، به طوری که امروزه در اثر زحمات آنها کمتر کشوری در دنیا هست که کلیسا نداشته باشد. در طول چند قرن گذشته، از کشور ژاپن گرفته تا چین و فیلیپین و هندوستان و کشورهای شرق نزدیک و جاهای دیگر میلیون‌ها میلیون مرده انجیل را شنیده و هر کدام که خواسته‌اند از آن پیروی نموده‌اند.

در کشور ایران بالغ بر یک قرن است که مبشرین مسیحی مشغول رساندن مرده انجیل به دیگران می‌باشند. آنهایی که با انجیل مسیح آشنایی دارند می‌دانند که مرده انجیل فقط با وعظ و حرف نیست بلکه مربوط به بهداشت جسم و ذهن و روح می‌باشد و از این جهت مبشرین مذهبی با سازمان‌های فرهنگی خود به بهداشت ذهن و با سازمان‌های بهداشتی خود به بهداشت جسم و با نشر انجیل به بهداشت روح پرداخته‌اند.^{۴۵}

وجود اشکالات و امکان ارتکاب اشتباهات سابق

در نتیجه زحمات چندین ساله مبشرین، اینک کلیساهای جوان و کوچکی در این کشور در حال رشد است ولی به قدری اشکالات فراوان در این راه وجود دارد که اگر فیض خدا نباشد محال خواهد بود این نهال‌های نورسته بتوانند به رشد خود ادامه دهند. بزرگ‌ترین اشکالی که در راه نشر انجیل وجود دارد این است که مبشرین این عصر، برخلاف مبشرین قرون اولیه که از طرف ملل فقیر و زیردست به امپراتوری‌های روم و ایران و سایر دولتهای قوی فرستاده می‌شدند، از میان مردمی که دولت‌هایشان بر دنیا سلطه داشته و نیروی سیاسی و اقتصادی دنیا را در دست دارند نزد ملل ضعیف و کوچک می‌روند. این وضعیت خواه ناخواه بین مبشرین یعنی خادمین مسیح و مردمی که آنها برای خدمت ایشان آمده‌اند فاصله‌های مادی و معنوی ایجاد کرده و مولود اشکالات چندی گشته است.

۴۵- شرح خدمات مسیحیان در کتابی به نام «مسیحیت و اصلاحات اجتماعی» به قلم دکتر «الدر»، و نیز «تاریخ میسیون پرسبیتی در ایران» به قلم نامبرده در مجله «نور جهان» طبع و انتشار یافته است.

نمایه

استیفان (مورخ ارمنی) ۸۶
اسلام ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۴۱، ۵۴، ۶۱، ۷۵، ۸۲، ۹۷
اسماعیلیه (اسماعیلیان) ۸۱
اسکندریه ۲۹
اشنو ۸۲
اصفهان ۱۸، ۲۰، ۷۲، ۹۶
اعراب (عرب و عربستان) ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۷۱، ۷۵، ۸۴، ۸۸، ۹۷
اعمال رسولان (کتاب) ۱۰
اگتای (اغتای) ۷۶، ۷۷
افغانستان ۷۲، ۷۶
افلاطون و افلاطونیان ۴۵، ۷۰
الکندی و رسالات الکندی ۳۸، ۴۴، ۵۲، ۶۲، ۶۵
الپو ۳۸
الجایتو (خربنده خان) ۸۸، ۸۹
المقتدر (خلیفه) ۳۹
البيضاضی ۳۹
الیاس (پاتریارک انطاکیه) ۴۰
القادر بالله (خلیفه) ۴۱
الحکیم (خلیفه) ۴۱، ۴۲
الدین و الدوله (کتاب) ۵۲، ۶۴
العلق (سوره) ۲۷
المهدی (خلیفه) ۶۶
المعتصم بالله (خلیفه) ۷۷

الف

آباغا ۸۱، ۸۲
ابدای (اسقف) ۱۷
ابن بطوطه ۹۵، ۹۶
ابراهیم ابن نوح ۳۹، ۵۲
ابوبکر ۳۰
ابوسعید ۸۹
ابویوسف ۳۱، ۳۲، ۵۱
ابوعثمان (عمر ابن بحر الجاحظ) ۳۵
ابوحمید اصفهانی ۳۹
ابوبکر الخوارزمی ۳۹
ابوعلی عیسی بن اسحق ۴۴
ابوصالح (پاتریارک) ۷۱
احمد (پادشاه مغول) ۱۰، ۴۴
ادسا ۸۲
آذربایجان ۸۱، ۸۲
اردبیل ۸۵، ۹۰
اردشیر بابکان ۱۲
اربل ۲۱، ۲۷
ارغون ۸۲، ۸۳
ارمنی و (ارمنستان و ارامنه) ۳۱، ۳۶، ۷۲، ۷۳
۷۶، ۸۹
اران ۷۶
اوربان دوم (پاپ) ۷۳
اروپا (اروپاییان) ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷
اسحاق (جاثلیق) ۱۵

بایدو ۸۴، ۸۵، ۸۶

بخارا ۷۲، ۹۶

بختیشوع ۳۹

برون (ال-ای) ۷، ۸، ...

برمه ۵۸

بزرگ مهر ۲۱

بصره ۲۷، ۹۵

بغداد ۶۹، ۷۳

بنوحیره ۳۰

بنیامین (اسقف) ۳۰

بلخ ۵۵، ۹۶

بودا (بودائیت و بودائیه) ۵۶، ۹۰

بین النهرین (عراق) ۱۲-۱۵، ۲۲، ۲۶، ۳۰

۴۵، ۷۶

پ

پاپا (اسقف) ۱۱، ۱۲

پارتیان ۱۰

پرتغال - پرتغالی ها ۹۱

ت

تانی تسونگ (امپراتور چینی) ۵۶

تاتارها ۵۸

تبت ۵۴

ترکستان (ترک ها) ۲۲، ۵۴، ۵۸، ۷۱-۷۶

۸۹

تبریز ۸۵

تکریت ۷۸، ۸۱، ۹۰

تورات ۳۱، ۶۴، ۱۰۱

البخاری ۶۵، ۶۷

الصحيح (کتاب) ۶۷

النديم (فهرست) ۵۵، ۵۷

البغدادی ۶۹

الدرالنادر ۶۹

الکساندر چهارم (پاپ) ۷۹

امفیلو کیوس ۷۰

امره القیس ۲۸

امیه بن ابی اصلت ۲۳، ۲۸

انگلف (فردریک) ۱۰۲، ۱۰۳

انگلیس ۸۸

انوشیروان ۲۰، ۲۱

انوشه زاد ۲۱

انجیل ۱۷، ۱۸، ۲۹، ۳۱، ۵۱، ۶۳، ۶۴

۹۷، ۱۰۷

اورشلیم ۲۹، ۲، ۴۲، ۸۳، ۹۵

ایران (کشور و کلیسا) ۸-۱۴، ۱۶-۲۰، ۲۱

۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۵۵، ۷۲، ۸۹، ۱۰۷

ایلخانان ۷۲، ۹۰

ایلیا جوهری (اسقف) ۲۵، ۳۵، ۴۷، ۶۶

ایوب (کتاب) ۵۱

ب

بایکال (دریاچه) ۵۷

باریشمین ۱۵

بابکیان ۳۶

بابل ۲۷

بحر خزر ۵۸

س	شمعون (جاثلیق) ۱۴، ۱۵	تغلب ۲۳، ۳۱، ۳۲	خ
ساسانیان ۱۲، ۱۳، ۱۹-۲۱، ۳۴	شلمون (اسقف بصره) ۸۴	تئوفیلوس (امپراتور) ۲۷	خالد بن ولید ۳۰
سامانیان ۷۲	شمس تبریزی ۷۰، ۷۱	تئودوسیوس ۳۹	خان بالغ ۵۹
سرتیپ نوروز ۸۵، ۸۶	شوری (مدائن) ۱۸	تیموتائوس (اسقف) (دفاعیه) ۴۰، ۵۴، ۶۳	خراسان ۷۶
سریانی ۱۷، ۳۷، ۵۵، ۵۹، ۶۴	شیراز ۷۱	تیمور لنگ ۸۸	خسرو پرویز ۲۱-۲۹، ۳۰
سعدی ۱۶	ص	توما ۱۰، ۴۵	خلیج فارس ۱۲
سعید ابن حسن ۶۴، ۹۲، ۹۳	صبر عیشوع (جاثلیق) ۴۰	تئودورا بوکارا ۶۱	خوزستان ۱۲، ۱۷، ۲۷
سفر پیدایش ۱۰۱	صور ۹۵	ج	خومدان ۵۵
سلجوقیان ۵۷، ۷۳، ۷۶	ط	جان دومونته کوروینو ۵۸	خوارزمشاهیان ۷۶
سلوکیه (شوری) ۱۱، ۲۴، ۳۴	طبریه ۹۵	جاحظ ۴۵، ۶۹	خیبر ۳۲
سلطانیه ۵۹، ۸۹	طغرل بیک ۷۳	جاهلیت (اشعار) ۱۰، ۲۸	د
سلطان الناصر (محمد مملوک) ۹۲	ع	جندی شاپور ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۳۷	دادیشوع (شورا) ۱۸، ۱۹
سلطان احمد بن تولون ۵۰	عبرانی و عبرانیان ۷۲	جلال الدین (مولانا) ۷۰، ۷۱	داروین (چارلز) ۱۰۱، ۱۰۲
سن فرانسیس اسیسی ۷۴	عبدنغو ۹۸	جنگ های صلیبی ۷۳-۷۵، ۸۴-۹۳	ر
سینگان فو ۵۵	عثمان ۳۲	جیحون ۲۲	رافضی ۹۵
سمرقند ۵۸، ۹۶	عشقلون ۹۵	جیمز دوم ۸۸	ربیعہ ۲۲
سوریہ ۱۲-۴۵، ۵۵، ۷۲، ۷۳، ۸۳، ۸۷، ۹۵	علامیان ۱۰	چ	روم (کلیسا و مسیحیان) ۱۲-۳۷، ۷۱
سیستان ۲۰	علاء الدین ۸۰	چین و (چینی ها) ۵۴-۵۸، ۹۰، ۹۱	ری ۲۰
سیروس (اسقف) ۳۰	علی بن ابیطالب ۹۵	چین کیانک فو ۵۸	ریمون لال ۷۴
سیراکوس (اسقف اعظم) ۴۸	علی طبری ۵۱، ۵۶	چنگیزخان ۷۶	ریون ۱۰۵
سیحون ۵۴، ۷۲	علی اللہی ۲۰	ح	ز
ش	عمان ۱۸	حافظ ۴۶	زردشت (زردشتیان و زردشتی) ۱۲-۱۶، ۱۷،
شارلمان ۷۳	عمر ۲۷-۳۳، ۴۱	حبشه ۸۹	۱۹، ۲۰، ۳۴
شاپور اول و دوم ۱۲-۱۵	عمر بن عبدالعزیز ۳۲	حجاج بن یوسف ۳۲	ژ
شاه دوست (جاثلیق) ۱۵	عمر و بن عاص ۶۱	حران ۴۷	ژاپن ۱۰۷
شبه البشوع ۵۴	عهد جدید ۵۱، ۶۳	حنان عیشوع ۵۰	
شدرک ۹۸		حسن صباح ۷۷	

مارابا (جاثلیق) ۲۰، ۲۱
 ماری ۱۱
 مارسرکیس (جاثلیق) ۲۰، ۲۱
 مائده (سوره) ۲۹
 مارکوپولو ۵۹-۸۰
 مارکس (کارل) ۱۰۲، ۱۰۳
 مالابار ۵۹-۹۷
 مأمون الرشید ۳۶، ۳۷
 مانیفست ۱۰۲
 متی (انجیل) ۸
 متوکل (خلیفه) ۳۹
 محمد (حضرت) ۲۶-۳۰، ۳۲، ۴۳، ۵۲،
 ۵۳، ۶۴-۶۸، ۷۸
 محمود غزنوی ۷۰
 مدائن ۱۳، ۱۶-۲۳، ۲۷
 مدیترانه ۹۵
 مروج الذهب (مسعودی) ۵۰
 مرو ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۳۷
 مزدکیان (مزدک) ۲۰
 مریم ۴۷
 مزمور ۵۱
 مسعودی ۵۰
 مصر ۲۸-۳۳، ۸۷-۹۳
 معاویه ۳۲
 معتصم (خلیفه) ۷۲
 معتزله ۶۸-۶۹
 مغها (مغ) ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۰

مغول (مغولها و مغولستان) ۲۰، ۷۱، ۷۵،
 ۷۶، ۹۰
 مکه ۲۸
 ملکیتها (ملکیها) ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۳۶
 منصور اجلی ۶۹
 منصور حلاج ۶۹
 مونوتلیتیزم ۳۰
 میشک ۹۸
 میلر (و.م) ۷، ۱۹
 میمون بن قیس بن جندل ۲۳

ن
 ناستیکها ۴۶-۴۷
 نایان ۸۰
 نبوکد نصر ۹۸
 نجران ۲۳، ۳۲
 نخجوان ۷۶
 نستوری و (نسطوریت و نسطوریان) ۱۸،
 ۲۴-۳۶، ۴۴-۴۹، ۵۴-۶۱، ۹۰
 نصیبین ۱۴، ۲۱، ۲۷، ۳۷
 نیچه ۱۰۲
 نیشابور ۲۰، ۹۶
 نیقیه (شورا) ۱۷، ۴۳
 نیکلسن ۲۲
 نیوتن ۱۰۳

و
 والرین ۱۲
 وستفال ۱۱

عهد عتیق ۵۱، ۶۳
 عین جالوت ۸۱
 عیشوع یاهب ۴۴
 عیسویا ۵۵
 عیسی (مسیح - مسیحیت و مسیحیان) ۸-۳۰، ۴۴،
 ۵۴، ۶۴، ۶۸، ۱۰۵ و ...

غ
 غازان ۸۴-۹۲
 غای خاتو (کیخاتو) ۸۳، ۸۴
 غزالی ۶۹
 غزنویان ۷۲
 غسان ۲۳

ف
 فارس ۱۱، ۱۷
 فرانسه ۸۸
 فروغی ۱۰۱

فروید و فرویدیسم ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
 فلسطین ۲۶، ۷۳
 فلوتین ۴۶
 فیثاغورث ۴۵
 فیلیپین ۱۰۷

ق
 قرآن ۲۸، ۶۳، ۶۶-۶۸
 قبطی و قبطیها ۳۰
 قبلائی خان ۷۷، ۸۰
 قرقیزستان ۷۳
 قسطنطین ۱۳، ۱۴

قلعه الروم ۸۴
 قونیہ ۷۰، ۷۱

ک

کائوتسونک (امپراتور چینی) ۵۶
 کاشغر ۵۸

کتاب مقدس ۱۷، ۲۸، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۹۸،
 ۱۰۴، ۱۰۶

کتاب الحیاء ۶۹
 کردستان و (کردها) ۱۲، ۲۰
 کربلا ۹۶
 کره ۵۸

کریستنسن (ارتور) ۷
 کلسدون (شورا) ۳۳، ۴۳
 کمونیسم ۱۰۲، ۱۰۵
 کیمبریج (دانشگاه) ۷، ۱۰۵

گ

گاليله ۱۰۲
 گرجستان و (گرجیها) ۷۶
 گراگوس ۷۶، ۸۱
 گیلان ۵۴

ل

لاهورت ۱۱

م

مارادای ۱۰
 ماروتا ۱۶، ۲۳، ۴۵
 ماد و مادیان ۱۱

یونان ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۵۸
یهودیان ۲۸-۲۹، ۳۴، ۴۲، ۸۴، ۸۷

ویلیام روبروک ۵۸، ۵۹، ۷۴

ه

هارون الرشید ۳۶، ۳۸، ۷۲، ۷۳

هایتون ۷۷۰، ۷۸، ۸۶، ۸۷

هاشو ۱۷

هرات ۱۸، ۲۰، ۹۶

هراکلیوس (هرقل) ۲۹، ۳۳، ۷۲

هشام بن عبدالملک ۶۹

هلاکوخان ۷۷، ۷۹، ۸۱

هندوستان ۸۹، ۱۰۷

هیاطله ۲۲

ی

یارقند ۵۸

یاسمی (رشید) ۷

یاقوت حموی ۷۱، ۹۶

یانک تسه ۵۸

یثرب ۸۴

یزید ۳۲

یسوعی و (یسوعی ها) ۹۱

یعقوبی و (یعقوبی ها) ۲۴، ۳۳، ۳۶، ۸۹، ۹۰

یمن ۳۰، ۳۱، ۴۸

یوحنا ی رسول (مکاشفه) ۹۹

یوحنا پنجم (جاثلیق) ۳۹

یوحنا اول (پاتریارک) ۶۱

یوحنا بیست و دوم (پاپ) ۸۹

یحیی ۶۳

یوشع ۵۲